

تعمیراتی

پہلے صفحہ کا مشورہ



تعمیراتی

پہلے صفحہ کا مشورہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقیه و حفظ نیروها

نویسنده:

آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

ناشر چاپی:

مدرسه الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	تقیه و حفظ نیروها
۸	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۳	فهرست مطالب
۱۹	مقدمه حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی
۲۳	تقیه و موارد وجوب و حرمت آن
۲۳	اشاره
۳۰	مقام اول: معنی تقیه، اقسام و اهداف آن
۳۰	معنی لغوی تقیه
۳۱	معنی اصطلاحی تقیه
۳۳	اقسام تقیه و اهداف آن
۳۴	علت تأکید شدید بر تقیه در موارد خاص
۳۴	اشاره
۳۵	امر اول: طغیان دستگاه ظالم بنی امیه نسبت به شیعیان
۳۹	امر دوم: احساس وظیفه شیعیان در مقابله با ظلم
۴۱	امر سوم: دشواری معاشرت با مخالفین
۴۸	مقام دوم: حکم تکلیفی تقیه
۴۸	اشاره
۴۸	ادله جواز تقیه
۴۸	اشاره
۴۹	۱. دلیل عقل
۵۲	۲. دلالت اجماع
۶۲	۳. آیات دلالت کننده بر جواز تقیه

۶۲	آیه اول
۶۷	آیه دوم
۷۱	آیه سوم
۷۴	آیه چهارم
۸۰	۴. تقيه در روايات اسلامي
۸۰	اشاره
۸۰	روايات گروه اول
۸۴	روايات گروه دوم
۸۶	روايات گروه سوم
۹۲	روايات گروه چهارم
۹۸	روايات گروه پنجم
۱۰۴	موارد وجوب تقيه
۱۰۵	موارد استحباب تقيه
۱۰۸	موارد حرمت تقيه
۱۰۸	اشاره
۱۰۹	۱. تقيه در مورد فساد دين
۱۱۶	۲. تقيه در مورد ريختن خون ديگران
۱۱۸	۳. تقيه در شرب خمر و امثال آن
۱۲۵	۴. تقيه در غير حال ضرورت
۱۲۷	اولويت اظهار كفر يا ترك تقيه
۱۲۸	جواز اظهار كفر
۱۳۹	تفاوت بين «سب» و «برائت» در مقام تقيه
۱۴۳	كداميك اولويت دارد
۱۴۴	عمل اصحاب خاص ائمه عليه السلام
۱۵۴	راه جمع بين احاديث اين باب
۱۵۹	مقام سوم: حكم وضعي تقيه

- ۱۵۹ صحت و فساد اعمال تقيه ای
- ۱۶۵ آیا عموم یا اطلاقی که دلالت بر اجزا کند، وجود دارد؟
- ۱۶۸ روایات دلالت کننده بر اجزا
- ۱۷۵ حکم نماز با اهل تسنن از باب تحبیب و حفظ وحدت
- ۱۷۶ روایات دلالت کننده بر صحت
- ۱۸۳ روایات دلالت کننده بر بطلان، راه جمع بین روایات
- ۱۸۹ تنبيهات
- ۱۸۹ اشاره
- ۱۸۹ تنبيه اول: آیا در تقيه عدم مندوحه معتبر است؟
- ۲۰۵ تنبيه دوم: حکم مخالفت با تقيه در موارد وجوب آن
- ۲۱۴ تنبيه سوم: باقی ماندن اثر عمل بعد از زایل شدن شرایط تقيه
- ۲۱۷ تنبيه چهارم: آیا تقيه در موضوعات هم جاری می شود؟
- ۲۳۰ تنبيه پنجم: ملاک، ترس شخصی است یا نوعی؟
- ۲۳۷ تنبيه ششم: در موارد وجوب تقيه، تقيه واجب نفسی است یا غیري؟
- ۲۴۰ تنبيه هفتم: آیا تقيه فقط در برابر کفار است؟
- ۲۴۷ تنبيه هشتم: آیا تقيه به مخالف در مذهب اختصاص دارد؟
- ۲۵۰ تنبيه نهم: آیا قسم چهارمی برای تقيه وجود دارد؟
- ۲۵۶ تنبيه دهم: ذکر نام حضرت مهدی علیه السلام در عصر ما
- ۲۷۷ فهرست منابع
- ۲۸۵ درباره مرکز

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان قراردادی : القواعد الفقیهیه .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : تقیه و حفظ نیروها/ مکارم شیرازی؛ ترجمه و تحقیق سیدمحمدجواد بنی سعیدلنگرودی.

مشخصات نشر : قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب(ع)، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری : ۲۷۲ ص.؛ ۲۱×۵/۱۴ س م.

فروست : فقه استدلالی.

شابک : ۹۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۲۱۸-۹

یادداشت : کتاب حاضر ترجمه ی بخشی از کتاب « القواعد الفقیه ...» اثر آیت الله مکارم شیرازی است.

یادداشت : کتابنامه: ص. [۲۶۵] - ۲۷۲؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : فقه -- قواعد

موضوع : اصول فقه شیعه

موضوع : تقیه

موضوع : Taqiyah

موضوع : * Islamic law, Shiites -- Interpretation and construction

موضوع : *Formulae -- Islamic law

شناسه افزوده : بنی سعید لنگرودی، سیدمحمدجواد، ۱۳۵۰ -

رده بندی کنگره : ۱۶۹/۵BP/م ۷ ق ۹۰۴۲ ۱۳۹۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۲۴

شماره کتابشناسی ملی : ۴۹۹۴۸۰۱

ص: ۱

اشاره

فهرست مطالب

مقدمه حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مدظله) ۹

تقیه و موارد وجوب و حرمت آن / ۱۳

مقام اول: معنی تقیه، اقسام و اهداف آن ۱۹

معنی لغوی تقیه ۱۹

معنی اصطلاحی تقیه ۲۰

اقسام تقیه و اهداف آن ۲۲

علت تأکید شدید بر تقیه در موارد خاص

۲۳

امر اول: طغیان دستگاه ظالم بنی امیه نسبت به شیعیان ۲۴

امر دوم: احساس وظیفه شیعیان در مقابله با ظلم ۲۸

امر سوم: دشواری معاشرت با مخالفین

۳۰

مقام دوم: حکم تکلیفی تقیه ۳۷

ادله جواز تقیه ۳۷

۱. دلیل عقل ۳۸

۲. دلالت اجماع ۴۱

۳. آیات دلالت کننده بر جواز تقيه ۵۱

آیه اول ۵۱

آیه دوم ۵۶

آیه سوم ۶۰

آیه چهارم ۶۳

۴. تقيه در روایات اسلامی ۶۹

روایات گروه اول ۶۹

روایات گروه دوم ۷۳

روایات گروه سوم ۷۵

روایات گروه چهارم ۸۱

روایات گروه پنجم ۸۷

موارد وجوب تقيه ۹۳

موارد استحباب تقيه ۹۴

موارد حرمت تقيه ۹۷

۱. تقيه در مورد فساد دين ۹۸

۲. تقيه در مورد ريختن خون ديگران

۳. تقیه در شرب خمر و امثال آن ۱۰۷

۴. تقیه در غیر حال ضرورت ۱۱۴

اولویت اظهار کفر یا ترک تقیه ۱۱۶

جواز اظهار کفر ۱۱۷

تفاوت بین «سب» و «برائت» در مقام تقیه

۱۲۸

کدامیک اولویت دارد ۱۳۲

عمل اصحاب خاص ائمه علیه السلام ۱۳۳

راه جمع بین احادیث این باب ۱۴۲

مقام سوم: حکم وضعی تقیه ۱۴۷

صحت و فساد اعمال تقیه ای ۱۴۷

آیا عموم یا اطلاقی که دلالت بر اجزا کند، وجود دارد؟ ۱۵۳

روایات دلالت کننده بر اجزا ۱۵۶

حکم نماز با اهل تسنن از باب تحییب و حفظ وحدت

۱۶۳

روایات دلالت کننده بر صحت ۱۶۴

روایات دلالت کننده بر بطلان، راه جمع بین روایات ۱۷۱

تنبیها ۱۷۷

تنبيه اول: آیا در تقیه عدم مندوحه معتبر است؟

۱۷۷

تنبيه دوم: حکم مخالفت با تقیه در موارد وجوب آن ۱۹۳

تنبيه سوم: باقى ماندن اثر عمل بعد از زایل شدن شرايط تنبيه ۲۰۲

تنبيه چهارم: آيا تنبيه در موضوعات هم جارى مى شود؟

تنبيه پنجم: ملاك، ترس شخصى است يا نوعى؟ ۲۱۸

تنبيه ششم: در موارد وجوب تقيه، تقيه واجب نفسى است يا غيرى؟ ۲۲۵

تنبيه هفتم: آيا تقيه فقط در برابر كفار است؟ ۲۲۸

تنبيه هشتم: آيا تقيه به مخالف در مذهب اختصاص دارد؟ ۲۳۵

تنبيه نهم: آيا قسم چهارمى براى تقيه وجود دارد؟ ۲۳۸

تنبيه دهم: ذكر نام حضرت مهدى عليه السلام در عصر ما ۲۴۴

فهرست منابع ۲۶۵

مقدمه حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی

با اینکه «تقیه» یک برنامه عقلانی و اجتماعی و کاملاً هماهنگ با کتاب و سنت است جنجال‌های ناآگاهان آن را به صورت پیچیده‌ای درآورده است و هر روز طوفان جدیدی پیرامون آن به راه می‌اندازند.

ای کاش «آتش تعصب» را فرو می‌نشانند و به مقتضای (فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ) به سخنان ما درباره تقیه گوش فرا می‌دادند و به تعبیر قرآن «استماع قول» می‌کردند تا بدانند تمام شبهات و ایرادات آنها متوجه توهماتی است که از ناحیه خودشان درباره تقیه ساخته شده و هیچ‌گونه ارتباطی با واقعیت تقیه ندارد.

«تقیه» در یک کلام، به معنی «مخفی کردن عقیده واقعی برای

نگاه داری جان و مال و ناموس خویشتن یا دیگران از شر دشمنان عنود است».

مثلاً امروز اگر کسی در چنگال «خونریزان دیو صفت داعش» گرفتار شود و از او بخواهند عقیده اش را ظاهر کند، او از بیان عقیده واقعی خود که فوراً سبب سربریدن یا سوزاندنش می شود، چشم ببوشد و برای حفظ جان خود مطابق میل آنها اظهار عقیده کند، کدام عاقل چنین کسی را نکوهش می کند؟! یا کدام عالم دینی عمل او را حرام می شمرد؟! خواه این «داعشی وحشی» خود را مسلمان بداند یا نه.

البته تقیه علاوه بر آنچه گفته شد شاخ و برگ های فراوانی دارد که مجموعاً یک بحث علمی مهم را تشکیل می دهد و در ضمن آن خواهید دید که تقیه منقسم به «احکام خمس» می شود یعنی همیشه واجب یا جایز نیست بلکه گاه حرام است.

اظهار عقیده زُشید هَجَری ها، و میثم تمارها و امثال آن ها از این گونه بوده است، زیرا در آن فضای ظلمانی «حکومت بنی امیه» اگر اینها پرده ها را بالا نمی زدند ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام لا اقل برای مدتی به فراموشی سپرده می شد.

به هر حال خداوند توفیق عنایت کرد که بحث تقیه را به عنوان قاعده در کتاب «القواعد الفقهیه» که مشتمل بر سی قاعده مهم فقهی است به طور مبسوط و جامع مطرح کنیم و بحمدالله خداوند به فاضل محترم جناب حجت الاسلام آقای حاج سید محمدجواد بنی سعید توفیق داد که این قاعده را از زبان عربی به طور کامل به فارسی بازگرداند.

قابل توجه این که آنچه ما در درس خارج درباره تقیه گفتیم (۱) نیز بر آن افزوده، چند مورد را که نیاز به اصلاح داشته با نظر اینجانب بازنگری نموده اند و اقوال اهل سنت را به طور کامل بر آن افزوده اند تا نفع آن عام شود و همگان بتوانند در برابر شبهات بی محتوای وهابیت تکفیری از آن بهره گیرند و بدانند تقیه ای که علمای شیعه از آن دفاع می کنند چیست؟ و مدارک آن در کتاب الله و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام و همچنین از دلیل عقل کدام است و احکام و آثار تقیه را در «اعمال عبادی» و «غیر عبادی» مورد توجه قرار دهد.

با تشکر از ایشان از خداوند متعال می خواهم که به همه ما توفیق فهم احکام اسلام را چنان که هست عنایت فرماید و این کار را ذخیره ای برای یوم المعاد ما قرار دهد.

آمین یا رب العالمین

بهمن ماه ۱۳۹۳

مطابق ربیع الثانی ۱۴۳۶ قمری

۱- . بحث مزبور را در درس خارج فقه حج، ذیل مسأله هفتم از مسائل مربوط به وقوف در عرفات، از کتاب تحریر الوسیله امام خمینی قدس سره از تاریخ ۱۰/۹/۱۳۹۲ تا ۲۷/۹/۱۳۹۲ در مسجد اعظم قم ایراد فرمودند.

تقیه و موارد وجوب و حرمت آن

اشاره

در این بحث درباره معنای تقیه، موارد وجوب، حرمت و جواز آن، آثار وضعی و تکلیفی مترتب بر آن و احکام و فروعی که به آن ملحق می‌گردد، سخن خواهیم گفت.

اعتقاد به تقیه از سابقه دارترین عقایدی است که شیعیان اهل بیت علیه السلام را به آن می‌شناسند و به خاطر آن بیشترین بدگویی را نسبت به شیعه روا داشته اند؛^(۱)

حال آنکه نه معنای آن را می‌دانند

۱- ابن تیمیه، در «مجموع الفتاوی»، ج ۱۳، ص ۲۶۳ می‌نویسد: «الرَّافِضَةُ هُمْ أَجْهَلُ الطَّوَائِفِ وَأَكْذَبُهَا وَأَبْعَدُهَا عَن مَعْرِفَةِ الْمُنْقُولِ، وَالْمَعْقُولِ وَهُمْ يَجْعَلُونَ التَّقِيَةَ مِنْ أُصُولِ دِينِهِمْ وَيَكْذِبُونَ عَلَى أَهْلِ الْبَيْتِ كَذِبًا لَا يُحْصِيهِ إِلَّا اللَّهُ، حَتَّى يَزُورُوا عَن جَعْفَرِ الصَّادِقِ أَنْهَقَالَ: التَّقِيَةُ دِينِي وَدِينُ آبَائِي. وَ «التَّقِيَةُ» هِيَ شِعَارُ النِّفَاقِ؛ فَإِنَّ حَقِيقَتَهَا عِنْدَهُمْ أَنْ يَقُولُوا بِاللَّسْتِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ، وَهَذَا حَقِيقَةُ النِّفَاقِ». (رافضی‌ها (شیعیان) نادان‌ترین و دروغ‌گوترین و ناآشناترین گروه‌ها نسبت به شناخت علوم نقلی و عقلی هستند؛ ایشان تقیه را از اصول دین خود می‌دانند، و به اهل بیت دروغ‌هایی نسبت می‌دهند که تعداد آنها را جز خدا نمی‌داند، تا جایی که از جعفر صادق روایت کرده‌اند که او گفته است: «تقیه دینمن و دین‌پدران من است». تقیه پوشش نفاق است، و حقیقت آن این است که به زبان‌شان چیزی می‌گویند که در قلوبشان نیست و این همان حقیقت نفاق است!).

ونه موارد حرمت و جواز آن را، و غافل اند از اینکه این عقیده عقیده ای است که عقل و نقل به آن حکم می کنند و فروع فراوانی در ابواب مختلف فقه از عبادات و غیر آن بر آن مبتنی است.

بنابراین، عقیده به تقیه از دو جهت با مذهب حق ارتباط دارد:

۱. از ناحیه فقه و قواعد آن، و فروع فراوانی که بر اساس تقیه بنا شده است.

۲. از ناحیه کلام و عقاید؛ چرا که عقیده به تقیه نزد کسانی که از مقصود و موارد آن غافلند دلیلی است بر ضعف مذهبی که قائل به آن است.

ما هر چند در اینجا از تقیه به عنوان یک قاعده فقهی بحث می کنیم، ولی در ضمن این مباحث تلاش خواهیم کرد از ناحیه عقیدتی نیز آن را توضیح دهیم تا سطح ارزش ایرادهایی که مخالفان به آن دست یازیده اند معلوم شود، و بدانند که این گمان باطل همانند گمان های باطل دیگر ناشی از کمی ارتباطشان با ما بوده، و اینکه عقاید ما را از خود ما نگرفته اند، بلکه از کتاب هایی

گرفته اند که آمیخته به باطل و مملو از انواع تهمت هایی است که یا ناشی از تعصبات قومی و مذهبی است و یا نتیجه دخالت دشمنان دین در امور مسلمانان برای ایجاد تفرقه در اتحاد آنها و گسترش دشمنی در میانشان بوده، تا با هم به نزاع برخیزند و در نتیجه سست گردیده و هیبتشان از بین برود.

در هر حال ما در اینجا در چند مقام بحث می کنیم :

مقام اول: معنای لغوی و اصطلاحی تقیه، اقسام و اهداف آن.

مقام دوم: بیان حکم تکلیفی تقیه، و اینکه تقیه در چه مواردی حرام است و در چه مواردی جایز؛ و بیان ادله عقلی و نقلی هر مورد.

علاوه بر آن، به این مطلب خواهیم پرداخت که ترک کنندگان تقیه در صدر اسلام و در دوران های امویان و عباسیان که در این راه به شهادت رسیدند همانند رُشید هَجْری (۱)، میثم تمار (۲)

و امثال این

۱- رُشید هَجْری، اصالتاً منسوب به «هجر» است که از شهرهای بحرین، بلکه تمام منطقهبحرین بوده؛ و به نقلی «هجر» قریه ای در مدینه النبی است که خرما و حصیر آن معروف بوده است. حضرت علی علیه السلام او را «رُشید البلیا» نامید و به او علم «منایا و بلایا» آموخت؛ یعنی او سرنوشت بعضی افراد را می دانست و از سرنوشت دردناک خود در راه عشق علین ابیطالب علیه السلام خبر داشت. از همین رو، احوال و عاقبت دوستان خود، «میثم تمار» و «حبيب بن مظاهر اسدی» را به آنها گفته و کشته شدن آن دو نفر را خبر داده بود و بسیار می شده که به بعضی مردم می رسید و می گفت: تو چنین خواهی بود و چنین خواهی شد؛ و آنچه می گفت واقع می شد. متأسفانه از جزئیات زندگی این رادمرد تاریخ، اطلاعاتی در دست نیست فقط آنچه که نقل شده و عالمان ما آن را پذیرفته اند، مقام والای معنوی و حالات روحانی و ارادت خالص او به مولای متقیان علی علیه السلام است. (دانشنامه اسلامی. www.wiki.ahlolbait.com) ماجرای شهادت او را در پاورقی ۱، صفحه ۱۳۴ آورده ایم.

۲- از جزئیات زندگی میثم اطلاعات روشنی در دست نیست. او و خاندانش در کوفه می زیستند و نسبت کوفی او از اینجاست. در پاره ای روایات از او با نسبت نهروانی یاد شده است (منسوب به شهر نهروان نزدیک بغداد، میان بغداد و واسط). با وجود ریشه عربی نام میثم، و پدرش یحیی، او اصالتاً عجم و غیرعرب بود و چون برده زنی از بنی اسد بود، به طریق ولاء به این قبیله انتساب یافت. بعداً حضرت علی او را از آن زن خرید و آزاد کرد و چون نامش را پرسید، گفت سالم نام دارم. حضرت به او فرمود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مرا آگاه کرده است که والدین عجمی ات تو را میثم نامیده اند. میثم سوگند خورد و سخن خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را تصدیق کرد. سپس امام از او خواست به نام گذشته اش، که پیامبر هم او را آن گونه نامیده است، باز گردد. میثم پذیرفت و کنیه اش ابوسالم شد. کنیه دیگر او ابوصالح بود. میثم برای گذران زندگی در بازار کوفه خرمافروشی می کرد؛ از این رو، به او لقب تَمَار داده اند. به روایتی نیز او در مکانی به نام

دارالرزق خربزه می فروخت. میثرا از اصحاب سه امام نخست شیعیان، علی بن ابیطالب و حسن بن علی و حسین بنعلی علیهم السلام ، برشمرده اند، اما شهرت او بیشتر به سبب شاگردی حضرت علی علیه السلام بوده‌است. میثم بسیار دوستدار اهل بیت پیامبر علیهم السلام بود. آنان نیز متقابلاً به او توجه خاصیداشتند. به گفته امّسلمه، همسر پیامبر، پیامبر صلی الله علیه و آله بارها از میثم به نیکی یاد کرده‌ودر باره وی به حضرت علی علیه السلام سفارش نموده بود. (ویکی فقه. www.wikifegh.ir)ماجرای شهادت او را در پاورقی ۱، صفحه ۱۳۳ آورده ایم.

دو، چرا تقیه را ترک کردند و جرعه های شهادت را نوشیدند؟ و آیا

این کار بر آنها واجب بود یا راجح؟ و آیا برای ما امکان دارد که در زمان خودمان راه آنها را بیماییم یا نه؟

مقام سوم: بیان حکم وضعی تقیه، از این جهت که آیا انجام دادن عمل از روی تقیه، مجزی است و از اعاده و قضا در داخل وقت یا خارج آن کفایت می کند یا نه؟

علاوه بر این سه مقام، احکام و فروعی را که به بحث تقیه ملحق می شوند، در ذیل تنبیهاتی بیان خواهیم کرد که عبارت اند از :

تنبیه اول: آیا در تقیه عدم مندوحه معتبر است؟

تنبیه دوم: حکم مخالفت با تقیه در موارد وجوب آن

تنبیه سوم: باقی ماندن اثر عمل بعد از زایل شدن شرایط تقیه

تنبیه چهارم: آیا تقیه در موضوعات هم جاری می شود؟

تنبیه پنجم: ملاک، ترس شخصی است یا نوعی؟

تنبیه ششم: در موارد وجوب تقیه، تقیه واجب نفسی است یا غیری؟

تنبیه هفتم: آیا تقیه فقط در برابر کفار است؟

تنبیه هشتم: آیا تقیه به مخالف در مذهب اختصاص دارد؟

تنبیه نهم: آیا قسم چهارمی برای تقیه وجود دارد؟

تنبیه دهم: ذکر نام حضرت مهدی علیه السلام در عصر ما

از خداوند متعال توفیق و هدایت به راه حق در تمام امور را خواهیم.

مقام اول: معنی تقیه، اقسام و اهداف آن

معنی لغوی تقیه

ظاهراً کلمه «تقیه» در لغت، مصدر است از باب «اتَّقَى؛ يَتَّقِي»؛ و آن گونه که شیخ ما علامه انصاری رحمه الله ذکر کرده، (۱) اسم مصدر نیست.

محقق فیروزآبادی در «القاموس» می نویسد: «اتَّقَيْتُ الشَّيْءَ وَتَقَيْتُهُ اتَّقِيهِ، وَاتَّقِيهِ تُقِي وَتَقِيَهُ وَتَقَاءُ كَكَسَاءٍ: حَذَرْتَهُ. وَالاسْمُ التَّقْوَى؛ قَلْبُوهَ لِلْفَرْقِ بَيْنَ الْاسْمِ وَالصِّفَةِ».

ظاهر کلام ایشان این است که «اتقی» و «تقی» به یک معناست

- آن گونه که دیگران نیز گفته اند- (۲) و مصدر آن «التقیه» و «التقی»

و «التقاء»، و اسم مصدر آن «التقوی» است.

۱- رسائل فقهیه، ص: ۷۱ «التقیه: اسم ل (اتقی یَتقی) و التاء بدل عن الواو...».

۲- الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیه، ج ۶، ص: ۲۵۲۶ «اتَّقَى يَتَّقِي، أَصْلُهُ اؤْتَقَى عَلِيًّا فَعَلَّ، فَقَلِبْتَ الْوَاوُ يَاءً...».

بنابراین تقيه به معنای پرهیز و حذر است، و تقوا اسم مصدر است و به معنای پرهیز از معاصی و پرهیز از ترک واجبات می باشد.

معنی اصطلاحی تقيه

واضح است که معنای اصطلاحی تقيه در فقه و اصول و کلام، اخص از معنای لغوی آن است؛ همچنان که غالب الفاظی که در معنای اصطلاحی خود به کار می روند، این گونه اند؛ یعنی معنای لغوی را می گیرند و قيودی به آن می زنند و در معنای خاصی استعمال می کنند.

از علمای گذشته (رضوان الله تعالی عليهم) تعبیرهای مختلفی برای معنای اصطلاحی تقيه به ما رسیده است که مضمون آنها نزدیک به هم بوده و اختلاف اندکی که در این تعبیر مشاهده می شود، دلالت بر اختلاف بزرگان در حقیقت و مفاد تقيه ندارد. نمونه ای از این تعبیر را در اینجا ذکر می کنیم:

۱. محقق بارع، شیخ مفید رحمه الله در کتاب «تصحیح الاعتقاد» می نویسد: «تقيه کتمان حق و پوشاندن اعتقاد به آن و مخفی داشتن عقیده نزد مخالفین، و ترک اظهار عقیده بر ایشان در مواردی است که موجب ضرر در دین و دنیا می شود».^(۱)

۱- . تصحیح الاعتقاد، ص ۶۶.

۲. مرحوم شهید رحمه الله در کتاب «قواعد» می نویسد: «تقیه آن است که نزد مردم - برای پرهیز از کینه های درونی شان - همان مقدار که می فهمند اظهار کند و آنچه را که انکار می کنند، ترک کند».^(۱)
۳. شیخ انصاری رحمه الله در رساله ای که در باب تقیه نوشته، آورده است: «مراد از تقیه در اینجا این است که به سبب موافقت با قول و فعل کسی که مخالف حق است، خود را از ضرر او حفظ کنی».^(۲)
۴. علامه شهرستانی رحمه الله در تعلیقه اش بر کتاب «اوایل المقالات» شیخ مفید رحمه الله می گوید: «تقیه، یعنی مخفی کردن امر دینی به خاطر ترس از ضرر به واسطه اظهار آن».^(۳)
۵. سرخسی، از علمای عامه، در کتاب «مبسوط» می گوید: «تقیه آن است که انسان جان خود را به واسطه آنچه اظهار می دارد حفظ کند؛ هر چند در باطن به خلاف آن اعتقاد دارد».^(۴)
۶. ابن حجر در «فتح الباری» می گوید: «تقیه، یعنی پرهیز از اظهار آنچه درون انسان است از عقیده و غیر آن».^(۵)

۱- . القواعد و الفوائد، ج ۲، ص ۱۵۵.

۲- . رسائل فقهیه، ص ۷۱.

۳- . أوائل المقالات، ص ۹۶.

۴- . المبسوط، ج ۲۴، ص: ۴۵ «التقیه ان یقی الانسان نفسه بمائظهره وان كان یضمخلافه».

۵- . فتح الباری، ج ۱۲، ص: ۳۱۴ «التقیه الحذر من اظهار ما فی النفس من معتقد و غیره».

همان گونه که مشاهده می شود، بعضی از این تعاریف وسیع تر از دیگری است، ولی ظاهر این است که ایشان با اعتماد بر واضح بودن معنای تقیه، در صدد تعریفی که جامع افراد و مانع اغیار باشد، نبوده اند و به همین دلیل هیچ کدام بر دیگری ایرادی نکرده که تعریف شما جامع یا مانع نیست.

اقسام تقیه و اهداف آن

از مباحث آینده معلوم می شود که هدف تقیه فقط محافظت و دفع خطر از جان و مال و آبرو (تقیه خوفی) نیست، بلکه گاهی -در مواردی که انگیزه های مهمی برای اظهار عقیده و دفاع از آن وجود ندارد - برای حفظ وحدت مسلمین و جلب محبت آنها و دفع کینه ها (تقیه تحبیبی) می باشد؛ همان گونه که ممکن است برای مصالح دیگری مانند تبلیغ رسالت به نحو احسن، آن گونه که در قصه ابراهیم علیه السلام و احتجاج او با بت پرستان بود، یا مصلحت دیگری، آن گونه که در قصه یوسف علیه السلام با برادرانش وجود داشت، باشد (تقیه تدبیری). بنابراین تقیه در معنای گسترده آن به اقسامی تقسیم می شود: تقیه خوفی، تقیه تحبیبی، و تقیه تدبیری.

واضح است که تمام آنها در یک معنا مشترک اند و ملاک عامی دارند و آن هم مخفی نگهداشتن عقیده یا اظهار خلاف آن، به دلیل

مصلحتی است که مهم تر از اظهار عقیده باشد. بنابراین در تمام موارد تقیه امر دایر است بین ترک اهم یا مهم، و عقل و نقل حکم می کنند که اهم را انجام دهد و مهم را ترک کند، بدون تفاوت بین اینکه آن مصلحتی که اهم است، حفظ جان و مال و آبرو باشد، یا جلب محبت و دفع عوامل جدایی و دشمنی، و یا مصالح بی شمار دیگر.

علت تأکید شدید بر تقیه در موارد خاص

اشاره

هر کس به روایات مربوط به تقیه بنگرد، در همان ابتدا متوجه نهایت تأکید بر مسئله تقیه خواهد شد. در کمتر مسئله ای چنین تأکیدی می توان یافت که گاه موجب وحشت می گردد یا باعث می شود به همه یا به بعضی از آنها با سوء ظن نگاه کند و علت این نگاه تردیدآمیز چیزی جز جهل به اسرار تقیه و موارد و مراد از آن نیست. لکن تدبر در این روایات و شرایطی که در آن شرایط، این روایات صادر شده و نیز توجه به قرائنی که در بسیاری از آنها وجود دارد، ما را به سرّ این تأکیدها هدایت کرده و پرده از چهره آن بر می دارد و به نحو کاملی آن را تفسیر می کند.

ظاهراً این توجه زیاد به مسئله تقیه به سبب سه امر مهم می باشد :

امر اول: طغیان دستگاه ظالم بنی امیه نسبت به شیعیان

می دانیم که معاویه بعد از تثبیت قدرت خویش و پس از مسموم ساختن حسن بن علی علیهما السلام، برخلاف مفاد صلح نامه (۱) و بر خلاف

تمام اصول انسانی و دینی، به کشتار وسیع شیعیان امیرالمومنین علی علیه السلام دست زد تا با از میان برداشتن مخالفان، راه را برای خودکامگی هایش هموارتر سازد.

ابن ابی الحدید، با اشاره به این دوران می نویسد: «فشارها بر شیعیان ادامه داشت، تا آن گاه که امام حسن علیه السلام به شهادت رسید. پس از آن، سختی ها و فشارها بر شیعیان افزایش یافت؛ به گونه ای که هر شیعه، از کشته شدن و یا تبعید و آواره شدن بیمناک بود». (۲)

امام باقر علیه السلام با اشاره به فضای تاریک و وحشت بار عصر معاویه می فرماید: «بیشترین و بزرگ ترین فشارها بر شیعیان در عصر معاویه، پس از شهادت امام حسن علیه السلام بود. در آن زمان در هر شهری شیعیان ما کشته می شدند و دست ها و پاهایشان با اندک گمان و بهانه ای قطع می شد. شدت سخت گیری به حدی بود که

۱- . در یکی از بندهای صلح نامه آمده بود: «وَأَنْ يُؤْمَنَ شَيْعَتَهُ، وَلَا يَتَعَرَّضَ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ» (امتیت شیعیان علی علیه السلام را تضمین کند و متعرض احدی از آنان نشود). (مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۸؛ ارشاد مفید، ص ۳۵۵).

۲- . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۶.

اگر کسی از دوستی ما یاد می کرد، زندانی می شد و اموالش مصادره می گردید و یا خانه اش ویران می گشت» (۱).

هنگامی که معاویه فرمانداری کوفه را به زیاد بن ابیه (۲) سپرد، وی

که شیعیان علی علیه السلام را به خوبی می شناخت، به تعقیب آنان پرداخت و بسیاری از افراد سرشناس و موثر از دوستان علی علیه السلام را به قتل رساند. ابن ابی الحدید شدت سخت گیری و جنایت «زیاد» را این گونه ترسیم می کند: «زیاد، شیعیان علی علیه السلام را زیر هر سنگ و کلوخی (در هر مکانی) یافت، به قتل رساند. آنها را دچار ترس

و وحشت ساخت، دست و پای آنان را قطع کرد، چشم های آنها را از حدقه بیرون آورد، آنان را به دار آویخت، و گروهی از آنان را از

۱- . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۳؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۶۸: «وَ كَانَعِظُمُ ذَلِكَ وَ كِبْرُهُ زَمَنَ مُعَاوِيَةَ بَعْدَ مَوْتِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَتَلَتْ شَيْعَتُنَا بِكُلِّ بَلَدِهِ ، وَ قَطَعَتِ الْأَيْدِي وَ الْأَرْجُلَ عَلَى الظَّنِّهِ ، وَ كَانَ مَنْ يُذَكَّرُ بِحُبِّنَا وَ الْإِنْفِطَاعِ إِلَيْنَا سُجِنَ أَوْ نُهِبَ مَالُهُ أَوْ هُدِّمَتْ دَارُهُ».

۲- . به او «زیاد بن ابیه» و «زیاد بن سمیه» هم می گفتند، ولی در میان مردم به «زیاد بن عبید» معروف بود. زیاد، زندگی خاص خود را داشت، و در طول حیات خود با جریان های مختلفی زندگی کرد او در زمان عمر بن خطاب به تصدی امور صدقات بصره منصوب شد، و در زمان علی علیه السلام نیز والی فارس بود. بعد از شهادت امیر المومنین علیه السلام به معاویة پیوست و از طرف او حاکم کوفه شد. زیاد، در حکومت کوفه بسیار بر شیعیان علی علیه السلام سخت گرفت، گروهی را کشت و جماعتی را به زندان افکند و بعضی را هم تبعید نمود.

سرزمین عراق آواره ساخت، تا جایی که هیچ فرد سرشناسی از شیعیان در عراق نماند». (۱)

امام حسین علیه السلام درباره جنایات «زیاد» در نامه ای به معاویه این گونه می نویسد: «ثُمَّ سَلَطْتَهُ عَلَى أَهْلِ الْإِسْلَامِ، يَقْتُلُهُمْ وَ يَقَطُّعُ أَيْدِيَهُمْ وَ أَرْجُلَهُمْ مِنْ خِلَافٍ، وَ يُصَلِّبُهُمْ عَلَى جُدُوعِ النَّخْلِ». آن گاه زیاد را بر مسلمانان مسلط ساختی، و او نیز آنان را به قتل می رساند، و دست و پای آنان را به عکس یکدیگر (به طرز وحشتناک) قطع می کند، و آنان را بر دار اعدام می آویزد. (۲)

در مورد از بین بردن حقوق مالی پیروان علی علیه السلام آمده است که به حکم معاویه، گاه مروان بن حکم و گاه سعید بن عاص بر مدینه حکومت می کرد، و هر دو در تضعیف اقتصادی مردم مدینه خصوصاً بزرگان قوم از هیچ کوششی دریغ نمی کردند. معاویه که مبارزه با علویان و هواخواهان مکتب علوی را سرلوحه خویش قرار داده بود، در بخشنامه ای به همه عمال خویش اعلام کرد: «مراقب باشید هر که ثابت شد که از شیعیان علی علیه السلام و اهل بیت او

- ۱- . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص: ۴۴ «فَقَتَلَهُمْ تَحْتَ كُلِّ حَجَرٍ وَمَدْرٍ، وَأَخَافَهُمْ، وَقَطَعَ الْأَيْدِي وَالْأَرْجُلَ، وَسَمَلَ الْعُيُونَ وَصَلَبَهُمْ عَلَى جُدُوعِ النَّخْلِ، وَطَرَدَهُمْ وَشَرَدَهُمْ عَنِ الْعِرَاقِ؛ فَلَمْ يَبْقَ بِهَا مَعْرُوفٌ مِنْهُمْ».
- ۲- . الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۲۰۳؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۳.

است، اسم او را از دفتر بیت المال حذف کنید، و حقوق و مزایای او را قطع نمایید»^(۱).

در «أسد الغابه» در معرفی بسر بن ارطاه می نویسد: معاویه او را به سوی مدینه و یمن گسیل داشت تا شیعیان علی را بکشد! و برای اوبیعت بگیرد. پس او به مدینه رفت و اعمال شنیعی انجام داد و...^(۲).

این همه سخت گیری معاویه بدان جهت بود که وی همواره از شیعیان احساس خطر عظیمی می کرد و لذا با قساوت تمام به این گونه اعمال ننگین و شرارت بار دست می زد.

ابن ابی الحدید، در روایتی از امام باقر علیه السلام نقل می کند که وقتی «حجاج» آمد، شیعیان بسیاری را کشت، و ایشان را به صرف ظن و گمان بازداشت کرد. کار شیعیان در این جامعه بلازده به جایی رسیده بود که اگر مردی را زندیق و یا کافر معرفی می کردند، نزد حجاج محبوب تر از آن بود که او را شیعه علی علیه السلام معرفی کنند.^(۳)

خوارزمی می نویسد: حجاج، بنی هاشم را به بازی گرفته بود

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۵؛ الغدیر، ج ۱۱، ص ۲۹: «أَنْظَرُوا إِلَيَّ مَنْ قَامَتْ عَلَيْهِ الْبَيْتَةُ أَنَّهُ يُحِبُّ عَلِيًّا وَ أَهْلَ بَيْتِهِ فَأَمْحُوهُ مِنَ الدِّيَّانِ وَ أَشَقُّطُوا عَطَاءَ هُوْرَزْمَةَ».

۲- اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۱۴: «و كان معاوية سيره إلى الحجاز و اليمن ليقتل شيعة عليو يأخذ البيعه له، فسار إلى المدينه ففعل بها أفعالا شنيعة و سار إلى اليمن...».

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴.

و بنی فاطمه را تهدید می کرد و شیعیان علی علیه السلام را می کشت و آثار اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله را محو می نمود. (۱)

فشارها چنان زیاد و فراگیر شده بود که «شعبی» می گوید: «مَا نَدْرِي مَا نَصَبَنِي بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، إِنَّ أَحِبَّنَاهُ إِفْتَقَرْنَا، وَإِنْ أَبْغَضْنَاهُ كَفَرْنَا» نمی دانیم با علی علیه السلام چه کنیم؟ اگر او را دوست بداریم، (چنان بر ما سخت می گیرند که) فقیر و نیازمند می شویم، و اگر او را دشمن بداریم، کافر می شویم. (۲)، (۳)

امر دوم: احساس وظیفه شیعیان در مقابله با ظلم

بسیاری از عوام شیعه یا برخی خواص آنها، در برابر حکومت ها و نظام های فاسد اموی و عباسی، بدون اینکه نفرت و تجهیزات و نقشه صحیح و راه روشن داشته باشند، می ایستادند و جان خود را به هلاکت می افکندند. گویی اعلام عقیده حق واجب است، هر چند نفعی در آن نباشد؛ و گویا مخفی کردن این عقیده - اگرچه در اظهار آن چیزی جز وهن و ضرر بر مذهب و مقدسات آن

۱- رسائل ابی بکر الخوارزمی، ص ۱۶۴ و ۱۶۵.

۲- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۴۸.

۳- به نقل از کتاب عاشورا، ص ۱۸۸ - ۲۰۰.

نداشته باشد - حرام است؛ هر چند موجب حفظ جان ها و آبروها گردد و برای حفظ مذهب و کیان آن مفید باشد.

و یا اینکه تقیه را دروغ می پنداشتند، و صرف بیان کلمه شرک را - هر چند قلب در ایمان خود محکم باشد - موجب شرک و کفر می دانستند؛ به همین سبب بود که «عمار» بعد از اظهار کلمه کفر از روی تقیه، گریست و گمان می کرد که از اسلام خارج شده و هلاک گردیده است. به همین جهت، ائمه اهل بیت علیه السلام ایشان را از این گونه کارهای فاسد و بی فایده، و از این عقاید باطل به شدت نهی کرده اند.

شاهد این سخن علاوه بر روایاتی که تقیه را به عنوان «جُنَه» و «تُرْس» مومن و امثال این تعبیرات معرفی کرده، روایتی از امام صادق علیه السلام است که حدیفه در تفسیر آیه (وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ) (۱) نقل کرده که حضرت فرمودند: این آیه در مورد تقیه

است. (۲) چه بسا روایاتی که تقیه انبیا و گروهی از اولیا را حکایت می کند، به همین معنا نظر دارد که تقیه - اگر در مورد خودش صادر

۱- . سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۵.

۲- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۶۷، ح ۳۵، باب ۲۴ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۱۳، ح ۲۱۳۹۱ «وَعَنْ حُدَيْفَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: (وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ)، قَالَ: هَذَا فِي التَّقِيَّةِ».

شود - دروغ ممنوع نیست، و موجب کفر و خروج از دین نمی شود. آن گونه که روایت ذیل نیز شاهد آن است: مرحوم کلینی (۱)، از درست واسطی، روایت کرده که گفت: ابو عبد الله امام

صادق علیه السلام فرمود: تقیه هیچ کس به اندازه تقیه اصحاب کهف نرسیده است؛ زیرا آنان در اعیاد شرکت می کردند و زنا می بستند. به همین سبب خداوند اجر ایشان را دو چندان داده است. (۲)

امر سوم: دشواری معاشرت با مخالفین

بسیاری از عوام شیعه و بعضی از خواص آنها معاشرت با اهل سنت را ترک می کردند؛ چرا که اگر عقیده شان را آشکار می ساختند، چه بسا در خطر و ضرر قرار می گرفتند و کارشان به کینه جویی و دشمنی می انجامید و اگر عقیده شان را مخفی می کردند، در تکلیف اظهار حق کوتاهی کرده و مرتکب دروغ هایی می شدند.

۱- . الکافی (اسلامیه)، ج ۲، ص ۲۱۸؛ (دار الحدیث) ج ۳، ص ۵۵۳.

۲- . وسایل الشیعه (اسلامیه) ج ۱۱، ص ۴۷۱، ح ۱، باب ۲۶ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت) ج ۱۶، ص ۲۱۹، ح: ۲۱۴۰۲ «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ دُرُسْتِ الْوَاسِطِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا بَلَغَتْ تَقِيَّتُهُ أَحَدٍ تَقِيَّتِهِ أَصْحَابِ الْكَهْفِ، إِنْ كَانُوا لَيَشْهَدُونَ الْأَعْيَادَ وَيَشُدُّونَ الزَّنَائِرَ، فَأَعْطَاهُمُ اللَّهُ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ».

بنابراین ترک معاشرت را بهتر دانسته تا گرفتار هیچ یک از این دو محذور نشوند. در حالی که از ضررهای چنین رفتاری غافل بودند که موجب ضربه ای اساسی شده و ایشان را متهم به تندى و بی ادبى و کمى عواطف انسانی، و ترک جماعت مسلمانان و آداب شان و... می کنند. در نتیجه ائمه علیه السلام ایشان را به معاشرت نیکو و حسن مجاورت با آنها - هرچند در این نوع رفتار مجبور به رعایت تقیه شوند - تشویق کردند تا به سبب ترک آن مورد سرزنش واقع نشده و مایه بد نامی ائمه علیه السلام نباشند.

روایات متعددی شاهد بر این معناست :

۱. در کتاب «کافی»^(۱) از هشام کندی روایت کرده که گفت: از

اباعبد الله امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: مراقب باشید عملی انجام ندهید که موجب سرزنش ما گردد. همانا فرزند بد بواسطه عملش موجب سرزنش پدرش می شود. برای آن کس که به او وابسته اید، زینت باشید و موجب بد نامی او نشوید. با خاندان آنها وصلت کنید، بیمارانشان را عیادت کنید، در تشییع جنازه شان حاضر شوید، و مراقب باشید که در هیچ یک از اعمال خیر بر شما پیشی نگیرند؛ چرا که شما از ایشان سزاوارتر به آئید. به خدا سوگند

۱- . الکافی (اسلامیه)، ج ۲، ص ۲۱۹؛ (دار الحدیث)، ج ۳، ص ۵۵۵.

که خداوند به چیزی که نزد او دوست داشتنی تر از «خبأ» (۱) باشد،

عبادت نشده است. گفتم: خبأ چیست؟ فرمود: تقیه است. (۲)

این روایت به بهترین نحو دلالت دارد بر اینکه نباید از اهل سنت دوری گزید، و باید با آنها به خوبی معاشرت داشت، با آنها وصلت کرد، بیمارانشان را عیادت، و جنازه هاشان را تشییع نمود و امثال این امور، تا اینکه بواسطه ترک این امور، ائمه علیه السلام را سرزنش نکرده و راهی برای تحقیر آنان و پیروان شان نیابند. در این هنگام تقیه در برابر آنها جایز است و این شیوه نوعی تقیه تحبیبی است.

۲. در «خصال» (۳) از مدرک بن هزهاز، از ابی عبد الله امام

صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: خدا رحمت کند بنده ای را که

۱- پوشیده، نهان. راغب گوید: هرذخیره شده پوشیده را خبأ گویند؛ «خباء الشیء خبأ: ستره». این کلمه در اصل مصدر است که بمعنای مفعول می آید. (قاموس قرآن، ج ۲، ص ۲۱۷)

۲- وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۷۱، ح ۲، باب ۲۶ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۱۹، ح ۲۱۴۰۳ «وَعَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ هِشَامِ الْكِنْدِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِيَّاكُمْ أَنْ تَعْمَلُوا عَمَلًا نُعَيِّرُ بِهِ، فَإِنَّ وَلَمَدَ السُّوءِ يُعَيِّرُ وَالِدَهُ بِعَمَلِهِ، كُوتُوا لِمَنْ انْقَطَعْتُمْ إِلَيْهِ زَيْنًا، وَلَا تَكُونُوا أَعْلِيَهُ شَيْنًا؛ صِلُوا فِي عَشَائِرِهِمْ، وَاعْبُدُوا مَرْضَاهُمْ، وَاشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ، وَلَا يَسْبِقُونَكُمْ إِلَى شَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ، فَأَنْتُمْ أَوْلَى بِهِ مِنْهُمْ؛ وَاللَّهُ مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنَ الْخَبْءِ؛ قُلْتُ: وَ مَا الْخَبْءُ؟ قَالَ: التَّقِيَةُ».

۳- . الخصال، ج ۱، ص ۲۵.

دوستی مردم را به خود جلب کند، و با ایشان به آنچه می شناسند سخن گوید، و آنچه را انکار می کنند ترک کند. (۱)

اینکه «با آنها به آنچه می شناسند، سخن گوید و آنچه را انکار می کنند، ترک کند»، از مصادیق تقيه است؛ و این کار صرفاً از باب جلب محبت انجام می گیرد.

۳. در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام (۲) آمده که فرمود: حسن بن

علی (بن ابی طالب) علیهما السلام فرمودند: خداوند بواسطه تقيه امتی را اصلاح می کند، و به کسی که تقيه می کند مانند ثواب اعمال آنها را می دهد؛ و اگر تقيه را ترک کند، امتی را به هلاکت می افکند، و ترک کننده تقيه شریک کسانی است که آنها را به هلاکت افکنده اند... (۳)

۱- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۷۱، ح ۴، باب ۲۶ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۲۰، ح: ۲۱۴۰۵ «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، فِي «الْخِصَالِ» عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي نُوْحٍ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ مُدْرِكِ بْنِ الْهَزْهَازِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا اجْتَرَّ مَوَدَّةَ النَّاسِ إِلَيْنَفْسِهِ، فَحَدَّثَهُمْ بِمَا يَعْرِفُونَ، وَ تَرَكَ مَا يُنْكِرُونَ».

۲- . التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری علیه السلام ، ص ۳۲۱.

۳- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۷۳، ح ۴، باب ۲۸ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۲۲، ح: ۲۱۴۱۲ «قَالَ وَقَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: إِنَّ التَّقِيَةَ يُصْلِحُ اللَّهُ بِهَا أُمَّةً، لِصَاحِبِهَا مِثْلُ ثَوَابِ أَعْمَالِهِمْ؛ فَإِنَّ تَرَكَهَا أَهْلَكَ أُمَّةً تَارِكُهَا شَرِيكٌ مَنِ أَهْلَكَهُمْ؛ وَإِنَّ مَعْرِفَةَ حُقُوقِ الْأَخْوَانِ يُحِبُّ إِلَى الرَّحْمَنِ، وَيُعْظَمُ الزُّلْفَى لَعْدِيالْمَلِكِ الدِّيَانِ، وَإِنَّ تَرَكَ قَضَائِهَا يُمَقِّتُ إِلَى الرَّحْمَنِ، وَيَصْغُرُ الرُّتْبَةُ عِنْدَ الْكَرِيمِ الْمَنَّانِ».

شاید اینکه در این روایت و روایات دیگر، تقیه را هم ردیف حقوق برادران ایمانی آورده، اشاره ای باشد به اینکه هر دو در حفظ وحدت امت و حقوق و کیان آن مشترک اند؛ هرچند تأکید در اولی (تقیه) برای برادران اهل سنت و در دومی (حقوق اخوان) برای برادران شیعه است.

گذشته از اینها، در تعدادی از روایات (روایات ۳۲ و ۳۳ باب ۲۴) (۱) در تفسیر قول خداوند: (أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا)؛ (۲) ... میان ما

و آنها سدی ایجاد کنی)، و قول او: (فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا)؛ (۳) (آنها قادر نبودند از آن بالا روند و نمی توانستند

سوراخی در آن ایجاد کنند) آمده است: این همان تقیه است که همانا دژی مستحکم بین تو و دشمنان خداست و زمانی که به آن عمل کنی، توان حيله پردازى ندارند.

این تفسیر از آیه مزبور اگرچه ناظر به تأویل آیه و باطن آن است و از ظاهر آیه عدول کرده است، ولی در هر حال دلالت دارد بر

۱- . مراجعه شود به پاورقی ۲ صفحه ۹۱ و پاورقی ۱ صفحه ۹۲.

۲- . سوره كهف (۱۸)، آیه ۹۴.

۳- . سوره كهف (۱۸)، آیه ۹۷.

اینکه تقیه تمام درها را به روی دشمن می بندد؛ و نه تنها باب ضرر و زیان، بلکه باب سرزنش و نکوهش و غیر آن را نیز سد می کند. پس آن دژ مستحکمی است که قدرت تسلط بر آن ندارند و نمی توانند در آن رخنه ای ایجاد کنند.

البته می توان روایت مزبور را این گونه تبیین کرد که آن حضرت از باب تشبیه معقول به محسوس فرمودند: این است تقیه؛ نه اینکه عمل ذوالقرنین را مصداق تقیه بدانند، بلکه منظور این است که تقیه نیز سدی است در مقابل مخالفین که شما را از آسیب آنها حفظ و قدرت نفوذ آنها در میان شما را سلب می کند؛ همانند سدی که ذوالقرنین ساخت و این اهداف را محقق کرد. در این صورت، بیان آن حضرت تفسیر آیه مزبور نیست تا آن را تأویل باطنی به حساب بیاوریم، بلکه استفاده تشبیهی از آیه شریفه برای بیان معنای تقیه می باشد.

همچنین تقیه باعث حفظ و نجات ائمه علیه السلام از شر مردمان پستی می شود که کینه از زبانشان آشکار شده است و کینه ای که در دل دارند، بزرگ تر است؛ زیرا با وجود تقیه عذری برای آبروریزی و هتک حرمت ندارند؛ همان گونه که در روایت «مجالس»^(۱) از امام

۱- . الأمالی (للطوسی)، ص ۲۸۱.

علی بن محمد علیه السلام از پدرانش: آمده که فرمود: امام صادق علیه السلام فرمود: از ما نیست کسی که تقیه را رعایت نکند و ما را از مردمان پست حفظ نکند. (۱)

۱- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۶۶، ح ۲۷، باب ۲۴ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۱۲، ح: ۲۱۳۸۳ «الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ الطُّوسِيِّ، فِي «مَجَالِسِهِ» عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْفَخَّامِ، عَنِ الْمَنْصُورِيِّ، عَنْ عَمِّ أَبِيهِ، عَنِ الْإِمَامِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ آبَائِهِ قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَلْزَمْ التَّقِيَّةَ، وَ يَصُونَنَا عَنْ سَفَلَةِ الرَّعِيَّةِ».

مقام دوم: حکم تکلیفی تقيه

اشاره

در میان علمای شیعه معروف آن است که تقيه بر حسب حکم تکلیفی به پنج قسم تقسیم می شود؛ در بعضی موارد واجب و در بعضی حرام است، گاهی انجام دادن آن رجحان دارد (مستحب) و گاهی ترک آن رجحان پیدا می کند (مکروه) و زمانی هم انجام دادن و ترک آن تفاوتی با هم ندارند (مباح)؛ و این نظر موافق با تحقیق است.

ما بحث را با قسم جایز آن - خواه واجب یا مباح - شروع کرده سپس تقيه حرام را بدنبال آن توضیح می دهیم و پس از آن تقيه مستحب و مکروه را بیان خواهیم کرد.

ادله جواز تقيه

اشاره

با دقت نظر در آنچه خواهیم گفتیم، برای هیچ کس شکی باقی نمی ماند که وجوب یا جواز تقيه در موارد آن، صرفاً امری تبعدی

- که در روایات اهل بیت علیه السلام و روایاتی که از طرق شیعه وارد شده باشد - نیست، بلکه ادله چهارگانه - قرآن، روایات متواتر، حکم عقل قطعی و وجدان آشکار، و اجماع قاطع - بر آن دلالت دارند.

حکم تکلیفی تقیه - عقل

۱. دلیل عقل

تقیه روش همه گروه‌هایی است که در اقلیت اند و اکثریت بر آنها سیطره داشته و اجازه اظهار عقایدشان یا عمل بر طبق آن را به ایشان نمی‌دهند، و به همین جهت از دست مخالفین متعصب بر جان خود یا امور ارزشمندی که متعلق به آنهاست، در هراس اند. این افراد به طور فطری در مواردی که حفظ جان - یا آنچه متعلق به آن است - از اظهار حق مهم‌تر باشد، به تقیه پناه می‌برند؛ و در مواردی که اظهار حق مهم‌تر باشد، تقیه را ترک کرده و مرگ را به جان می‌خرند و ضررها را تحمل می‌کنند. و این موارد بر حسب موقعیت‌های مختلف و نوع ضرری که بر اثر کارهای مخالف تقیه متحمل می‌شوند، متفاوت است.

همه آنچه گفتیم، از این حکم عقل به دست می‌آید که اگر امر دایر شود بین اهم و مهم، اهم را مقدم می‌دارند. هم عقل حکم می‌کند و هم بنای عقلا بر این است که هنگام احساس خطر، اگر اظهار عقیده موجب شود که فرد با خطر مواجه شود و در این اظهار

عقیده ثمره خاصی هم وجود نداشته باشد، عقیده را کتمان می کنند و کسی را که بر خلاف آن عمل کند، ملامت می نمایند؛ و تقیه کردن در این موارد از باب دفع ضرر قطعی است.

در واقع دلیل عقل به مسئله حسن و قبح بر می گردد؛ یعنی بررسی می کنیم که اگر اظهار عقیده دینی موجب ضرر به نفس و یا ضرر عظیم دیگری باشد و از آن طرف در این اظهار، هیچ فایده ای نباشد یا فایده آن اندک باشد، عقل حکم به قبح می کند و می گوید: اظهار عقیده قبیح است؛ زیرا ضرر آن عظیم و منفعت آن قلیل می باشد. در مقابل، اگر اظهار عقیده مستلزم منفعت بزرگی باشد که مساوی با ضرر و یا بیشتر از آن باشد، عقل حکم به قبح نمی کند.

بنای عملی عقلا نیز آن است که هر گاه احساس خطر کنند، به سراغ استتار می روند و این شیوه را در امور دینی، سیاسی و حتی جنگی به کار می گیرند؛ مثلاً پیام های جنگی با رمز مخابره می شود، سربازها لباس های هم رنگ با محیط می پوشند، سلاح های جنگی را استتار و خود را از خطر حفظ می کنند و به آسانی به چیزی که ضرر دارد، تظاهر نمی کنند. اینها همه نوعی استتار است. روح تقیه نیز به استتار در مقابل خطر و ضرر بر می گردد و یکی از مصادیق آن استتار عقیده دینی برای دفع ضرر است که شارع مقدس نیز این را امضا کرده است و آیه (وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ)، امضای همین بنای عقلاست.

بنابراین تقيه به شيعه اماميه اختصاص ندارد - هر چند به آن مشهور شده اند - و همه طوايف، اقوام و ملت ها در سراسر عالم را در بر می گيرد که اگر به برخی از آنچه شيعه به آن گرفتار شده گرفتار شوند، همين گونه عمل خواهند کرد. علت شهرت شيعه به تقيه آن است که شيعيان در بسياری از دوران ها و مکان ها زیر سلطه مخالفينی بودند که به آنها اجحاف می کردند و هر ملتی که اين گونه باشند، تقيه در تاريخ آن ملت ظهور خواهد داشت.

آيا هيچ يک از عقلا به وجوب اظهار عقیده در مواردی که اظهار آن فايده ای ندارد يا که نفع کمی دارد، ولی در مقابل، ضرر قطعی زيادی - برای جان و آبرو و اهداف مهمی که برای آن زندگی می کنند - بر آن مترتب می شود، حکم می کنند؟

انصاف اين است که سخن برخی از مخالفان ما از اهل سنت که تقيه را به طور مطلق و بدون هيچ استثنایی حرام می دانند، سخنی است که از گوش هاشان تجاوز نمی کند و در اعمالشان اثری از آن يافت نمی شود، بلکه لقلقه زبانی است که برای اغراض خاصی آن را بر زبان می آورند و به هنگام عمل، آنها و غير آنها در عمل به حکم عقل و وجدان آشکار - در مخفی کردن عقیده در جایی که نفعی در اظهار آن نيست و بلکه ضرر فراوانی در آن می باشد - حکم تکلیفی تقيه - اجماع برابرند، خواه نام تقيه بر آن بگذارند يا نگذارند.

۲. دلالت اجماع

هیچ کس در اجماعی بودن جواز تقيه در میان علمای شیعه تردید ندارد. به همین جهت در اینجا تنها به نقل اقوال عامه می پردازیم:

در کتاب موسوعه فقهیه در ماده «تقيه» تحت عنوان «مشروعیه العمل بالتقيه» آمده است: «جمهور علمای اهل سنت بر این نظرند که اصل در تقيه برای موارد خطر است، و جواز آن امری ضروری است، و به قدر ضرورت مباح می باشد. قرطبی می گوید: تقيه جایز نیست، مگر در جایی که ترس از مرگ یا قطع اعضا یا شکنجه وجود داشته باشد؛ و آن مقدار که ما می دانیم، این سخن مخالفی ندارد، مگر آنچه از معاذ بن جبل (که از صحابه است) و مجاهد (که از تابعین است) نقل شده. (۱) و جمهور علما این نظر را پذیرفته اند؛

چرا که خداوند متعال در قرآن بر آن نص دارد: (لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ... (۲)) «(۳)»

ما می گوئیم که حتی معاذ بن جبل و مجاهد هم مخالف تقيه

۱- . تفسیر قرطبی، ج ۴، ص ۵۷.

۲- . سوره آل عمران (۳)، آیه ۲۸.

۳- . الموسوعه الكويتيه، ج ۱۳، ص: ۱۸۶ «يذهب جمهور علماء اهل السنه الى ان الاصل في التقيه هو الخطر و جوازها ضروره...».

نبوده اند؛ زیرا عبارتی که از آنها نقل شده،^(۱) دلالت دارد بر اینکه

سخن آنها این بوده که در زمان ما تقیه موضوع ندارد؛ زیرا وقتی که اسلام قدرت گرفته است دیگر خطری وجود ندارد تا به سبب آن تقیه لازم باشد. بنابراین آنها هم منکر حکم تقیه نیستند. البته این دو فقط حوزه اسلام را می دیدند و دیگر تصور نکردند که اگر کسی به بلاد کفر برود، آنجا چه بسا به انجام تقیه مجبور شود.

اقوال علمای عامه

۱. ابن ابی شیبہ (متوفی ۲۳۵)، در «مصنف»^(۲) روایاتی را که از

طرق عامه در مورد تقیه وارد شده، آورده است که ما آنها را به اعتبار اینکه ارزش استدلالی شان در حد قول علما است، در اینجا ذکر می کنیم :

الف) عمر بن عطیه می گوید: از ابا جعفر شنیدم که می گفت : تقیه تنها به مقداری که مُردار برای مضطر حلال است، جایز است.^(۳)

۱- قرطبی، در تفسیر خود، ج ۴، ص ۵۷ به نقل از آنها می گوید: «كانت التقیه فی جدها لاسلام (در اوایل اسلام که اسلام جدید بود) قبل قوه المسلمین؛ فاما الیوم فقد اعز اللهاهل الاسلام ان یتقوا عدوهم».

۲- مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۶۴۳؛ ج ۱۷، ص ۵۳۸.

۳- ۳۳۷۱۲ - «حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِيٍّ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَطِيَّةٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ: التَّقِيَّةُ لَا تَحِلُّ إِلَّا كَمَا تَحِلُّ الْمَيْتَةُ لِلْمُضْطَرِّ».

ب) عوف، از حسن روایت کرده که گفت: برای مؤمن تا روز قیامت تقيه جایز است، جز اینکه در قتل تقيه نیست. (۱)

ج) ابن جریر، از شخصی، از ابن عباس روایت کرده که گفت: تقيه تنها به زبان است، نه با دست. (یعنی تقيه قولی نه عملی). (۲)

د) ربیع، از ابی عالی، در مورد آیه (إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاهُ) روایت کرده که گفت: تقيه با زبان است نه با عمل. (۳)

هـ) عبدالاعلی، از ابن حنفیه روایت می کند که شنیدم می گفت: ایمان ندارد کسی که تقيه ندارد. (۴)

و) حارث بن سوید از عبد الله روایت کرده که گفت: هر سخنی که در برابر سلطان باعث شود یک ضربه یا دو ضربه شلاق را از من بردارد، به زبان خواهم آورد. (۵)

۱- ۳۳۷۱۳- «حَدَّثَنَا مَرْوَانُ، عَنْ عَوْفٍ، عَنِ الْحَسَنِ، قَالَ: التَّقِيَةُ حِزْبٌ لِلْمُؤْمِنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَّا أَنَّهُ كَانَ لَا يَجْعَلُ فِي الْقَتْلِ تَقِيَةً».

۲- ۳۳۷۱۴- «حَدَّثَنَا وَكَيْعٌ، عَنْ سُفْيَانَ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ، عَنْ رَجُلٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: التَّقِيَةُ نَمَّا هِيَ بِاللِّسَانِ لَيْسَتْ بِالْيَدِ».

۳- ۳۳۷۱۵- «حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ نُمَيْرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ، عَنِ الرَّبِيعِ، عَنِ أَبِي الْعَالِيَةِ «إِلَّا أَنْتَقُوا مِنْهُمْ تُقَاهُ»، قَالَ: التَّقِيَةُ بِاللِّسَانِ وَلَيْسَ بِالْعَمَلِ».

۴- ۳۳۷۱۶- «حَدَّثَنَا وَكَيْعٌ، عَنْ إِسْرَائِيلَ، عَنِ عَبْدِ الْأَعْلَى، عَنِ ابْنِ الْحَنَفِيَّةِ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَةَ لَهُ».

۵- ۳۳۷۱۷- «حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسِيَّبٍ، عَنْ أَبِي حَيَّانَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: مَا مِنْ كَلَامٍ أَتَكَلَّمُ بِهِ بَيْنَ يَدَيِ سُلْطَانٍ يَدْرَأُ عَنِّي بِهِ مَا بَيْنَ سَوْطِ إِلَى سَوْطَيْنِ إِلَّا كُنْتُ مُتَكَلِّمًا بِهِ».

ز) جابر، از ابو جعفر روایت کرده که گفت: گستره تقيه وسيع تر از فاصله بين آسمان و زمين است. (۱)

ح) فضيل بن مرزوق، از حسن بن حسن روایت کرده که گفت: تقيه تنها رخصت است، و بهتر آن است که امر خدا را به پا دارند. (۲)

۲. بخاری (متوفی ۲۵۶)، در «صحيح بخاری» می نویسد: «وَقَالَ الْحَسَنُ: التَّقِيَةُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ وَ حَسَنٌ كَقْتُ: تَقِيَةُ تَا رُوْز قِيَامَتِ اِدَامَه دَارِد.» (۳)

۳. سرخسی (متوفی ۴۸۳)، در «مبسوط» می نویسد: «تقيه آن است که شخص خودش را بواسطه اظهار عقیده ای از مجازات حفظ کند؛ هرچند در باطن خلاف آن عقیده را دارد. بعضی این قول را نپذیرفته و گفته اند این کار نفاق است. صحيح این است که بگوئیم این کار جایز است؛ به دليل قول خداوند (إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ

۱- ۳۳۷۱۸- «حَدَّثَنَا وَكِيعٌ، عَنْ شَرِيكٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ، قَالَ: التَّقِيَةُ أَوْسَعُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ».

۲- ۳۳۷۱۹- «حَدَّثَنَا وَكِيعٌ، عَنْ فَضَيْلِ بْنِ مَرْزُوقٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ، قَالَ: إِنَّمَا التَّقِيَةُ رُحْصَةٌ، وَالْفَضْلُ الْقِيَامُ بِأَمْرِ اللَّهِ».

۳- . صحيح البخاری، ج ۶، ص ۲۵۴۵.

تَقَاءَ). و جاری کردن کلمه شرک بر زبان در حال اکراه در حالی که قلب بر اثر ایمان آرامش دارد، از باب تقیه است»^(۱).

۴. فخر رازی (متوفی ۶۰۶)، در تفسیر خود از امام شافعی نقل می کند: «...مذهب شافعی (رضی الله عنه) این است که اگر حالت بین مسلمانان شبیه حالت بین مسلمانان و مشرکان شود، تقیه بخاطر حفظ نفس جایز خواهد بود»^(۲).

وی از حسن بصری حکایت کرده که گفت: «تقیه برای مؤمنین جایز است تا روز قیامت». سپس می گوید: «و این قول اولی است؛ زیرا دفع ضرر از نفس تا جایی که ممکن باشد، واجب است».

۵. ابن تیمیه حرانی (متوفی ۷۲۸)، - که در مورد تقیه، بدگویی و تهمت های زشت و ناروا به شیعه را از حد افراط نیز گذرانده - در باب «اکراه» می گوید: «...اما اگر کسی را به کفر گویی وادار کنند، به نحوی که اگر انجام ندهد، منجر به کتک خوردن، وزندانی شدن، گرفتن اموال او، جلوگیری از روزی او از بیت المال و ضرر هایی از این قبیل شود، به نظر اکثر علما (اظهار کفر) جایز خواهد بود. زیرا نزد اکثر علما «اکراه» موجب می شود که فعل حرام

۱- . المبسوط، ج ۲۴، ص ۸۲: «...وَالصَّحِيحُ أَنَّ ذَلِكَ جَائِزٌ لِقَوْلِهِ تَعَالَى (إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاءَ)، وَإِجْرَاءُ كَلِمَةِ الشِّرْكَ عَلَى اللِّسَانِ مُكْرَهًا مَعَ طَمَئِنِّهِ الْقَلْبِ بِالْإِيمَانِ مِنْ بَابِ التَّقِيهِ».

۲- . تفسیر الرازی، ج ۸، ص ۱۴.

- مانند شرب خمر و امثال آن - مباح گردد. و مشهور این است که احمد، و غیر او نیز همین نظر را دارند. ولی بر آن شخص لازم است که با وجود اظهار کفر، در قلب خود از آن بیزار باشد و در پی آن باشد تا آنجا که می تواند از آن اجتناب کند... و گروهی قائل شده اند به اینکه (تقیه) فقط در گفتار است، نه در عمل؛ و این قول از ابن عباس و امثال او روایت شده که گفته اند: «تقیه فقط با زبان است». و در روایت دیگری احمد نیز این را نقل کرده است» (۱).

او در جای دیگری می گوید: «خداوند سبحان سخن کفرآمیز به زبان را به هنگام اکراه مباح کرده است، مشروط بر اینکه قلب او در ایمان خود پابرجا باشد...» (۲).

۱- الفتاوی الکبری، ج ۱، ص ۵۶: «وَأَمَّا إِذَا أُكْرِهَ الرَّجُلُ عَلَى ذَلِكَ بِحَيْثُ لَوْ لَمْ يَفْعَلْهُ لَأَفْضَى إِلَى ضَرْبِهِ أَوْ حَبْسِهِ أَوْ أَخَذِ مَالِهِ أَوْ قَطْعِ رِزْقِهِ الَّذِي يَسْتَحِقُّهُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ وَنَحْوِ ذَلِكَ مِنْ أَلْسِنَةِ الْعُلَمَاءِ، فَإِنَّ الْإِكْرَاهَ عِنْدَ أَكْثَرِهِمْ يُبِيحُ الْفِعْلَ الْمُحَرَّمَ كَشُرِّ الْخَمْرِ وَنَحْوِهِ، وَهُوَ الْمَشْهُورُ عَنْ أَحْمَدَ وَغَيْرِهِ، وَلَكِنْ عَلَيْهِ مَعَ ذَلِكَ أَنْ يَكْرَهَهُ بِقَلْبِهِ، وَيَحْرِصَ عَلَى الْإِمْتِنَاعِ مِنْهُ بِحَسَبِ الْإِمْكَانِ. وَ مَنْ عَلِمَ اللَّهُ مِنْهُ الصُّدْقَ أَعْيَانَهُ اللَّهُ تَعَالَى، وَقَدْ يُعَافَى بِبِرِّكَهٍ صِدْقِهِ مِنَ الْأَمْرِ بِذَلِكَ. وَ ذَهَبَ طَائِفَةٌ إِلَى أَنَّهُ لَا يُبِيحُ إِلَّا الْأَقْوَالَ دُونَ الْأَفْعَالِ، وَ يُرْوَى ذَلِكَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ نَحْوِهِ، قَالُوا: إِنَّمَا التَّقِيَّةُ بِاللِّسَانِ، وَ هُوَ الرَّوَايَةُ الْأُخْرَى عَنْ أَحْمَدَ».

۲- کتاب الاستقامه، ج ۲، ص ۳۲۰: «أَبَاحَ سُبْحَانَهُ عِنْدَ الْإِكْرَاهِ أَنْ يَنْطِقَ الرَّجُلُ بِالْكَفْرِ بِلِسَانِهِ إِذَا كَانَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنًّا بِالْإِيمَانِ؛ بِخِلَافِ مَنْ شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا وَ أَبَاحَ لِلْمُؤْمِنِينَ أَنْ يَتَّقُوا مِنَ الْكَافِرِينَ تَقَاهُ مَعَ نَهْيِهِ لَهُمْ عَنِ مَوَالِيهِمْ. وَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ التَّقِيَّةَ بِاللِّسَانِ... وَلِهَذَا لَمْ يَكُنْ عِنْدَنَا نِزَاعٌ فِي أَنَّ الْأَقْوَالَ لَا يَثْبُتُ حُكْمُهَا فِي حَقِّ الْمَكْرَهِ بَغَيْرِ حَقِّهِ، فَلَا يَصِحُّ كُفْرُ الْمَكْرَهِ بَغَيْرِ حَقِّهِ...».

وی در احکام ارتداد نیز این گونه می نویسد: «قلبی که اسلام را چشیده و شناخته است، هرگز امکان ندارد حقیقتاً از آن برگردد، مگر اینکه به نحوی فاسد شده باشد که درمان پذیر نباشد. و این غیر از پرهیز (تقیه) از آزاری است که فراتر از طاقت انسان باشد. خدا رحیم است و به مسلمان اجازه داده است - که هرگاه عذاب از حد طاقت او بگذرد - با تظاهر خود را حفظ کند؛ در حالی که قلبش بر اسلام ثابت و به ایمان پای بند باشد»^(۱).

ما می گوییم آیا تقیه خوفی در نظر شیعه چیزی جز تظاهر به عقیده خلاف به هنگام ترس از جان است؟! که او در کتاب «منهاج السنه» می نویسد: «نشانه ها و اسباب نفاق، روشن تر از آنچه در میان شیعیان وجود دارد، در میان دیگر گروه های مسلمان نیست

۱- احکام المرتد عند شیخ الاسلام ابن تیمیه، ج ۱، ص ۳. و اسباب رفع العقوبه عن العبد، ج ۱، ص ۲۷: «إن القلب الذی یذوق الإسلام و یعرفه، لا یمكن أن یرتد عنه ارتداداً حقیقیاً أبداً. إلا إذا فسد فساداً لا صلاح له. و هذا أمر غیر التقیه من الأذی البالغ الذی یتجاوز الطاقه. فالله رحیم. رخص للمسلم - حین یتجاوز العذاب طاقته - أن یقی نفسه بالتظاهر، مع بقاء قلبه ثابتاً علی الإسلام مطمئناً بالإیمان».

و نفاق شدیدی که در میان آنها آشکار است، در دیگران دیده

نمی شود. شعار آنها تقیه است؛ یعنی با زبان چیزی گفته شود که در قلب به آن اعتقاد ندارد و این از نشانه های نفاق است! (۱).

ملاحظه می کنید که در اینجا به طور مطلق اظهار عقیده مخالف به زبان را از نشانه های نفاق می داند، و این سخن با آنچه در بالا از او نقل کردیم، در تضاد آشکار است. (۲).

۶. ابن کثیر دمشقی (متوفی ۷۷۴)، درباره آیه تقیه می گوید: «إِلْمَا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً»، یعنی اگر در بعضی از شهرها و بعضی زمان ها از شر ایشان ترسید، می تواند در ظاهر از ایشان تقیه کند، ولی در باطن و نیتش چنان نباشد؛ همان گونه که بخاری از ابودرداء

۱- منهاج السنه النبویه، ج ۷، ص ۱۵۱.

۲- وجه اشتباهات مکرر او در اینست که ملائک تشخیص حق و باطل را نظر و عقیده خود دانسته است، در حالیکه ابتدا باید معیار حق را مشخص کند و بعد حکم به نفاق و کفر و ندقه و ... بدهد. اگر در نظر شیعیان اهل بیت علیه السلام، محور حق، کتاب خدا و سنت رسولا-کرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت مطهر ایشان هستند، بدیهی است کسانی که اهل بیت را رها کرده به سنت صحابه و تابعین (با تمام اختلافات و تشتت آرای که در میان آنان است) تمسک جسته اند باطل خواهند بود. همچنین است در نظر او، اگر محور حق صحابه باشند، کسانی که به تبعیت از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بعض صحابه را طرد کرده اند باطل خواهند بود! البته راهین متین و وزین در اثبات محور حق بودن اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از رحلت ایشان در جای خود به تفصیل بیان شده است؛ هر چند همیشه گروهی هستند که «لهم آذنان لا یسمعون بها و لهم قلوب لا یفقهون بها!».

نقل کرده است که: ما به صورت عده ای لبخند می زنیم در حالی که دل های ما ایشان را لعنت می کند» (۱).

۷. ابن حجر (متوفی ۸۵۲)، در «فتح الباری» می نویسد: «... واما کسی که از سر اکراه کلمه کفر را بر زبان جاری کند، در حالی که در قلبش ایمان دارد، برای اینکه با این کار از دست دشمن رهایی یابد، گناهی بر او نیست... و در تفسیر آیه آل عمران گفتیم که مومن نباید کافر را ولی خود بگیرد، نه در باطن و نه در ظاهر، مگر بخاطر تقيه کردن در ظاهر که در این هنگام جایز است در ظاهر با او دوستی کند و در باطن دشمن او باشد» (۲).

۸. جلال الدین سیوطی (متوفی ۹۱۱)، در «جامع الأحادیث» می نویسد: «قَالَ النَّبِيُّ: لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ؛ رَسُولُ خُدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَمُودٌ: كَسَى كِتَابَهُ تَقِيَّةً، دِينَ نَدَارِدُ» (۳).

۹. آلوسی (متوفی ۱۲۷۰)، در تفسیر خود می نویسد: «مذهب اهل سنت این است که تقيه - که همان محافظت از جان و آبرو

۱- . تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۳۵۸: «... كما قال البخاری عن أبي الدرداء أنه قال: إنالنكشر فی وجوه أقوام و قلوبنا تلعنهم».

۲- . فتح الباری، ج ۱۲، ص ۳۱۴: «و معنى الآیه لا يتخذ المومن الكافر وليا فی الباطنولافی الظاهر إلا للتقيه فی الظاهر، فيجوز أن یوالیه إذا خافه و یعادیه باطناً».

۳- . جامع الاحادیث، ج ۸، ص ۲۸۱، ح ۲۶۰۵۰؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۹۶.

و مال از دشمنان، به وسیله اظهار چیزی که در دین ممنوع است می باشد - فی الجمله جایز است» (۱).

و «آیه (إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً) بر مشروعیت تقیه دلالت دارد، و تقیه را به حفظ جان و آبرو و مال از شر دشمنان معرفی کرده اند» (۲).

گذشته از اینها، در سیره صحابه و تابعین عمل به تقیه وجود داشته - که ما نمونه هایی از آنرا در تنبیه هشتم بیان خواهیم کرد - و این خود دلیل بر مشروعیت و شهرت حکم آن در میان مسلمانان است.

به هر حال، بنا بر آنچه نقل کردیم، مخالف شناخته شده ای در اهل سنت برای جواز اصل تقیه در جایی که ضرر عظیم وجود دارد، نمی توان یافت؛ هر چند بسیاری از آنها در مقام تقابل و عناد با شیعه، با عبارات مختلفی به این اصل عقلی و عقلایی تاخته اند! علمای شیعه هم چنان که گفتیم، بر جواز تقیه اجماع دارند. بنابراین

حکم تکلیفی تقیه - قرآن

جواز اجمالی تقیه در میان شیعه و سنی اجماعی است.

۱- روح المعانی، ج ۲۲، ص: ۲۸ «و مذهب أهل السنة أن التقية و هي محافظة النفس أو العرض أو المال من نحو الأعداء بإظهار محظور دینی، مشروع فی الجملة».

۲- تفسیر آلوسی، ج ۲، ص: ۴۷۹: «و فی الآیه (إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً) دلیل علی مشروعیه التقیه، و عرفوها بمحافظه النفس أو العرض أو المال من شر الأعداء...».

۳. آیات دلالت کننده بر جواز تقیه

آیه اول

(لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاهُ وَ يُحَذِّرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ)؛ (۱) (افراد باایمان نباید به جای مومنان، کافران را دوست

وسرپرست خود انتخاب کنند؛ و هر کس چنین کند، هیچ رابطه ای با خدا ندارد (و پیوند او به کلی از خدا گسسته می شود)، مگر اینکه از آنها تقیه کنید (و برای هدف های مهم تری عقیده خود را کتمان نمایید). خداوند شما را از (نافرمانی) خود برحذر می دارد؛ و بازگشت (شما) به سوی خداست).

در این آیه شریفه، خداوند از اینکه مؤمنان کافران را به عنوان سرپرست قرار دهند و در کارها از آنها کمک خواسته و رابطه دوستی و برادری با آنان را گسترش دهند، نهی فرموده و سپس تأکید کرده که هر کس از مومنان چنین کند، در پیشگاه خدا ارزشی ندارد و خداوند از آنها برائت می جوید و تحت سرپرستی (رعایه) خدا نخواهند بود.

۱- . سوره آل عمران (۳)، آیه ۲۸.

این نظیر همان معنایی است که در آیه یک سوره ممتحنه آمده: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ...); (ای کسانی که ایمان آورده اید! دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید! شما به آنان اظهار محبت می کنید؛ در حالی که آنها به آنچه از حق برای شما آمده، کافر شده اند...). در این آیه نیز از اینکه مؤمنان دشمنان خدا را به سرپرستی بپذیرند و با آنها اظهار دوستی کنند، نهی کرده است. (۱)

پس از آن، مقام تقیه را از این نهی استثنا کرده و فرموده است:

۱- آیه ۲۲ سوره مجادله نیز که می فرماید: (لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ...). (هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی یابی که با دشمنان خدا و پیامبرش دوستی کنند...) مؤید همین معنا است. و در آیات ۲۳ و ۲۴ از سوره توبه نیز می خوانیم که خداوند این نکته را با لحن شدیدتری بیان می کند که حتی نباید پدران و برادران خود را اگر کافر هستند دوست و سرپرست خودانتخاب کرد: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَ إِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِن سَأَلْتُمُوهُم بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يَتَوَلَّوْا مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ). (قلْ إِن كَانَ آبَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ وَ إِخْوَانُكُمْ وَ أَزْوَاجُكُمْ وَ عَشِيرَتُكُمْ وَ أَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَ تِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَ مَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ). وقتی نهی، تا این اندازه شدید و قوی است، هنگامی که چیزی مانند تقیه از آن استثنای شود دلیل بر آن است که آنچه استثنا شده است امر مهمی بوده که از عمومیت این آیه خارج شده است.

(إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاهُ). پس در مقام تقیه، اظهار دوستی با کافران و پذیرفتن آنان به عنوان سرپرست - پس از آنکه بر حسب حکم اولی از آن نهی شده بود - جایز است. و شک نیست که منظور از «تقاه» در اینجا تقیه است، و هر دو به یک معناست، بلکه بعضی از قراء مانند حسن و مجاهد، آیه را «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاهُ» خوانده اند.

مرحوم امین الاسلام طبرسی قدس سره، در «مجمع البیان» ذیل این آیه می نویسد: «معنای (إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا...) این است: مگر اینکه کفار غالب و مؤمنین مغلوب باشند؛ به نحوی که مومن از اظهار موافقت نکردن با آنها و حسن معاشرت نداشتن با ایشان بترسد. در این صورت از باب تقیه و حفظ جان خود جایز است با زبان اظهار دوستی کند و با آنها مدارا نماید. این آیه دلالت دارد بر اینکه به هنگام ترس از جان، تقیه در دین جایز است. اصحاب ما گفته اند که به هنگام ضرورت، تقیه در تمام اقوال جایز است؛ و چه بسا به سبب نوعی از لطف و طلب اصلاح، واجب باشد. و تقیه در افعال، در جایی که منجر به قتل مومن شود یا در جایی که بداند یا ظن غالب داشته باشد که موجب فساد در دین می شود، جایز نیست»^(۱).

شیخ الطائفه قدس سره در «التبیان» می نویسد: «به نظر ما به هنگام ترس از جان، تقیه واجب است. و روایت شده که به هنگام تقیه، اجازه

بیان حق نیز داده شده است. حسن، روایت کرده که مسیلمه کذاب

دو تن از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله را گرفت و به یکی از ایشان گفت: آیا شهادت می دهی که محمد رسول خداست؟ او گفت: بله. مسیلمه گفت: آیا شهادت می دهی که من رسول خدایم؟ او گفت: بله! سپس دیگری را فراخواند و به او گفت: آیا شهادت می دهی که محمد رسول خداست؟ او گفت: بله. گفت: آیا شهادت می دهی که من رسول خدایم؟ او گفت: نمی شنوم! مسیلمه این سوال را سه مرتبه تکرار کرد و هر سه بار همان جواب را شنید، سپس گردنش را زد.

این جریان به گوش رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسید. آن حضرت فرمودند: اما کسی که کشته شد، بر مسیر راستی و یقین خود رفت و به فضیلت رسید، پس گوارایش باد! اما آن دیگری رخصت خدا را پذیرفت و گناهی بر او نیست. (۱)

طبق این روایت، تقیه رخصت است، و اظهار حق فضیلت. و ظاهر روایات ما دلالت دارند بر اینکه تقیه واجب است و مخالفت با آن خطاست. (۲)

۱- التفسیر الکبیر، ج ۸، ص ۱۲.

۲- التبیان، ج ۲، ص ۴۳۵.

البته به زودی خواهیم دید که موارد روایات وجوب تقیه، با موارد جواز، و موارد رجحان ترک تقیه و اظهار حق، با یکدیگر متفاوت اند و تمام روایات در یک مورد نیست. بنابراین آن گونه که از کلمات شیخ الطائفه قدس سره فهمیده می شود، با یکدیگر تعارض ندارند.

خلاصه اینکه در دلالت این آیه بر جواز اجمالی تقیه حرفی نیست، بلکه در این آیه به خود عنوان «تقیه» نیز تصریح شده است؛ زیرا «تقیه» و «تقاه» به یک معناست و گفتیم که حتی تعدادی از قراء «تقاه» را «تقیه» خوانده اند.

در پایان توجه به دو نکته درباره آیه فوق خالی از فایده نیست :

نکته اول این است که مورد آیه در خصوص تقیه در برابر کفار است؛ زیرا در آن زمان مذاهب مختلف اسلامی وجود نداشت تا مذهبی از مذهب دیگر تقیه کند و تنها مصداق تقیه در ارتباط مسلمانان با کفار بود. به هر حال، آیه فوق در خصوص تقیه در برابر غیر کفار سخن نمی گوید و این بدان معناست که آن را نفی نمی کند.

نکته دوم این است که در آیه فوق هیچ قید و شرطی ذکر نشده است؛ یعنی در مقام حذر و خطر، به طور مطلق می توان تقیه کرد و این اطلاق هر نوع ضرر و خطری را شامل می شود، چه ضرر به جان و یا اعضای بدن انسان باشد، یا به بستگان او، و یا به اموال ارزشمند و مانند آن.

آیه دوم

(مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ)؛ (۱) (کسانی

که بعد از ایمانشان، به خدا کافر شوند (مجازات می شوند)،

به جز آنها که تحت فشار واقع شده اند، در حالی که قلبشان

با ایمان آرام است. آری، آنها که سینه خود را برای پذیرش

کفر گشوده اند، غضب خدا بر آنهاست و عذاب عظیمی در انتظارشان).

در ترکیب آیه احتمالاتی داده شده است که دو احتمال آن پذیرفتنی تر است :

احتمال اول اینکه خبر «مَنْ» محذوف باشد که به قرینه تکرار در ذیل آیه که خداوند می فرماید: (غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ)، این خبر از صدر آیه حذف شده است.

احتمال دوم اینکه خبر حذف نشده است و خبر همان چیزی است که در آخر آیه آمده است و در وسط آیه جمله ای معترضه ذکر شده است. بنابراین آیه چنین می شود: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ». بعد، عبارت (وَ لَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا) همان تکرار

مبتداست. به هر حال، هر کدام از این دو احتمال که وارد باشد، برای مقصود ما تفاوتی نمی کند.

مفسران در شأن نزول این آیه مواردی را ذکر کرده اند که از نظر معنا به هم نزدیک است؛ هر چند اشخاص و مکان های وقوع را مختلف ذکر کرده اند. بعضی از نقل ها شأن نزول آیه را در مورد عمار، و پدرش یاسر، و مادرش سمیه، و صهیب و بلال و خباب می دانند زمانی که کفار آنها را گرفتند و شکنجه کردند و آنها را واداشتند که کفر بگویند و از اسلام و رسول الله صلی الله علیه و آله براءت بجویند.

پدر و مادر عمار درخواست آنها را نپذیرفتند و کشته شدند و به عنوان اولین شهدای اسلام شناخته شدند، ولی عمار درخواست آنها را پذیرفت و آنچه می خواستند، بر زبان آورد. پس خداوند، رسول الله صلی الله علیه و آله را از این واقعه با خبر ساخت. گروهی گفتند که عمار کافر شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سر تا پای عمار از ایمان پُر است و ایمان با گوشت و خون او آمیخته است. عمار با حالی گریان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت فرمود: چه شده؟ گفت: اتفاق بدی افتاد، مرا رها نکردند تا اینکه به تو بد گفتم و خدایانشان را به خوبی یاد کردم!

رسول اکرم صلی الله علیه و آله چشمهای عمار را پاک کرد و فرمود: اگر باز هم چنین کردند، تو نیز همان گفته هایت را تکرار کن. در این هنگام آیه فوق نازل شد.

برخی گفته اند که این آیه در مورد «عیاش بن ابی ربیع»، برادر رضاعی ابوجهل، و «ابی جندل» و غیر این دو از اهل مکه نازل شده، زمانی که مشرکان بر آنها فشار آوردند و ایشان نیز به برخی از خواسته های آنان تن در دادند و پس از آن مهاجرت کردند و در راه خدا به مجاهده پرداختند.

بعضی دیگر گفته اند شأن نزول این آیه در مورد گروهی از اهل مکه است که ایمان آوردند و سپس از مکه به سوی مدینه حرکت کردند. در راه با قریش مواجه شدند و آنها ایشان را تحت فشار قرار دادند و ایشان از روی اکراه، زبان به کفر گشودند. (۱)

مشهورترین این اقوال همان قول اول است. (۲)

این آیه دلالت دارد بر اینکه به هنگام ضرورت، تقیه - به صورت اظهار سخن کفرآمیز بدون قصد واقعی - جایز است؛ زیرا هر چند مورد آیه عنوان «اکراه» است و در جایز بودن تقیه اکراه و شکنجه شرط نیست - بلکه ترس از ضرر بر جان و آنچه وابسته به آن است، کافی است؛ هر چند اکراه کننده ای در کار نباشد (۳) - ولی حق این

۱- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۵۹۸.

۲- مجموعه این اقوال را می توانید در کتاب الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۴، ص ۱۳۲ مطالعه فرمایید.

۳- البته می توان گفت هر چند در جواز تقیه، فعلیت اکراه و شکنجه معتبر نیست؛ ولی به هنگام ترس اکراه کننده ای در تقدیر وجود دارد که اگر تقیه ترک شود آشکار شده و اکراه فعلیت پیدا می کند؛ و اساسا وجود ترس بخاطر وجود آن مکره است؛ بنابر این نمی توان تقیه را از اکراه جدا دانست.

است که بین دو عنوان اکراه و تقیه از حیث ملاک و مقصود تفاوتی نیست؛ زیرا ملاک هر دو دفع ضرر مهم تر بواسطه ترک امر مهم است.

از جهت دیگر، هر چند مفاد آیه به مسئله کفر و ایمان اختصاص دارد، ولی حکم آن در غیر این مسئله نیز به طریق اولی جاری است؛ زیرا وقتی که تقیه در مسئله ای با این اهمیت جایز باشد، در غیر آن - با تحقق شرایطش - قطعاً جایز خواهد بود.

محقق بیضاوی، در تفسیرش ذیل این آیه می نویسد: «این آیه دلیل است بر اینکه گفتن سخن کفر آمیز به هنگام اکراه جایز است؛ هر چند بهتر است که برای بزرگداشت دین از این کار اجتناب کنند؛ همان گونه که پدر و مادر عمار چنین کردند». سپس روایت حسن در مورد آن دو نفری را که مسیلمه آنها را گرفته بود، نقل می کند و می نویسد: «اما نفر اول به رخصت عمل کرد و دومی حق را اظهار کرد، پس گوارایش باد!». (۱)

به هر حال، در آیه فوق از لفظ تقیه استفاده نشده است، ولی

۱- . أنوار التنزیل و أسرار التأویل، ج ۳، ص ۲۴۱.

کلمه اکراه نیز همان معنا را می‌رساند و واضح است که اکراه بر کفر باطنی امکان ندارد؛ زیرا نمی‌توان کسی را مجبور کرد که قلباً کافر شود، مخصوصاً که خداوند تصریح می‌کند قلب او مملو از ایمان است: (وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ)، و فقط زبان به سبب اکراه و تقیه، بر خلاف خواسته قلبی عمل می‌کند. حتی این کار به توبه هم احتیاج ندارد؛ زیرا تقیه کننده، گناهی مرتکب نشده است. نکته مهمی که باید به آن توجه داشت، این است که «اکراه» مطلق است، و هر نوع ضرری را شامل می‌شود و شأن نزول فوق نیز مخصص آیه نیست.

آیه سوم

(وَ قَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ...؟) (۱) (و مرد مومنی از فرعونیان

که ایمان خود را پنهان می‌داشت گفت: آیا می‌خواهید مردی را به قتل برسانید بخاطر اینکه می‌گوید: پروردگار من «الله» است؛ در حالی که دلایل روشنی از سوی پروردگارتان برای شما آورده است؟!...) (۱).

این آیه و آیه بعد از آن، قصه مومن آل فرعون (۱) و احتجاج او در برابر قومش را حکایت می کند؛ و قرآن کریم آن را به نحوی بیان می نماید که نشانه پذیرش آن است، و دلالت دارد بر اینکه کتمان ایمان به هنگام ترس از جان و امثال آن، جایز است. از این رو گفته نشود که این جریان مربوط به امت های گذشته بوده است و ارتباطی به شریعت اسلام ندارد؛ زیرا قرآن بالحن مزبور، عمل او را تأیید می کند.

۱- از آیات قرآن همین قدر استفاده می شود که او مردی بود از فرعونیان، که به موسی علیه السلام ایمان آورده بود، اما ایمان خود را پنهان می داشت، در دل به موسی علیه السلام عشق می ورزید و خود را موظف به دفاع از او می دید. وی مردی بود، هوشیار و دقیق و وقت شناس، و از نظر منطق، بسیار نیرومند و قوی، که در لحظات حساس به یاری موسی علیه السلام شتافت، و او را از یک توطئه خطرناک قتل، رهایی بخشید. اما در روایات اسلامی، و سخنان مفسران، توصیفات بیشتری درباره او آمده است. از جمله این که بعضی گفته اند: او پسر عمو یا پسرخاله فرعون بود، و تعبیر به «آل فرعون» را نیز شاهد بر این معنی دانسته اند؛ زیرا تعبیر به آل معمولاً در مورد خویشاوندان به کار می رود، هر چند در مورد دوستان و اطرافیان، نیز گفته می شود. بعضی دیگر، او را یکی از پیامبران خدا بنام «حزبیل» یا «حزقیل» می دانند و بعضی روایت کرده اند که، او خزانه دار (سرپرست خزاین و گنجینه های) فرعون بود هاست. ولی قرآینی در دست است که نشان می دهد، بعد از ماجرای موسی علیه السلام با ساحران، گروه قابل ملاحظه ای به موسی علیه السلام ایمان آوردند، و ظاهر این است که ماجرای «مومن آل فرعون» بعد از جریان ساحران بود. بعضی نیز احتمال داده اند که، او از بنی اسرائیل بوده که در میان فرعونیان می زیسته و مورد اعتمادشان بوده است، ولی این احتمال بسیار ضعیفه نظر می رسد چرا که با تعبیر «آل فرعون»، و همچنین «یا قوم» (ای قوم من!) سازگار نیست، ولی به هر حال، نقش موثر او در تاریخ موسی علیه السلام و بنی اسرائیل کاملاً روشن است، هر چند تمام خصوصیات زندگی او امروز برای ما روشن نیست.

شک نیست که کتمان ایمان صرفاً با عدم اظهار آنچه در قلب مخفی است، محقق نمی شود، بلکه باید اظهار خلاف نیز بکند، خصوصاً اگر مدت زیادی باشد که ایمان خود را مخفی نگه می دارد؛ که ظاهر حال مومن آل فرعون نیز چنین است.

بنابراین مخفی نگه داشتن ایمان امکان ندارد، جز اینکه در بعضی از کارهای آنها شرکت کند و بعضی از وظایف دینی اش را ترک کند.

خلاصه اینکه بخواهیم کتمان ایمان مومن آل فرعون را صرفاً حمل بر عدم اظهار حق کنیم، بدون اینکه هیچ تظاهر به خلافی در حرف و عمل او باشد حرف بعیدی است؛ خصوصاً اینکه از ابن عباس نقل شده در آن زمان جز مومن آل فرعون و همسر فرعون، و آن مؤمنی که به موسی هشدار داد، مومن دیگری در دستگاه فرعون وجود نداشت. (۱)

بنابراین بدون هیچ اشکالی عنوان تقیه بر عمل او منطبق است و آیه شریفه دلالت بر جواز اجمالی تقیه دارد.

مرحوم طبرسی نیز از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمودند: تقیه دین من و دین پدران من است، و کسی که تقیه ندارد دین ندارد، و تقیه سپر خداوند در زمین است؛ زیرا مومن آل فرعون اگر اسلام خود را آشکار می کرد، کشته می شد.

آیه چهارم

(... وَ لِيَتَلَطَّفَ وَ لَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا * إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا)؛ (۱) (باید مراقب باشد و هیچ کس

را از وضع شما باخبر نسازد؛ زیرا اگر آنان به شما دسترسی پیدا کنند، سنگسارتان می کنند یا شما را به آیین خویش باز می گردانند؛ و در آن صورت، هیچ گاه روی رستگاری را نخواهید دید).

داستان اصحاب کهف مربوط به تقيه است؛ زیرا در این آیات می خوانیم که وقتی آنها از خواب بیدار شدند، یکی از آنها گفت: یکی از شما به شهر برود و غذایی تهیه کند، (وَ لِيَتَلَطَّفَ وَ لَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا)؛ یعنی تقيه کند و عقیده خود را مخفی سازد؛ زیرا اگر آنان از وضع شما آگاه شوند، سنگسارتان می کنند یا شما را به آیین خویش باز می گردانند و

از تعبیرات این آیات، به خوبی استفاده می شود که اصحاب کهف اصرار داشتند که در آن محیط، کسی از جایگاه آنها آگاه نشود، مبادا آنها را مجبور به قبول آیین بت پرستی کنند و یا به بدترین وضعی آنها را به قتل برسانند و سنگسارشان کنند. آنها می خواستند ناشناخته بمانند تا از این طریق بتوانند نیروی خود را

برای مبارزات آینده یا لااقل برای حفظ ایمان خویش نگه دارند. بنابراین اگر کسی از ایمان آنها سوال می کرد، آنها از ترس جانشان تصمیم به مخفی نگه داشتن آن داشتند. با این حال، اینکه خداوند این آیه را به لسان رضایت و قبول بیان می کند، علامت آن است که تقیه امری جایز است.

گذشته از این، مرحوم کلینی،^(۱) از درست واسطی، نقل می کند که

امام صادق فرمودند: تقیه هیچ کس به اندازه تقیه اصحاب کهف نرسیده است؛ آنها در مراسم اعیاد شرکت می کردند و زنا می بستند. پس خداوند پاداششان را دو چندان عطا کرد.^(۲)

این روایت دلالت دارد بر اینکه اصحاب کهف مدت ها قبل از پناه بردن به غار در میان قوم خود با تقیه زندگی می کردند و علاوه بر تقیه زبانی، تقیه عملی هم داشتند؛ و در آیه شریفه نیز اشعار به این سابقه ذهنی وجود دارد.

۱- الکافی (اسلامیه)، ج ۲، ص ۲۱۸؛ (دار الحدیث)، ج ۳، ص ۵۵۳.

۲- وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۷۱، ح ۱، باب ۲۶ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۱۹، ح ۲: ۲۱۴۰۲ «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ دُرَيْسِ بْنِ الْوَاسِطِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا بَلَغَتْ تَقِيَّتَهُ أَحَدٍ تَقِيَّتَهُ أَصْحَابِ الْكَهْفِ، إِنْ كَانُوا لَيْشْهَدُونَ الْأَعْيَادَ وَيَشُدُّونَ الزَّانِيْرَ، فَأَعْطَاهُمُ اللَّهُ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ».

همچنین عبدالله بن یحیی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت اصحاب کهف را یاد کرده و فرمودند: اگر قوم شما شما را به آنچه قوم آنها مجبور کردند مجبور کنند، شما نیز کار ایشان را انجام دهید. گفتند: قوم آنها به چه چیزی مجبور کردند؟ حضرت فرمودند: مجبورشان کردند که به خدا شرک بورزند، و آنها نیز تظاهر به شرک کردند و ایمان خود را پنهان ساختند، تا زمانی که گشایشی در کارشان ایجاد شد. (۱)

به هر حال، هرچند در آیه مزبور به لفظ تقیه تصریح نشده، ولی از قراین مختلفی که در آن ذکر شده، معلوم می شود که آنها از قومشان تقیه می کردند و به همین جهت، از آنها دوری گزیدند و به غار پناه بردند تا مبادا امرشان آشکار شود و سلطان و پیروانش آنان را آزار و اذیت کنند؛ چرا که اگر ایمان را آشکار می کردند، دستگیر

۱- . مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص: ۲۷۲ «الْقُطْبُ الرَّاَوْنِدِيُّ فِي «قِصَصِ الْأَنْبِيَاءِ»، بِإِسْنَادِهِ إِلَى الصَّدُوقِ، بِإِسْنَادِهِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ أَوْرَمَةَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ الْحَضْرَمِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى الْكَاهِلِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَذَكَرَ أَصْحَابَ الْكَهْفِ، فَقَالَ: لَوْ كَلَّفَكُمْ قَوْمُكُمْ مَا كَلَّفَهُمْ قَوْمُهُمْ فَمَا فَعَلُوا فِعْلَهُمْ. فَقِيلَ لَهُ: وَمَا كَلَّفَهُمْ قَوْمُهُمْ؟ قَالَ: كَلَّفُوهُمْ الشُّرْكَ بِاللَّهِ، فَأَظْهَرُوهُ لَهُمْ وَاسْتَرُّوا الْإِيمَانَ حَتَّى جَاءَهُمُ الْفَرَجُ. وَقَالَ: إِنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ كَذَبُوا فَأَجْرَهُمُ اللَّهُ. إِلَى أَنْ قَالَ: وَقَالَ: إِنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ اسْتَرُّوا الْإِيمَانَ وَأَظْهَرُوا الْكُفْرَ، فَكَانُوا عَلَى إِظْهَارِهِمُ الْكُفْرَ أَعْظَمَ أَجْرًا مِنْهُمْ عَلَى إِسْرَارِهِمُ الْإِيمَانَ».

و کشته می شدند. بنابراین ایمانشان را پنهان کردند و به برخی از آنچه آنها می خواستند، تظاهر کردند تا زمانی که موفق به هجرت شوند. آن گاه که مهاجرت کردند، می توانند آسوده خاطر ایمان خود را آشکار کنند و دیگر نیازی به اظهار شرک و موافقت با مشرکان در کارهای آنان نخواهند داشت. بنابراین عدم ذکر لفظ تقیه ضرری به استدلال وارد نمی کند.

از تمام آنچه گفتیم، این نتیجه حاصل می شود که ظاهر این آیات چهارگانه، بلکه تصریح آنها این است که به هنگام ترس، تقیه اجمالاً جایز است.

* * *

گذشته از این آیات چهارگانه، از روایات بسیاری که به زودی آنها را به تفصیل نقل خواهیم کرد (۱) معلوم می شود که موارد تقیه ای

که در قرآن به آن اشاره شده، منحصر به آیات فوق نیست، بلکه سخن شیخ الانبیاء ابراهیم علیه السلام در برابر قوم خود هنگامی که بت ها را شکست، و آنچه یوسف علیه السلام به هنگام نگه داشتن برادر کوچکش نزد خود به برادرانش گفت نیز از باب تقیه است.

اما آیه ای که مربوط به جریان حضرت ابراهیم علیه السلام است در دو جای آن احتمال تقیه می رود: یکی اینکه وقتی ابراهیم علیه السلام را دعوت کردند همراه بت پرستان به جشن برود، گفت: (... إِنَّي سَقِيمٌ). (۱) و این در حالی بود که بیمار نبود. در اینجا تقیه در معنای وسیع تری استعمال شده است؛ زیرا تقیه به معنای مخفی کردن عقیده دینی است، و مورد مزبور از مسائل دینی نبود، بلکه امری خارجی بود. به عبارت دیگر، او صحت خود را کتمان کرد - و گفت که بیمار است - نه عقیده دینی خود را؛ هر چند کتمان صحت، به منظور کتمان عقیده دینی بود.

در جای دیگر درباره حضرت ابراهیم علیه السلام می خوانیم: (قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ * قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْظِقُونَ). (۲) از او پرسیدند: آیا تو بت های ما را شکستی؟ او در پاسخ گفت: بت بزرگ این کار را کرد. این سخن هم از باب مخفی کردن واقعیت است و این اخفا، اخفای عقیده دینی نیست، بلکه مخفی کردن عملی خارجی است که عبارت است از شکستن بت ها.

۱- . سوره صافات (۳۷)، آیه ۸۹.

۲- . سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۶۲ و ۶۳.

اما آیه مربوط به حضرت یوسف علیه السلام: (فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رِخْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ). (۱) سخنگوی

یوسف علیه السلام واقعیت را مخفی کرد و گفت: شما سارق هستید؛ در حالی که آنها سارق نبودند. اخفای مزبور نیز اخفای عقیده دینی نیست، بلکه صرفاً می‌خواست تدبیری بیندیشد تا برادرش را - بنا به مصالحی که در نظر داشت - نزد خود نگه دارد.

حکم تکلیفی تقیه - روایات

دلالت این آیات بر جواز تقیه، مبنی بر این است که بگوییم موارد تقیه صرفاً در کتمان حق و اظهار خلاف آن به هنگام ترس از مرگ و شبه آن نیست، بلکه اگر مصالح مهم دیگری نیز در این کتمان موجود باشد، می‌توان تقیه کرد. پس این آیات دلیل بر مدعای ما نمی‌شود؛ زیرا بحث ما در تقیه به معنای خاص است، ولی این آیات مربوط به تقیه به معنای عام است که به منظور دفع ضرر و یا هدف خاصی صورت می‌گرفته است. (۲) به همین دلیل، ما

این دو آیه را از آیات تقیه نشمرده ایم.

۱- .سوره یوسف (۱۲)، آیه ۷۰.

۲- . و ما این نوع از تقیه را در کنار «تقیه خوفی» و «تقیه تحبیبی» با عنوان «تقیه تدبیری» نامگذاری کردیم؛ که در آن مخفی کردن حق و اظهار خلاف آن (تقیه)، نه از سر ترس از مخالفان، و نه بخاطر ایجاد محبت و مودت با آنها، بلکه به سبب تدبیر اموری است که مصالح مهمی را در پی دارد.

این بود حکم کتاب خدا و آنچه از آیات قرآن حکیم در این مسئله استفاده می شود که از این جهت بسیار واضح و روشن است.

۴. تقیه در روایات اسلامی

اشاره

روایاتی که بر جواز تقیه در مواردی که احتمال خطر وجود دارد، دلالت می کند، متواتر است. این روایات به گروه های مختلفی تقسیم شده که هر یک به بعضی از خصوصیات بحث اشاره دارد و دربردارنده فواید فراوان و حقایق لطیفی است که از علل و نتایج تقیه، کیفیت و حدود آن، اقسام مختلف تقیه، موارد استثنای آن و همچنین موارد حرمت و وجوب پرهیز از آن، پرده برمی دارد. این روایات در ضمن دوازده باب از ابواب امر به معروف و نهی از منکر، و غیر آن، از کتاب «وسائل الشیعه» پراکنده است. ما این روایات را به پنج گروه تقسیم کرده و روایاتی را که معنای مشترکی، دارند در یک گروه گرد آورده ایم:

روایات گروه اول

این دسته روایاتی است که دلالت می کند بر اینکه تقیه سپر و محافظ مؤمن است: (۱)

۱- «تُرس»، «جُنَّه»، و «حِرز» که در این روایات ذکر شده، به معنای سپر و محافظ می باشد.

۱. مرحوم کلینی قدس سره در کتاب «کافی»^(۱) به سند خود از محمد بن

مروان، از ابی عبد الله امام صادق علیه السلام روایت کرده که ایشان فرمودند: پدرم همیشه می فرمود: هیچ چیز به اندازه تقیه مرا خوشنودنمی کند. همانا تقیه محافظ مومن است.^(۲)

۲. در کتاب «کافی»^(۳) از عبدالله بن ابی یعفور روایت کرده که

گفت: از ابی عبد الله امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: تقیه سپر مومن است. تقیه حرز^(۴) مومن است؛ ... ^(۵).

۱- الکافی (اسلامیه)، ج ۲، ص ۲۲۰؛ (دار الحدیث)، ج ۳، ص ۵۵۶.

۲- وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۶۰، ح ۴، باب ۲۴ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۰۴، ح ۲۱۳۶۰ «وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَدَاتِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَتْ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: وَ أَى شَيْءٍ أَفْرُ لِعَيْنِي مِنَ التَّقِيَّةِ، إِنَّ التَّقِيَّةَ جُنَّةُ الْمُؤْمِنِ».

۳- الکافی (اسلامیه)، ج ۲، ص ۲۲۱؛ (دار الحدیث)، ج ۳، ص ۵۶۰.

۴- حرز به معنای مکان محکم و جای محفوظ است. الحرز: الموضع الحصين، پناهگاه.

۵- وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۶۰، ح ۶، باب ۲۴ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۰۵، ح ۲۱۳۶۲ «وَعَنْ أَبِي عَلِيِّ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُشْكَانَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: التَّقِيَّةُ تُرْشَلُ الْمُؤْمِنُ؛ وَ التَّقِيَّةُ حِرْزُ الْمُؤْمِنِ؛ وَ لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ؛ الْحَدِيثُ».

۳. در کتاب «کافی» (۱) از حریر، از ابی عبدالله امام صادق علیه السلام

روایت کرده که فرمود: تقیه سپر خدا بین او و بین خلقش می باشد. (۲)

۴. حسن بن محبوب از جمیل بن صالح، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: پدرم همیشه می فرمود: هیچ چیزی به اندازه تقیه باعث خشنودی نمی شود. همانا تقیه محافظ مومن است. (۳)

تمامی این روایات دلالت دارد بر جواز تقیه به هنگام ترس یا به منظور حفظ جان؛ همان گونه که در جنگ بواسطه محافظ و سپر و امثال آن خود را از ضربات دشمن در امان نگه می دارند. حتی می توان گفت این روایات به نحوی دلالت بر وجوب و لزوم تقیه دارد؛ زیرا پناه گرفتن در پناه محافظ و امثال آن در جنگ ها

۱- الکافی (اسلامیه)، ج ۲، ص ۲۲۰؛ (دار الحدیث)، ج ۳، ص ۵۵۸.

۲- وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۶۲، ح ۱۲، باب ۲۴ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۰۷، ح: ۲۱۳۶۸ «وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ حَرِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ: التَّقِيَةُ تُرْسُ اللَّهِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ».

۳- وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۶۵، ح ۲۴، باب ۲۴ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۱۱، ح: ۲۱۳۸۰ «وَعَنْهُمَا، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَجْبُوبٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ أَبِي كَانَ يَقُولُ: أَيُّ شَيْءٍ أَقْرَبُ لِلْعَيْنِ مِنَ التَّقِيَةِ؛ إِنَّ التَّقِيَةَ جُنَّةُ الْمُؤْمِنِ».

واجب است، همچنین است پناه گرفتن به وسیله تقیه در موارد آن. و اگر چنین دلالتی را نپذیرند و به آن اشکال وارد کنند، در اینکه این روایات بر جواز به معنی الأعم (۱) دلالت دارد، هیچ اشکالی وارد نیست.

نکته مهمی که در این احادیث وجود دارد، این است که فلسفه عقلی تقیه در آن بیان شده است. استدلال عقلی که قبلاً به آن اشاره کردیم، از همین جا سرچشمه می‌گیرد و آن اینکه چرا ما در میدان جنگ از سپر و زره استفاده می‌کنیم و چرا شجاعت به خرج نداده، خود را در مقابل تیر دشمن قرار نمی‌دهیم؟ چرا در جبهه جنگ از خاکریز یا از نفربرهایی که دیواره آهنی محکمی دارد، استفاده می‌کنیم؟ چرا رنگ لباس سربازان خاکی و قابل استتار است؟

علت همه اینها به تقیه عقلایی برمی‌گردد؛ زیرا انسان نباید بی جهت جان خود را در معرض خطر قرار دهد. به همین دلیل، در

۱- منظور از جواز به معنی الأعم، جواز انجام فعل است، بدون اینکه ترک آن حرام باشد که شامل مباح، مکروه و مستحب می‌شود، در برابر جواز به معنی الأخص که در مقابل وجوب، حرمت، استحباب و کراهت است، و بر تخییر مکلف بین انجام عمل و ترک آن، بدون ترجیح یکی بر دیگری دلالت می‌کند؛ در نتیجه هیچ ستایش و نکوهشی بر انجام و ترک آن مترتب نمی‌گردد.

روایات فوق به این نکته اشاره شده است که تقیه همان زره و سپر برای مومن است که در جنگ از آن استفاده می کند.

روایات گروه دوم

گروه دوم از روایات تقیه، روایاتی است که دلالت می کند بر اینکه تقیه جزئی از دین است و بدون تقیه دین ناقص است. مانند این مضمون که هر کس تقیه ندارد دین ندارد، یا چنین کسی ایمان ندارد؛ و اینکه نه دهم دین همان تقیه است و امثال این تعبيرات :

۵. مرحوم کلینی قدس سره در کتاب «کافی»، (۱) با سند خود از ابی عمر

اعجمی نقل می کند که گفت: ابو عبد الله امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای ابا عمر، نه دهم دین در تقیه است و کسی که تقیه ندارد، دین ندارد... (۲).

۶. مرحوم صدوق قدس سره در کتاب «علل الشرائع»، (۳) از ابوبصیر نقل

۱- . الکافی (اسلامیه)، ج ۲، ص ۲۱۷؛ (دار الحدیث)، ج ۳، ص ۵۴۹.

۲- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۶۰، ح ۲، باب ۲۴ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۰۴، ح ۲۱۳۵۸ «و بِالْإِسْتِنَادِ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنَّا أَبِي عُمَرَ الْأَعْجَمِيِّ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بَا عُمَرَ، إِنَّ تَشَعُّهُ أَعْشَارِ الدِّينِ فَيَالْتَقِيَهُ؛ وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَهُ لَهُ؛ الْحَدِيثُ».

۳- . علل الشرائع، ج ۱، ص ۵۱.

می کند که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: تقیه دین خدا (عزوجل) است. گفتم: تقیه از دین خداست؟! فرمود: آری، به خدا سوگند که از دین خداست... (۱).

۷. مرحوم صدوق قدس سره در کتاب «صفات الشیعه»، (۲) از ابان بن

عثمان، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: کسی که تقیه ندارد، دین ندارد؛ و کسی که ورع ندارد، ایمان ندارد. (۳).

۸. مرحوم کلینی قدس سره (۴) از ابن ابی یعفور، از امام صادق علیه السلام در

۱- . وسائل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۶۴، ح ۱۸، باب ۲۴ از ابواب امر به معروف ونهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۰۹، ح ۲۱۳۷۴ «وَعَنْهُ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ نَصِيرٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: التَّقِيهِدُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. قُلْتُ: مِنْ دِينِ اللَّهِ؟ قَالَ: فَقَالَ: إِي وَاللَّهِ مِنْ دِينِ اللَّهِ؛ لَقَدْ قَالَ يُوسُفُ أَيُّهَا الْعَبْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ؛ وَاللَّهِ مَا كَانُوا سَرَقُوا شَيْئًا».

۲- . صفات الشیعه، ص ۳، ح ۳.

۳- . وسائل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۶۵، ح ۲۲، باب ۲۴ از ابواب امر به معروف ونهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۱۰، ح ۲۱۳۷۸ «وَفِي «صِفَاتِ الشَّيْعَةِ» عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِيانِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ؛ وَلَا إِيمَانًا لِمَنْ لَا وَرَعَ لَهُ».

۴- . الكافي (اسلامیه)، ج ۲، ص ۲۲۱؛ (دار الحديث)، ج ۳، ص ۵۶۰.

حدیثی نقل می کند که فرمود: ایمان ندارد کسی که تقیه ندارد. (۱)

و روایات دیگری با همین مضامین. (۲)

این گروه از روایات، به اجمال دلالت می کند که تقیه در مواردی واجب است و از مهم ترین و اساسی ترین مسائل دین می باشد. قبلاً گفتیم که علت این تأکید شدید و سر آن چیست؛ که اگر با جمیع جوانب، شروط و حدود آن در نظر گرفته شود، مسئله ای است که وجدان به صراحت به آن حکم می کند.

روایات گروه سوم

بر اساس دسته سوم روایات، تقیه از بزرگ ترین واجباتی شمرده شده که ترک آن از گناهان نابخشودنی است. با تعبیراتی نظیر اینکه: مؤمنی که تقیه ندارد مانند بدنی است که سر ندارد

۱- وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۶۰، ح ۶، باب ۲۴ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۰۵، ح: ۲۱۳۶۲ «وَعَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْجَرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: التَّقِيَّةُ تُرْشَلُ الْمُؤْمِنِينَ؛ وَالتَّقِيَّةُ حِرْزُ الْمُؤْمِنِينَ؛ وَ لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ؛ الْحَدِيثُ».

۲- . مراجعه شود به احادیث: ۳، ۱۰، ۲۳، ۲۵، ۲۹، ۳۱، باب ۲۴ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر.

و چیزی در نزد خدا و اولیای او محبوب تر از تقیه نمی باشد. روایات این طایفه از این قرار است :

۹. در «کافی» (۱) از حیب بن بشار روایت کرده که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: از پدرم شنیدم که می فرمود: به خدا سوگند، بر روی زمین چیزی دوست داشتنی تر از تقیه نیست. ای حیب، هر کس تقیه داشته باشد، خداوند او را بالا می برد. ای حیب، هر که تقیه نداشته باشد، خداوند او را پست می گرداند. ای حیب، مردم تنها در آشتی به سر می برند، پس اگر تقیه باشد، آشتی خواهد بود. (۲)

شاید معنای قول آن حضرت که فرمود: «فلو قد کان ذلک کان هذا»، اشاره به این معنا باشد که اگر تقیه وجود داشته باشد، آرامش ادامه می یابد و باقی می ماند؛ یا اشاره به این معنا دارد که اگر صلح برداشته شود و قائم آل محمد صلی الله علیه و آله ظاهر گردد، می توان تقیه را ترک

۱- . الکافی (اسلامیه)، ج ۲، ص ۲۱۷؛ (دار الحدیث)، ج ۳، ص ۵۵۰.

۲- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۶۱، ح ۸، باب ۲۴ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۰۵، ح: ۲۱۳۶۴ «وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، وَالْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، جَمِيعاً عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُؤَيْدٍ، عَنِ عَمْرِانَ الْحَلَبِيِّ، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ، عَنْ حَبِيبِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: لَا وَاللَّهِ مَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ شَيْءٌ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ التَّقِيَّةِ؛ يَا حَبِيبُ، إِنَّهُ مَنْ كَانَتْ لَهُ تَقِيَّةٌ رَفَعَهُ اللَّهُ؛ يَا حَبِيبُ، مَنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ تَقِيَّةٌ وَضَعَهُ اللَّهُ؛ يَا حَبِيبُ، إِنَّ النَّاسَ إِنَّمَا هُمْ فِي هُدُنِهِ، فَلَوْ قَدْ كَانَ ذَلِكَ كَانَ هَذَا».

کرد، در غیر این صورت، تقیه واجب است. و اگر هم فرض کنیم حدیث ابهام دارد، به دلالت آن ضرری نمی زند.

۱۰. در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام (۱) در ذیل آیه (وَعَمَلُوا

الصَّالِحَاتِ) روایتی وارد شده که امام علیه السلام فرمود: بعد از توحید و اعتقاد به نبوت و امامت، واجبات را به جا می آورند؛ و بزرگ ترین واجبات دو چیز است: ادای حقوق برادران ایمانی، و به کار گیری تقیه در برابر دشمنان خدا. (۲)

۱۱. از امام حسن عسکری علیه السلام، از جدش علی بن الحسین علیهما السلام نقل شده که فرمود: خداوند تمام گناهان مومن را می آمرزد و در دنیا و آخرت او را پاک می گرداند، مگر دو گناه را: یکی ترک تقیه، و دیگری ضایع کردن حقوق برادران. (۳)

۱- التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری، ص ۳۲۰.

۲- وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۷۳، ح ۱، باب ۲۸ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۲۱، ح: ۲۱۴۰۹ «الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي تَفْسِيرِهِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى «وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ»، قَالَ: قَضَوْا الْفَرَائِضَ كُلَّهَا بَعْدَ التَّوْحِيدِ وَاعْتِقَادِ النَّبُوَّةِ وَ الْإِمَامَةِ. قَالَ: وَ أَعْظَمُهَا فَرْضَانِ: قَضَاءُ حُقُوقِ الْأَخْوَانِ فِي اللَّهِ، وَاسْتِعْمَالُ التَّقِيَّةِ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ».

۳- وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۷۴، ح ۶، باب ۲۸ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۲۳، ح: ۲۱۴۱۴ «قَالَ: وَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَغْفِرُ اللَّهُ لِلْمُؤْمِنِ كُلَّ ذَنْبٍ، وَ يُطَهِّرُهُ مِنْهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ مَا خَلَا ذَنْبَيْنِ: تَرْكَ التَّقِيَّةِ، وَ تَضْيِيعَ حُقُوقِ الْأَخْوَانِ».

علت اینکه ترک تقیه با تضييع حقوق اخوان یکی است این است، که غالباً ترک تقیه علاوه بر خود فرد به دیگران نیز ضربه می زند. کسی که تقیه را ترک می کند و شناخته می شود، اقوام، خانواده، دوستان و سایر کسانی که با او هستند نیز شناخته می شوند. بنابراین ترک تقیه نوعی تضييع حقوق آنها نیز به حساب می آید.

شایان ذکر است که صاحب وسائل ۱، در باب ۲۸ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر، از کتاب «وسائل الشیعه» دو روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یک روایت از هر یک از ائمه اثنی عشر: نقل کرده است که مجموع آنها سیزده روایت می شود و همه آنها را از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام و با واسطه ایشان نقل کرده و به ترتیب ائمه علیه السلام آنها را مرتب نموده است، و هر چند عبارات و تعبیرات آنها گوناگون است، اما به همان مطلب اشاره دارد که در این حدیث گذشت که از بزرگ ترین وسایل تقرب به خدا و با شرافت ترین اخلاق ائمه علیه السلام تقیه و ادای حقوق برادران است، و ترک این دو از گناهانی است که آمرزیده نمی شود.

می توان به باب مذکور مراجعه و در آنها تأمل کرد؛ و به زودی در جای مناسب خود به هر یک آنها اشاره خواهیم کرد و سرّ تأکید فراوان بر این دو فریضه را خواهیم گفت.

۱۲. در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام (۱) آمده است که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مومنی که تقیه ندارد، همانند بدنی است که سر ندارد... (۲).

۱۳. از امام حسن عسکری علیه السلام (۳) از امیر المومنین علیه السلام نقل شده که

فرمود: تقیه از برترین اعمال مومن است که بواسطه آن جان خود و برادرانش را از تعرض ستمکاران حفظ می کند... (۴).

این حدیث دلالت دارد بر اینکه تقیه صرفاً برای حفظ جان

۱- التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری، ص ۳۲۰.

۲- وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۷۳، ح ۲، باب ۲۸ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۲۲، ح: ۲۱۴۱۰ «قَالَ: وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَثَلُ الْمُؤْمِنِ لَا تَقِيَّةَ لَهُ كَمَثَلِ جَسَدٍ لَا رَأْسَ لَهُ...».

۳- وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۷۳، ح ۲، باب ۲۸ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر

۴- وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۷۳، ح ۳، باب ۲۸ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۲۲، ح: ۲۱۴۱۱ «قَالَ: وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: التَّقِيَّةُ مِنْ أَفْضَلِ أَعْمَالِ الْمُؤْمِنِينَ؛ يَصُونَ بِهَا نَفْسَهُ وَإِخْوَانَهُ عَنِ الْفَاجِرِينَ...».

تقیه کننده واجب نشده، بلکه برای حفظ جان برادران دیگر نیز واجب است. اما اینکه آیا ترس از جان، مربوط به افراد معلومی باید باشد یا اینکه ترس از جان نوع مومنین در بعضی از مکان ها یا برخی زمان ها کفایت می کند، هر چند اشخاصشان را نشناسیم، در آینده به هنگام ذکر تنبیهات (۱) به آن پاسخ خواهیم داد، ان شاء الله.

۱۴. از امام حسن عسکری علیه السلام (۲) نقل شده که فرمود: به محمد بن

علی امام باقر علیه السلام خبر دادند که فلانی را به سبب تهمتی گرفته اند و صدضربه شلاق زده اند. آن حضرت فرمودند: او حق برادر مومنی را ضایع کرد و تقیه نمود... این سخن حضرت را به او رساندند و او توبه کرد و حقی را که ضایع کرده بود، جبران نمود.... (۳)

این روایت دلالت دارد بر اینکه ترک تقیه در موارد وجوب آن، نه تنها باعث عقاب اخروی می شود، بلکه عذاب دنیوی نیز در پی دارد.

۱- . صفحه ۲۱۸، تنبیه پنجم.

۲- . التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری، ص ۳۲۴.

۳- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۷۴، ح ۱۱، باب ۲۸ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۲۴، ح: ۲۱۴۱۹ «قَالَ: وَقِيلَ لِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّفْلَانًا أَخَذَ بِتُّهْمِهِ فَضَرَبُوهُ مِائَةَ سَوْطٍ؛ فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّهُ ضَيَّعَ حَقَّ أَخٍ مُؤْمِنٍ، وَتَرَكَ التَّقِيَّةَ،... فَوُجِّهَ إِلَيْهِ، فَتَابَ...».

۱۵. علی بن محمد خزاز، در کتاب «کفایه الاثر»^(۱) از حسین بن خالد، از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: دین ندارد کسی که ورع ندارد؛ و ایمان ندارد کسی که تقیه ندارد؛ و گرامی ترین شمانزد خداوند داناترین شما به تقیه است. گفته شد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله ، تا چه زمانی؟ فرمود: تا زمان قیام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله . پس هر کس قبل از خروج قائم ما تقیه را ترک کند، از ما نیست ... ^(۲)

روایات گروه چهارم

طایفه دیگر روایاتی است که از تقیه پیامبران گذشته حکایت می کند :

۱۶. مرحوم صدوق قدس سره در کتاب «علل الشرایع»^(۳) از ابوبصیر نقل

۱- کفایه الاثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، ص ۲۷۴.

۲- وسائل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۶۵، ح ۲۵، باب ۲۴ از ابواب امر به معروف ونهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۱۱، ح ۲۱۳۸۱ «عَلِيُّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَزَّازٍ، فِي كِتَابِ «الْكَفَايَةِ» عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِيهِمْ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ (عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ)، عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا دِينَ لِمَنْ لَا وَرَعَ لَهُ؛ وَلَا إِيْمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ؛ وَإِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَعْمَلُكُمْ بِالتَّقِيَّةِ. قِيلَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، إِلَى مَتَى؟ قَالَ: إِلَى قِيَامِ الْقَائِمِ؛ فَمَنْ تَرَكَ التَّقِيَّةَ قَبْلَ خُرُوجِ قَائِمِنَا فَلَيْسَ مِنَّا. الْحَدِيثُ».

۳- علل الشرائع، ج ۱، ص ۵۲.

می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: در کسی که تقیه

ندارد، خیری نیست. همانا یوسف پیامبر فرمود: (أَيُّهَا الْعَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ)؛ (۱) در حالی که سرقت نکرده بودند. (۲)

معلوم است که نسبت دادن تقیه به یوسف علیه السلام در اینجا، به جهت این است که او امر کرد یا رضایت داد به اینکه آن شخص در بین برادران یوسف ندا سر دهد و بگوید: «أَيُّهَا الْعَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ»؛ در حالی که چیزی سرقت نکرده بودند و اگر هم سرقت کرده بودند، سرقت یوسف بوده که در زمان های گذشته انجام داده بودند. بر این اساس، این سخن نوعی توریه (۳) می باشد که به جهت تقیه و مخفی نگهداشتن حق بخاطر برخی مصالح که در گرفتن

۱- . سوره یوسف (۱۲)، آیه ۷۰.

۲- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۶۳، ح ۱۷، باب ۲۴ از ابواب امر به معروف ونهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۰۸، ح ۲۱۳۷۳ «وَفِي «الْعَلَلِ» عَيْنِ الْمُظْفَرِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظْفَرِ الْعَلَمَوِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ إِسْحَاقَ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصْتِيرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ؛ وَ لَقَدْ قَالَ يُوسُفُ (أَيُّهَا الْعَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ) وَ مَا سَرَقُوا».

۳- . توریه، عبارت است از آنکه انسان در مقام پنهان کردن واقع از شنونده یا مخاطب، کلامی گوید که مراد وی از آن، معنایی غیر از مفهوم ظاهری آن کلام باشد.

برادر یوسف (بنیامین) وجود داشت، صادر شد. البته این تقیه از آن قسم تقیه‌هایی نیست که بر اثر ترس از جان انجام شده باشد، بلکه قسم دیگری است که برای مصالح دیگری انجام پذیرفته؛ (۱) و گفتیم که تقیه منحصر به موارد ترس از جان نیست.

همچنین معلوم است که این تقیه و امثال آن، در باب احکام و تبلیغ رسالت نیست تا این شبهه پیش بیاید که چنین تقیه‌ای در حق انبیا و مرسلین جایز نمی‌باشد.

۱۷. در «علل الشرایع» (۲) از ابی بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده

که فرمود: تقیه دین خدا است؛ گفتیم: از دین خدا؟! فرمود: آری، به خدا سوگند از دین خداست. همانا یوسف علیه السلام گفت: (أَيُّهَا الْعَبْرِيُّ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ)؛ حال آنکه به خدا سوگند چیزی سرقت نکرده بودند. (۳)

۱- و ما آنرا «تقیه تدبیری» نامگذاری کردیم.

۲- علل الشرائع، ج ۱، ص ۵۱.

۳- وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۶۴، ح ۱۸، باب ۲۴ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۰۹، ح ۲۱۳۷۴ (و عنه)، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ نُصَيْرٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ الْخُسَيْبِ بْنِ بِنْسَعِيدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: التَّقِيَّةُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. قُلْتُ: مَنْ دِينَ اللَّهِ؟ قَالَ: فَقَالَ: إِي وَ اللَّهِ، مَنْ دِينَ اللَّهِ؛ لَقَدْ قَالَ يُوسُفُ أَيُّهَا الْعَبْرِيُّ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ؛ وَ اللَّهِ مَا كَانُوا سَرَقُوا شَيْئًا.

توضیحاتی که در ذیل حدیث قبل دادیم، در مورد این حدیث نیز صادق است.

۱۸. مرحوم کلینی قدس سره، در کتاب «کافی» (۱) از ابوبصیر نقل کرده که

گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: تقیه از دین خداست (سپس همانند روایت گذشته را نقل کرده و آن گاه اضافه می کند که) و ابراهیم علیه السلام گفت: (إِنِّي سَقَى لِنَا) و به خدا سوگند که مریض نبود. (۲)

اینکه به این سخن ابراهیم علیه السلام تقیه گفته می شود، از این جهت است که او - به خاطر مصالح دینی ای که معلوم است - حال خود را پنهان ساخت و خلاف آن را اظهار کرد؛ و همان گونه که در روایات گذشته اشاره کردیم، این سخن حضرت ابراهیم علیه السلام از باب تقیه در احکام نبود، بلکه تقیه در موضوعات بود. بنابراین منافاتی با دعوت و رسالت ابراهیم علیه السلام هم ندارد، بلکه به منظور انجام رسالت و درهم شکستن بت ها بوده است.

۱- الکافی (اسلامیه)، ج ۲، ص ۲۱۷؛ (دار الحدیث)، ج ۳، ص ۵۴۹.

۲- وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۶۸، ح ۴، باب ۲۵ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۱۵، ح ۲۱۳۹۵ «وَعَنْ عَمِّهِ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: التَّقِيَةُ مِنْ دِينِ اللَّهِ. قُلْتُ: مِنْ دِينِ اللَّهِ؟ قَالَ: إِي وَ اللَّهِ، مِنْ دِينِ اللَّهِ؛ وَ لَقَدْ قَالَ يُوسُفُ أَيُّهَا الْعَبْرِيُّ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ؛ وَ اللَّهُ مَا كَانُوا سَرَقُوا شَيْئًا. وَ لَقَدْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ إِنَّي سَقِيمٌ؛ وَ اللَّهُ مَا كَانَ سَقِيمًا».

۱۹. در «معانی الاخبار» (۱) از سفیان بن سعید، روایت کرده که گفت: از ابا عبد الله جعفر بن محمد امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: بر تو باد به تقیه! همانا تقیه سنت ابراهیم خلیل علیه السلام است. تا جایی که فرمود: هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله اراده سفر می نمود، با دیگران (۲)

مدارا

می کرد و می فرمود: پروردگرم به من امر کرده که با مردم مدارا کنم؛ همان گونه که به برپا داشتن واجبات امر نموده است. خداوند رسول اکرم صلی الله علیه و آله را مودب به تقیه نمود و گفت: «...بدی را با نیکی دفع کن، ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است، گویی دوستی گرم و صمیمی است. اما جز کسانی که دارای صبر و استقامت اند، به این مقام نمی رسند...» (۳) ای سفیان، کسی که

در دین خدا تقیه را به کار گیرد، به بالاترین مراتب قرآن صعود کرده است. و عزت مومن در نگه داشتن زبانش می باشد، و هر که زبانش

۱- . معانی الأخبار، ص ۳۸۶.

۲- . همان گونه که در متن روایت مشاهده می شود، عبارت روایت «داری بَعِیرَه» می باشد که معنای آن این است که حضرت در سفر با شتر خود مدارا می کرد. ولی با توجه به ادامهروایت که علت این کار را حکم خدا به مدارای با مردم! اعلام می فرمایند، به احتمال قوی عبارت صحیح «داری بَغِیرَه» بوده که در استنساخ ها تغییر کرده است؛ و ما مطابق این تعبیر ترجمه کرده ایم.

۳- . سوره فصلت (۴۱)، آیات ۳۴ و ۳۵.

را در اختیار نداشته باشد، پشیمان می شود. (۱)

این روایت دلالت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در بعضی از موضوعات - و نه در احکام و در ارشاد و تبلیغ رسالتش - به جهت مدارا با مردم و دفع کینه و دشمنی از قلوب مومنین، و تدبیر برخی امور، با به کار گیری توریه و امثال آن، تقیه می کردند.

همچنین این روایت اشاره دارد به تقیه حضرت ابراهیم علیه السلام در مورد بت ها، آنجا که فرمود: «انی سقیم»، یا آنکه فرمود: «هذا ربی»، و یا سخن ایشان که گفت: «بل فعله کبیرهم ...». و از این روایت بر می آید تقیه از سنت های حضرت ابراهیم علیه السلام بوده است. و معلوم است که این موارد داخل در معنای وسیع و عام تقیه است

۱- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۶۳، ح ۱۶، باب ۲۴ از ابواب امر به معروف ونهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۰۸، ح: ۲۱۳۷۲ «وَعَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْقَطَّانِ، عِنَالْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الشُّكْرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَكَرِيَّا الْجَوْهَرِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سُفْيَانَ بْنِ سَعِيدٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: عَلَيْكَ بِالتَّقِيَّةِ؛ فَإِنَّهَا سُنَّةُ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ إِلَى أَنْ قَالَ: وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ إِذَا أَرَادَ سَفْرًا، دَارَى بِعَيْرِهِ؛ وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَرَنِي رَبِّي بِمُدَارَاةِ النَّاسِ كَمَا أَمَرَنِي بِإِقَامَةِ الْفَرَائِضِ. وَلَقَدْ أَدَّبَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِالتَّقِيَّةِ، فَقَالَ: (ادْفَعِ بِالتِّي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا) الْآيَةَ؛ يَا سُفْيَانُ، مَنْ اسْتَعْمَلَ التَّقِيَّةَ هَفِيَ دِينَ اللَّهِ فَقَدْ تَسَنَّمَ الذَّرْوَةَ الْعُلْيَا مِنَ الْقُرْآنِ؛ وَإِنَّ عَزَّ الْمُؤْمِنِينَ فِي حِفْظِ لِسَانِهِ، وَمَنْ لَمَّ يَمْلِكْ لِسَانَهُ، نَدِمَ؛ الْحَدِيثُ».

که همان پنهان کردن امری به جهت امری مهم تر می باشد.

این گروه از روایات اجمالاً بر رجحان تقیه یا وجوب آن، در مواردی که پنهان کردن حق به سبب مصلحت های مختلفی واجب یا راجح است، دلالت دارد.

روایات گروه پنجم

گروه پنجم روایاتی است که بعضی از آیات قرآن را به تقیه تفسیر کرده است. در بعضی از این روایات آیه ۲۸ سوره آل عمران ذکر شده که به مسئله تقیه تصریح دارد؛ مانند:

۲۰. عیاشی، در تفسیر خود، (۱) از امام باقر علیه السلام روایت کرده که

فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: ایمان ندارد کسی که تقیه ندارد؛ و می فرمود: خدا فرموده است: (إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً). (۲)

و بعضی از این روایات از قبیل تفسیر به مصداق است

۱- تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۶۶.

۲- وسائل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۶۷، ح ۳۱، باب ۲۴ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۱۲، ح: ۲۱۳۸۷ «مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ الْعِيَّاشِيُّ، فِي تَفْسِيرِهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ؛ وَ يَقُولُ: قَالَ اللَّهُ: (إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً)».

ومی دانیم که تفاسیری که در روایات وارد شده، در بسیاری از موارد از این قبیل است.

۲۱. هشام بن سالم، در مورد قول خداوند (أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا) (۱) از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: به سبب

صبری که بر تقیه می کنند. و در باره قول خداوند (وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنِ السَّيِّئَةَ) فرمودند: حسنه همان تقیه، و سیئه همان فاش کردن است. (۲)

در این روایت سوال شده است که مراد آیه از کسانی که دو برابر اجر می برند، چه کسانی است؟ امام فرمود: کسانی هستند که بر تقیه صبر می کنند. و آنان که بدی را با خوبی دفع می کنند، کسانی هستند که با تقیه مانع فاش شدن اسرار می شوند.

۲۲. در روایت مرسله حریز، از امام صادق علیه السلام روایت شده که در مورد قول خداوند (وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ) (۳)

فرمودند: حسنه

۱- .سوره قصص (۲۸)، آیه ۵۴.

۲- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۵۹، ح ۱، باب ۲۴ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶: ص ۲۰۳، ح: ۲۱۳۵۶ «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، وَغَيْرِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ (أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا)؛ قَالَ: بِمَا صَبَرُوا عَلَيَّا تَقِيَّهُ. (وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنِ السَّيِّئَةَ)؛ قَالَ: الْحَسَنَةُ التَّقِيَّهُ، وَالسَّيِّئَةُ الْأَذَاعَةُ».

۳- .سوره فصلت (۴۱)، آیه ۳۴.

تقیه است و سیئه فاش کردن. و در مورد قول خداوند (ادْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ) (۱)

فرمودند: آنچه بهتر است، تقیه است... (۲)

۲۳. علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام در مورد آیه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا...) (۳)

سؤال کردم، فرمودند: بر مصیبت هاشکیبا باشید، و یکدیگر را به صبر بر تقیه توصیه کنید، و از حدود کسانی که به آنها اقدامی کنید محافظت نمایید؛ و تقوای الهی را رعایت کنید، باشد که رستگار شوید. (۴)

۱- .سوره مؤنون (۲۳)، آیه ۹۶.

۲- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۶۱، ح ۹، باب ۲۴ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۰۶، ح: ۲۱۳۶۵ «وَعَنْ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَادٍ، عَنْ حَرِيزٍ، عَمَّنْ أَخْبَرَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ (وَلَا تَسِيئُوا إِلَى الْحَسَنَةِ وَلَا السَّيِّئَةِ)؛ قَالَ: الْحَسَنَةُ التَّقِيَّةُ؛ وَ السَّيِّئَةُ الْأَذَاعَةُ. وَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: (ادْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ)؛ قَالَ: الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ التَّقِيَّةِ...». و روایت ۱۶ همین باب نیز به همین تفسیر اشاره دارد: وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۶۳، ح ۱۶، باب ۲۴ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۰۸، ح ۲۱۳۷۲.

۳- .سوره آل عمران (۳)، آیه ۲۰۰.

۴- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۶۲، ح ۱۵، باب ۲۴ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۰۷، ح: ۲۱۳۷۱ «وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَدِ الصَّفَّارِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي سَبَاطٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا)؛ قَالَ: اصْبِرُوا عَلَى الْمَصَائِبِ، وَ صَابِرُوا وَهُمْ عَلَى التَّقِيَّةِ، وَ رَابِطُوا عَلَى مَنَّتِكُمْ بِهِ؛ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ».

در این روایت هم به یکی از مصادیق آیه مزبور اشاره شده است؛ در حالی که مفاد آیه عام است.

۲۴. عبد الله بن حبیب، از امام رضا علیه السلام در مورد قول خداوند (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ)، (۱) روایت کرده که فرمودند: از شما کسی

که تقیه اش بیشتر است (با تقواتر است). (۲)

در این روایت یکی از مصادیق با تقواتر بودن، بیشتر تقیه کردن معرفی شده است.

۲۵. حذیفه، از امام صادق علیه السلام در مورد آیه (وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ) (۳) روایت کرده که فرمودند: این آیه درباره تقیه است.

در بخش دیگری از روایات این طایفه، از آیاتی سخن گفته شده است که آن حضرت، تقیه را به موارد آن آیه تشبیه کرده اند :

۱- .سوره حجرات (۴۹)، آیه ۱۳.

۲- . وسایل الشیعه (اسلامیه) ج ۱۱، ص ۴۶۶، ح ۳۰، باب ۲۴ از ابواب امر به معروف ونهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت) ج ۱۶، ص ۲۱۲، ح: ۲۱۳۸۶ «وَعَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ (جندب)، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ)؛ قَالَ: أَشَدُّكُمْ تَقِيَّةً».

۳- .سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۵.

۲۶. جابر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه (تَجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سِدًّا فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا) (۱)

فرمودند: تقيه این چنین است. (۲)

مردم به ذوالقرنین گفتند: برای ما در برابر یا جوج و مأجوج سدی درست کن. او هم درست کرد و نه تنها یا جوج و مأجوج نتوانستند از آن بالا بروند، حتی نتوانستند آن را سوراخ کنند. واضح است که تفسیر سَدُّ به تقيه یک نوع تشبیه است؛ یعنی تقيه نیز مانع نفوذ دشمن می شود.

۲۷. مفضل، می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره قول خداوند (أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا) (۳) سؤال کردم، حضرت فرمودند: تقيه همان ردم

(سَدُّ) است. (و در توضیح ادامه آیه که فرموده) (فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا) (۴)

فرمودند: زمانی که به تقيه عمل می کنی

۱- .سوره كهف (۱۸)، آیه ۹۴.

۲- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۶۷، ح ۳۲، باب ۲۴ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۱۳، ح: ۲۱۳۸۸ «وَعَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: (تَجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سِدًّا فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا)، قَالَ: هُوَ التَّقِيَّةُ».

۳- .سوره كهف (۱۸)، آیه ۹۵.

۴- .سوره كهف (۱۸)، آیه ۹۷.

نمی توانند با تو نیرنگ کنند، و تقيه در استواری است که بين تو و دشمنان خدا سدی می شود که توان نفوذ در آن را نخواهند داشت. (۱)

همانگونه که اشاره کردیم ذو القرنین به مردم گفته بود که من بين شما و بين آن قوم سدی قرار می دهم. وقتی که چنین کرد، یاجوج و ماجوج نتوانستند از آن سد بالا بروند. امام علیه السلام تقيه را به کار او تشبیه کرده و فرموده است: تقيه همانند قلعه ای محکم است که در جنگ از آن استفاده می کنند و به وسیله آن خود را از آسیب دشمن ایمن نگه می دارند.

۲۸. مفضل، می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره قول خداوند (فَإِذَا جَاءَ وَعَيْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءً) (۲) سؤال کردم، آن حضرت فرمودند: هنگامی

که پرده غیبت کنار زده شود، تقيه برداشته می شود و او از دشمنان خدا انتقام می گیرد. (۳)

۱- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۶۷، ح ۳۳، باب ۲۴ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۱۳، ح ۲۱۳۸۹ «وَعَنِ الْمُفَضَّلِ قَالَ: سَأَلْتُ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِهِ (أَجْعَلُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا)، قَالَ: التَّقِيَّةُ. (فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا)، قَالَ: إِذَا عَمِلْتَ بِالتَّقِيَّةِ، لَمْ يَقْدِرُوا لَكَ عَلَى حِيلَةٍ؛ وَ هُوَ الْحِصْنُ الْحَصِينُ؛ وَ صَارَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ أَعْدَاءِ اللَّهِ سَدًّا لَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُ نَقْبًا».

۲- . سوره كهف (۱۸)، آیه ۹۸.

۳- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۶۷، ح ۳۳، باب ۲۴ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۱۳، ح ۲۱۳۹۰ «قَالَ: وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ (فَإِذَا جَاءَ وَعَيْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءً) قَالَ: رَفَعَ التَّقِيَّةَ عِنْدَ الْكُشْفِ، فَانْتَقَمَ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ».

آیه فوق می فرماید: وقتی وعده الهی برسد، سدّ ذو القرنین ویران می شود. امام علیه السلام برداشته شدن تقیه را به ویرانی سدّ تشبیه کرده و در جواب فرمود: هنگامی که حضرت مهدی (عج) ظهور کند، دیگر تقیه برداشته می شود.

این بود روایات باب تقیه و ملاحظه می شود که این روایات در حدّ تواتر است، و با این وجود شکی در اصل حکم این مسئله باقی نمی ماند.

موارد وجوب تقیه

از آنچه گفتیم، معلوم شد تقیه در بسیاری موارد واجب، و در موارد دیگر جایز به معنی الاخص است. معیار همه آنها این است که آن مصلحتی که با انجام تقیه حفظ می شود، اگر حفظش واجب و ضایع کردن آن حرام باشد، تقیه واجب می شود. و اگر آن مصلحت با مصلحت ترک تقیه مساوی باشد، تقیه جایز می شود (جواز به معنی الأخص). و اگر مصلحت یکی از دو طرف برتری داشته باشد، حکم تابع همان مصلحت خواهد بود.

ملاک تشخیص موارد وجوب تقیه از غیر آن، مراجعه به مذاق شرع و بررسی اهمیت بعضی از مصالح و برتری آنها نسبت به بعضی دیگر در نظر شارع می باشد؛ همان گونه که ممکن است برای کشف برخی موارد وجوب به عقل مراجعه کرد؛ مانند مواردی که حفظ جان شخص منوط به تقیه در حکمی مانند ترک مسح بر پا و اکتفا به مسح بر روی کفش باشد؛ در امثال این موارد، عقل به وجوب تقیه حکم می کند.

پس روایاتی که دلالت می کند بر این که تقیه از دین است، و ترک کننده تقیه عقاب خواهد شد، و ترک تقیه مانند ترک نماز است، و امثال این تعبیرات، مربوط به موارد وجوب تقیه و مصالح مهمی است که ترک آن و چشم پوشی از آن امکان ندارد.

موارد استحباب تقیه

قبلاً گفتیم که یکی از موارد تقیه مستحب، هنگام معاشرت با اهل سنت است و دلیل آن را نیز گفتیم. بسیاری از روایات باب ۲۹ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر، از جلد ۱۱ وسایل، (۱)

خصوصاً روایات ۲ و ۴ این باب، و روایت ۱۶ از باب ۲۴ (۲)

- ۱- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۷۵؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۲۵.
- ۲- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۶۳، حدیث ۱۶، باب ۲۴ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۰۸، حدیث: ۲۱۳۷۲ «وَعَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْقَطَّانِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ السُّكْرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَكَرِيَّا الْجَوْهَرِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سُفْيَانَ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: عَلَيْكَ بِالتَّقِيَّةِ، فَإِنَّهَا سُنَّةُ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. إِلَى أَنْ قَالَ: وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ إِذَا أَرَادَ سَفْرًا دَارِي بَعِيرُهُ؛ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَرَنِي رَبِّي بِمُدَارَاهِ النَّاسِ، كَمَا أَمَرَنِي بِإِقَامَةِ الْفَرَائِضِ؛ وَلَقَدْ أَدَّبَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِالتَّقِيَّةِ، فَقَالَ: (ادْفَعْ بِالتَّبِي هِيَ أَحْسَنُ * فَإِذَا الدِّي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عِدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ * وَ مَا يَلْقَاهُ إِلَّا الدِّينَ صَبْرًا) الْآيَةَ. يَا سُفْيَانُ، مَنْ اسْتَعْمَلَ التَّقِيَّةَ فِي دِينِ اللَّهِ فَقَدْ تَسَنَّمَ الدَّرْوَةَ الْعُلْيَا مِنَ الْقُرْآنِ؛ وَإِنَّ عِزَّ الْمُؤْمِنِ فِيحْفِظُ لِسَانِهِ، وَ مَنْ لَمْ يَمْلِكْ لِسَانَهُ نَدِمَ. الْحَدِيثُ».

ورویات فراوانی که در ابواب جماعت و داخل شدن در جماعت (۱)

آنها وارد شده، دلالت بر این معنا دارد.

علاوه بر اینها، آن روایاتی که تقیه را در قول خداوند (ادْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ...) و یا در قول دیگر خدا (فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ) (۲) مانند روایات ۱ و ۹ باب ۲۴ (۳) داخل می کند

۱- وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۵، ص ۳۸۱؛ وسایل الشیعه (الاسلامیه)، ج ۸، ص ۲۲۹.

۲- سوره فصلت (۴۱)، آیه ۳۴.

۳- وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۶۰، ح ۱، باب ۲۴ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسایل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۰۴، ح ۲۱۳۵۷: «وَرَوَاهُ الْعَبْرَقِيُّ فِي الْمَحَاسِنِ، عَن أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، مِثْلَهُ وَزَادَ، وَقَوْلُهُ «ادْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ» قَالَ: الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ التَّقِيَّةِ». وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۶۱، ح ۹، باب ۲۴ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسایل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۰۶، حدیث: ۲۱۳۶۵ وَعَيْنُ عَلِيٍّ، عَنِ أَبِيهِ، عَنِ حَمَادٍ، عَنِ حَرِيْزٍ، عَمَّنْ أَخْبَرَهُ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ بِالسَّيِّئَةِ» قَالَ: الْحَسَنَةُ التَّقِيَّةُ، وَالسَّيِّئَةُ الْإِدَاعَةُ. وَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ «ادْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ» قَالَ: الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ التَّقِيَّةِ، «فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ».

وامثال این تعبیرات، دلالت بر موارد رجحان و استحباب تقیه دارد؛ همچنین است سایر روایات مربوط به تقیه.

لسان این روایات بسیار متفاوت است و هر کدام اشاره به موردی دارد. بنابراین جایز نیست برای همه آنها یک حکم واحد در نظر گرفته شود؛ مثلاً مداراتی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در روایت ۱۶ باب ۲۴ به آن امر فرمودند و این تعبیر که در آن آمده که خداوند ایشان را با قول خود (ادْفَعْ بِأَلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...) به ادب تقیه مؤدب کرده اند، داخل در تقیه مستحب است. همچنین آنچه در ادامه این حدیث آمده است: کسی که در دین خدا تقیه را به کار گیرد، به بالاترین مراتب قرآن صعود کرده است و عزت مومن در نگه داشتن زبانش می باشد.

موارد حرمت تقیه

ولی شیخ انصاری قدس سره می نویسد: «و اما تقیه مستحب، ظاهراً باید تنها به مواردی که بر آن نصی وارد شده اکتفا کنیم، و آن موارد عبارت اند از: ترغیب به معاشرت با اهل سنت، عیادت مریض ها و تشییع جنازه های ایشان، نماز خواندن در مساجدشان و اذان

گفتن برای آنها. و جایز نیست از این موارد تجاوز کنیم و افعال مخالف حق را که نص بر آن وارد نشده، مرتکب شویم؛ مانند بد گویی به برخی بزرگان شیعه به منظور ایجاد دوستی با آنها» (۱).

ایرادی که به سخن شیخ وارد است، این است که با توجه به تعلیل‌ها یا شبهه تعلیل‌هایی که در آن روایات وجود دارد و با توجه به اینکه این امور داخل در قاعده «اهم و مهم» می‌باشد، در این مواردی که ذکر کرده‌اند، خصوصیتی باقی نمی‌ماند که بخواهیم حکم را منحصر به آن کنیم.

موارد حرمت تقیه

اشاره

در ابتدای بحث گفتیم که تقیه آن گونه که بسیاری از بزرگان به آن اشاره کرده‌اند، بر اساس احکام پنج‌گانه تقسیم می‌شود که موارد وجوب، رجحان و جواز اجمالی آن را بیان کردیم. همچنین به ضابطه کشف موارد حرمت نیز اشاره نمودیم و گفتیم تمام مواردی که مصلحت ترک تقیه بزرگ تر از فعل آن باشد و شارع مقدس راضی به ترک آن موارد نباشد، و یا عقل به نحو مستقل حکم به حفظ آن کند، از موارد حرمت تقیه است.

در روایات این باب به تعدادی از این موارد اشاره شده است :

۱. تقیه در مورد فساد دین

دراموری که تقیه موجب فساد در دین شود و ارکان اسلام متزلزل شده و شعایر آن محو و کفر تقویت گردد، و در هر امری که حفظ آن در نظر شارع از حفظ جان و مال و آبرو مهم تر باشد، و نیز در اموری که جهاد و دفاع از آن به هر قیمتی که باشد، تشریح شده است؛ در تمام این موارد بی شک تقیه حرام است و لازم است آن را کنار بگذارند. ولی تشخیص این موارد غالباً برای مقلدین امکان ندارد و این کار به عهده فقها و مجتهدین است؛ چرا که نیاز به تتبع فراوان در ادله شرعی و اطلاع از مذاق شارع و محتوای احکام او دارد.

شاهد بر این ادعا - علاوه بر اینکه از ادعاهایی است که دلیل آن همراه خودش بوده و مبنی بر قاعده عقلی واضحی است که همان قاعده ترجیح اهم بر مهم می باشد - روایات متعددی است:

۱. در «کافی» (۱) از مسعده بن صدقه، از ابی عبد الله امام

صادق علیه السلام در حدیثی روایت کرده است که اگر مومنی اظهار ایمان کند، آن گاه عملی مرتکب شود که دلالت بر نقض ایمان دارد، از آنچه توصیف و اظهار کرده (ایمان) خارج می شود، و نقض کننده آن محسوب می گردد، مگر اینکه ادعا کند که آن عمل را از سر تقیه انجام داده است. با این ادعا به عمل او نگاه می شود؛ اگر عملی

۱- . الکافی (اسلامیه)، ج ۲، ص ۱۶۸؛ (دار الحدیث)، ج ۳، ص ۴۳۰.

است که امکان تقيه در امثال آن وجود ندارد، سخن او را نمی پذیرند؛ زیرا تقيه مواضعی دارد که هر کس آن را از مواضعش زایل کند، تقيه اش پذیرفته نمی شود. و تقيه جایز، مثل این است که قوم بدکاری باشند که حکم و فعلشان بر خلاف حکم و فعل حق باشد، پس هر آنچه مومن در میان آنها از روی تقيه انجام دهد - اگر موجب فساد در دین نشود - جایز است. (۱)

مفهوم سخن امام علیه السلام در ذیل تفسیر موارد تقيه که فرمود: «از چیزهایی که موجب فساد در دین نشود»، بر این نکته دلالت دارد که اگر تقيه موجب فساد در دین شود، جایز نیست.

۲. مرحوم کشی قدس سره در کتاب «رجال» (۲) خود از درست بن ابی منصور روایت کرده که گفت: نزد ابی الحسن موسی علیه السلام بودم

۱- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۶۹، ح ۶، باب ۲۵ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۱۶، ح: ۲۱۳۹۷ «وَعَنْهُ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنَّمَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ: أَنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا أَظْهَرَ الْإِيمَانَ ثُمَّ ظَهَرَ مِنْهُ مَا يَدُلُّ عَلَى نَقْضِهِ، خَرَجَ مِمَّا وَصَفَ وَأَظْهَرَ، وَكَانَ لَهُ نَاقِضًا، إِلَّا أَنْ يَدَّعَى أَنَّهُ إِنَّمَا عَمِلَ ذَلِكَ تَقِيَّةً؛ وَمَعَ ذَلِكَ يُنْظَرُ فِيهِ، فَإِنْ كَانَ لَيْسَ مِمَّا يُمَكِّنُ أَنْ تَكُونَ التَّقِيَّةُ فِي مِثْلِهِ، لَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ ذَلِكَ، لِأَنَّ لِلتَّقِيَّةِ مَوَاضِعَ، مَنْ أزالَهَا عَنْ مَوَاضِعِهَا، لَمْ تَسْتَقِمْ لَهُ؛ وَتَفْسِيرُ مَا يُتَّقِيهِ أَنْ يَكُونَ قَوْمٌ سَوْءَ ظَاهِرٍ حُكْمِهِمْ وَفَعَلِهِمْ عَلَى غَيْرِ حُكْمِ الْحَقِّ وَفَعَلِهِ، فَكُلُّ شَيْءٍ يَعْمَلُ الْمُؤْمِنُ بَيْنَهُمْ لِمَكَانِ التَّقِيَّةِ مِمَّا لَا يُؤَدِّي إِلَى الْفَسَادِ فِي الدِّينِ، فَإِنَّهُ جَائِزٌ».

۲- . رجال الكشي - إختيار معرفة الرجال، ص ۲۰۷.

و کمیت بن زید نیز نزد ایشان بود. پس آن حضرت به کمیت فرمود: تویی که گفته ای: «فَالآنَ صرْتُ إِلَى امِيهِ وَ الْأُمُورِ إِلَى لَهَا» (۱)

مصائر»

(هم اکنون به سوی امیه باز گشتم و هر امری پایانی دارد)؟! کمیت گفت: این سخن را گفته ام، ولی از ایمان خود باز نگشته ام. من دوستدار شما و بدگوی دشمنان شمایم و این سخن را از سر تقیه گفته ام. حضرت فرمودند: اگر این گونه بگویی، که تقیه در شرب خمر نیز جایز خواهد بود! (۲)

۱- . در بعضی از نسخه ها عبارت مصرع دوم «و الامور لها مصائر» است، و در بعضی دیگر «والامور الى مصائر» که ترجمه آن در دو صورت متفاوت خواهد شد. علاوه بر اینکه «الی» رانیز به دو صورت «الی» حرف جر، و «الی» اضافه شده به یای متکلم، می توان خواند. که در متن ظاهرا مطابق نسخه دوم و قرائت دوم تبیین شده است! به هر حال ترجمه هر سه عبارت به ترتیب این گونه می شود: ۱. و هر کاری پایانی دارد. ۲. و هر کاری بسوی پایانی در حرکت است. ۳. و پایان کارها بسوی من است.

۲- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۶۹، ح ۷، باب ۲۵ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۱۶، ح: ۲۱۳۹۸ «مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْكُشَيْبِيُّ، فِي كِتَابِ الرَّجَالِ، عَنْ نَصْرِ بْنِ الصَّبَّاحِ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَزِيدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْبَصْرِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْهَمْدَانِيِّ، عَنْ دُرُسْتِ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ عِنْدَهُ الْكُمَيْتُ بْنُ زَيْدٍ؛ فَقَالَ لِلْكُمَيْتِ: أَنْتَ الَّذِي تَقُولُ: فَلَا نَصْرَ تَأْتِي أُمَّيَةَ وَ الْأُمُورُ لَهَا مَصَائِرُ؟ قَالَ: قُلْتُ ذَاكَ، وَ اللَّهُ مَا رَجَعْتُ عَنْ إِيْمَانِي، وَ إِنِّي لَكُمْلَمُ وَالٍ، وَ لَعِيدُكُمْ لَقَالٍ، وَ لَكِنِّي قُلْتُهُ عَلَى التَّقِيَّةِ. قَالَ: أَمَا لَنْ قُلْتَ ذَاكَ، إِنَّ التَّقِيَّةَ تَحْجُوزُ فَيُشْرَبُ الْخَمْرُ».

این روایت دلالت دارد بر اینکه امام به شعر کمیت - که معنایش آن این است که «الان به سوی امیه باز گشتم و امور آن به سوی من باز می گردد»- اعتراض کرده اند؛ چرا که این سخن مدح رسایی برای آنها محسوب می شود و دلالت می کند بر اینکه کمیت پس از آنکه به موالات اهل بیت علیه السلام معروف بوده، به سوی بنی امیه باز گشته است. کمیت - که با قلب و زبانش یاور اهل بیت علیه السلام بود - پس از این اعتراض عذر آورد که این کار را از سر تقیه و برای حفظ ظواهر انجام داده است، ولی امام از این عذر قانع نشدند و فرمودند اگر باب تقیه این قدر وسیع باشد، پس در هر چیزی تقیه جایز می شود، حتی در نوشیدن شراب؛ در حالی که تقیه در نوشیدن شراب جایز نیست.

این سخن دلیل بر این است که تقیه در امثال این مدح های رسا در وصف بنی امیه ستمکار یا اظهار محبت به آنها، جایز نیست، آن هم از کسی مثل کمیت که شاعری زبردست و مشهور به محبت اهل بیت علیه السلام بود، و ممکن بود این کار او موجب تقویت پایه های کفر و گمراهی و تأیید پسمانده های احزاب زمان جاهلیت و پیروانشان گردد. پس این کار برای او جایز نیست و اگر هم جایز باشد، در شرایطی است که خطر شدیدی داشته باشد، نه در جایی که کمیت آن را گفته است. به همین علت آن حضرت به او عتاب کردند.

بر این اساس، اگر تقیه کردن با چنین شعری جایز نباشد، پس موارد مشابه آن نیز که موجب تقویت کلمه کفر و نمادهای گمراهی شود و مسیر هدایت بواسطه آن پنهان گردد و برای بسیاری از مردم حق با باطل مشتبه شود، جایز نخواهد بود، خصوصاً اگر تقیه کننده از کسانی باشد که مردم در کارهایشان به سخن و رفتار آنها استناد می کنند. پس تقیه در این موارد حرام است؛ ولی تشخیص این موارد غالباً بر عهده فقیه خواهد بود.

۳. مرحوم طبرسی قدس سره در «احتجاج» (۱) از امام حسن عسکری علیه السلام

روایت کرده که فرمودند: امام رضا علیه السلام به گروهی از شیعیان بی توجهی کردند و آنها را به حضور نپذیرفتند. آنها گفتند: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله، بعد از آن دوری دشوار، چرا این گونه به ما بی توجهی می کنید و ما را سبک می شمارید؟! امام فرمود: به جهت اینکه ادعا می کنید شیعه امیرالمؤمنین علیه السلام هستید درحالی که در بیشتر کارهایتان مخالف آن رفتار می کنید، و در ادای بسیاری از واجبات کوتاهی می نمایید و درباره حقوق بزرگی که برادران دینی شما دارند، سستی می ورزید؛ و در جایی که تقیه واجب نیست، تقیه می کنید و آنجا که باید تقیه کنید، آن را ترک می کنید. (۲)

۱- الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۴۱.

۲- وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۷۰، ح ۹، باب ۲۵ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۱۷، ح ۲۱۴۰۰ «أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الطَّبْرِسِيُّ، فِي «الْإِحْتِجَاجِ»، عَنِ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ، أَنَا لِرِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ جَفَا جَمَاعَةً مِنَ الشَّيْعَةِ، وَحَجَبَهُمْ؛ فَقَالُوا: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، مَا هَذَا الْجَفَاءُ الْعَظِيمُ وَالْإِسْتِخْفَافُ بَعْدَ الْإِحْبَابِ الصَّغْبِ؟ قَالَ: لِدَعْوَاكُمْ أَنْتُمْ شَيْعَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ أَنْتُمْ فِي أَكْثَرِ أَعْمَالِكُمْ مُخَالِفُونَ، وَ مُقَصِّرُونَ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْفَرَائِضِ، وَ تَتَهَاوَنُونَ بِعَظِيمِ حُقُوقِ إِخْوَانِكُمْ فِي اللَّهِ، وَ تَتَّقُونَ حَيْثُ لَا تَجِبُ التَّقِيَّةُ، وَ تَتْرَكُونَ التَّقِيَّةَ حَيْثُ لَا بُدَّ مِنَ التَّقِيَّةِ».

در این روایت اگر چه تصریح نشده که آنچه موجب فساد دین می شود از حکم تقیه مستثناست، ولی قدر متیقن از این روایت همین معناست؛ زیرا امری مهم تر از این (فساد در دین) یافت نمی شود که بتوان برای آن تقیه را ترک کرد؛ مگر اینکه بگوییم مراد آن حضرت این است که آنها در مواردی که خوفی وجود ندارد، به تقیه پای بندند و در مواردی که خوف وجود دارد، آن را ترک می کنند؛ که در این صورت، سرزنش روایت به جهت خطای آنها در تشخیص مصادیق تقیه است، نه در مستثنیات حکم تقیه.

۴. مرحوم شیخ قدس سره در «تهذیب»^(۱) از ابو حمزه ثمالی روایت کرده

که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: ... به خدا قسم اگر شما را برای یاری خود فرا بخوانیم، می گوئید یاری نخواهیم کرد، ما تقیه می کنیم؛ و در این هنگام تقیه برای شما از پدران و مادرانتان دوست

۱- . تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۱۷۲.

داشتنی تر خواهد بود. و اگر قائم قیام کند، نیازی به درخواست

از شما ندارد و بر بسیاری از شما اهل نفاق حدّ خدا راجاری خواهد کرد. (۱)

این روایت به وضوح دلالت دارد بر اینکه در جایی که دین در خطر باشد و امام طلب یاری از مردم کند، ترک تقیه لازم است و زمانی که قائم (عج) قیام کند، بر کسی که در این موارد تقیه ورزد، حدّ منافق جاری می کند. بنابراین تقیه در این موارد از شدیدترین و محکم ترین محرمات می باشد.

در هر حال، شک نیست که تقیه و تمسک به آن در زمانی که ترس از نابودی اساس دین و احکام آن و محو آثار آن - که مهاجران صدر اسلام و کسانی که در پی آنها آمدند، در راه تحکیم بنیانهای آن جهاد کردند و برای رضای خدا جان ها و اموالشان را در این راه

۱- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۸۳، ح ۲، باب ۳۱ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۱۷، ح ۲۱۴۴۶: «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الطُّوسِيُّ، يَأْسِرُنَا، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ، عَنْ يَعْقُوبَ، يَعْنِي ابْنَ يَزِيدَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ، عَنْ شُعَيْبِ الْعَقْرُقُوفِيِّ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثُّمَالِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا تَبَقَّ الْأَرْضُ إِلَّا وَفِيهَا مَنَّا عَالِمٌ يَعْرِفُ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ. قَالَ: إِنَّمَا جُعِلَتِ التَّقِيَةُ لِيُحَقَّنَ بِهَا الدَّمُ؛ فَإِذَا بَلَغَتِ التَّقِيَةُ الدَّمَ، فَلَا تَقِيَهُ؛ وَ إِنَّمَا لَوْ دُعِيتُمْ لَتَنْصِرُونَا، لَقُلْتُمْ لَا نَفْعَ لِي إِنَّمَا نَتَّقِي، وَلَكَانَ التَّقِيَةُ أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنْ آبَائِكُمْ وَ أُمَّهَاتِكُمْ؛ وَ لَوْ قَدْ قَامَ الْقَائِمُ، مَا احْتَجَّ إِلَيْكُمْ لَتَكُمُ عَنْ ذَلِكَ، وَ لَأَقَامَ فِي كَثِيرٍ مِنْكُمْ مِنْ أَهْلِ النِّفَاقِ حَدَّ اللَّهِ».

فدا کردند - وجود دارد، جایز نیست. چگونه می تواند تقیه مجاز باشد در جایی که عمل به آن موجب نابودی و از بین رفتن اصل تقیه می گردد؟! آیا این امر چیزی جز تضادی آشکار و تحکمی ناپایدار نیست؟

۲. تقیه در مورد ریختن خون دیگران

اگر تقیه به جایی برسد که باعث ریختن خونی شود، واجب است تقیه را کنار بگذاریم؛ مانند جایی که شخص کافر یا فاسقی امری کند که مومنی را بکشیم، و می دانیم یا گمان داریم که اگر این کار را نکنیم، خودمان را خواهد کشت. در اینجا کشتن آن شخص به بهانه تقیه و حفظ جان خود، جایز نیست؛ زیرا احترام خون مومنین مثل هم است و تقیه را قرار داده اند تا خونی ریخته نشود و جان ها حفظ شود. پس اگر تقیه به ریختن خون بینجامد، وجهی برای تشریح آن باقی نمی ماند و نقض غرض خواهد شد؛ زیرا حفظ خون یک شخص موجب نمی شود که خون دیگری هدر گردد، و از حکمت حکیم چنین حکمی بعید است.

بسیاری از روایات باب بر این نکته تصریح دارند :

۱. مرحوم کلینی قدس سره در «کافی» (۱) از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام

روایت کرده که فرمودند: تقيه تنها برای حفظ خون جعل شده است. پس اگر تقيه باعث ریختن خون شود، جایز نخواهد بود. (۲)

۲. مرحوم شیخ قدس سره در «تهذیب» (۳) از ابو حمزه ثمالی روایت کرده

که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: زمین برقرار نمی ماند، مگر آنکه در آن عالمی از ما وجود داشته باشد که حق را از باطل بشناسد. نیز فرمود: تقيه فقط به منظور حفظ خون جعل شده است. پس اگر تقيه موجب ریختن خون شود، جایز نخواهد بود... (۴)

۱- الکافی (اسلامیه)، ج ۲، ص ۲۲۰؛ (دار الحدیث)، ج ۳، ص ۵۵۷.

۲- وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۸۳، ح ۱، باب ۳۱ از ابواب امر به معروف ونهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۳۴، ح: ۲۱۴۴۵ «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صِهْرِيَّانَ، عَنْ شُعَيْبِ الْحَدَّادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: إِنَّمَا جُعِلَتِ التَّقِيَةُ لِيُحَقَّنَ بِهَا الدَّمُ، فَإِذَا بَلَغَ الدَّمُ فَلَيْسَ تَقِيَةً».

۳- تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۱۷۲.

۴- وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۸۳، ح ۲، باب ۳۱ از ابواب امر به معروف ونهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۳۴، ح: ۲۱۴۴۶ «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الطُّوسِيُّ، بِإِسْنَادِهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ، عَنْ يَعْقُوبَ، يَعْنِي ابْنَ يَزِيدَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ، عَنْ شُعَيْبِ الْعَقْرُقُوفِيِّ، عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثُّمَالِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ تَبْقَ الْأَرْضُ إِلَّا وَفِيهَا مِنَّا عَالِمٌ، يَعْرِفُ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ؛ قَالَ: إِنَّمَا جُعِلَتِ التَّقِيَةُ لِيُحَقَّنَ بِهَا الدَّمُ، فَإِذَا بَلَغَتِ التَّقِيَةُ الدَّمَ، فَلَا تَقِيَةٌ...».

۳. تقیه در شرب خمر و امثال آن

در روایات مختلفی بر حرمت تقیه در امور مهمی مانند شرب خمر و نیبذ، مسح بر کفش، و متعه حج حکم شده است که در اینجا برخی از این روایات را می آوریم و سپس وجه حرمت آن را بیان می کنیم:

۱. در «کافی» (۱) از ابی عمر اعجمی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده

است که فرمودند:.... در همه چیز تقیه وجود دارد، مگر در نیبذ و مسح بر کفش. (۲)

۲. در «کافی» (۳) از زراره روایت کرده که گفت: به امام عرض

کردم: آیا در مسح بر کفش تقیه وجود دارد؟ فرمود: سه چیز است که در آن از هیچ کس تقیه نمی کنم: نوشیدن مسکر، مسح بر کفش، و متعه حج. زراره گفت: ولی نفرمود که بر شما واجب است در این موارد از هیچ کس تقیه نکنید. (۴)

۱- . الکافی (اسلامیه)، ج ۲، ص ۲۱۷؛ (دار الحدیث)، ج ۳، ص ۵۴۹.

۲- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۶۸، ح ۳، باب ۲۵ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۱۵، ح ۲۱۳۹۴ «وَعَنْهُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي عُمَرَ الْأَعْجَمِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ أَنَّهُ قَالَ: لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ؛ وَالتَّقِيَّةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ، إِلَّا فِي النَّبِيذِ وَالْمَسْحِ عَلَى الْخُفَّيْنِ».

۳- . الکافی (اسلامیه)، ج ۳، ص ۳۲؛ (دار الحدیث)، ج ۵، ص ۱۰۱.

۴- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۶۹، ح ۵، باب ۲۵ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۱۵، ح ۲۱۳۹۶ «وَعَنْ عَلِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَادٍ، عَنْ حَرِيزِ، عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: قُلْتُ لَهُ فِي مَسْحِ الْخُفَّيْنِ تَقِيَّةٌ؟ فَقَالَ: ثَلَاثَةٌ لَا أَتَقِي فِيهِنَّ أَحَدًا: شُرْبُ الْمُسْكِرِ، وَ مَسْحُ الْخُفَّيْنِ، وَ مُتْعَةُ الْحَجِّ؛ قَالَ زُرَّارَةُ: وَ لَمْ يَقُلْ الْوَاجِبُ عَلَيْكُمْ أَنْ لَا تَتَّقُوا فِيهِنَّ أَحَدًا».

شاید وجه حرمت تقیه در این امور این باشد که موضوع تقیه در آنها منتفی است؛ زیرا تقیه به منظور حفظ جان در جایی که احتمال خطر و ضرر وجود دارد، وضع شده است و واضح است که این حالت تنها در مورد اعمال خاصی است که در کتاب خدا و سنت قطعی به آن تصریح نشده است؛ ولی اگر حکمی باشد که در قرآن و سنت به آن تصریح شده، همین تصریح عذر آشکاری است برای انجام دهنده آن عمل؛ هر چند مخالف سیره قوم و روش آنها در آن عمل باشد.

پس حرمت نوشیدن مسکر، خمر، نیند و امثال آن، از اموری است که در کتاب خدا به آن تصریح شده و اگر کسی با این حکم مخالفت کند و از سر جهل یا زور گویی معتقد به جواز نوشیدن آن باشد، جایز نیست که در برابر او تقیه کنیم؛ چرا که دلیل حرمت آن ظاهر و عذر آن واضح بوده و حجت بر آن اقامه شده است. بنابراین راهی برای تقیه و مجوزی برای آن نیست.

البته واضح است که این بیان در مورد تقیه میان مسلمانان است،

اما اگر کسی در بلاد کفر میان گروهی قرار گیرد که اگر از اسلام او مطلع شوند، او را اذیت می کنند و آزار می دهند و خوف ضرر از آنها وجود دارد، ادله تقیه در مقابل کفار در اینجا نیز جاری خواهد بود.

همچنین است متعه حج؛ خداوند در قرآن می فرماید: (... فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ...)^(۱) (...هر کس با اتمام عمره، حج را آغاز کند، آنچه از قربانی برای او میسر است (ذبح کند) و هر که نیافت، سه روز در ایام حج و هفت روز هنگامی که باز می گردید، روزه بگیرد. این، ده روز کامل است. (البته) این برای کسی است که خانواده او نزد مسجد الحرام ساکن نباشد...). این آیه دلالت بر جواز یا وجوب تمتع دارد و در سنت نبوی هم به آن امر شده است و شیعه و سنی آن را در کتاب هایشان نقل کرده اند، حتی آنچه از عمر نقل شده که گفت: «دو متعه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله حلال بود و من آنها را حرام می کنم».^(۲) نیز دلالت می کند که پیامبر متعه حج را

تشریح کرده بود و در زمان ایشان وجود داشت و همین مقدار کافی

۱- .سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۶.

۲- .مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۳۲۵؛ سنن بیهقی، ج ۷، ص ۲۰۶؛ مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۲.

است که تقیه را در مورد آن ترک کنیم؛ زیرا بعد از امکان استناد به قرآن و سنت، دیگر ترسی وجود نخواهد داشت.

همچنین است مسئله مسح نکردن بر روی کفش و اینکه حتماً بر روی پشت پا مسح شود؛ چرا که این حکم نیز موافق ظاهر کتاب خدا بلکه صریح آن است؛ خداوند می فرماید: (... وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَ ارْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ ...). (۱) (و سر و پاها را تا برآمدگی روی پا

مسح کنید...). واضح است که مسح بر سر و پا، با مسح بر خود آنها محقق می شود، نه مسح بر کلاه و کفش؛ و اگر کسی بر سر و پا مسح کند، به کتاب خدا عمل کرده است و در این مورد در فضای اسلامی و بین مسلمانان ترسی ندارد هر چند مخالفانی وجود داشته باشند.

از آنچه گفتیم، نتیجه گرفته می شود که نفی تقیه در این موارد از باب تخصیص و خروج موضوعی است (یعنی در این موارد اساساً جان کسی به خطر نمی افتد تا نیاز به تقیه پیدا کنیم، و موضوع تقیه منتفی است)، نه از باب تخصیص و خروج حکمی (به این معنا که در این موارد امکان دارد جان کسی به خطر بیفتد، ولی با وجود این، حکم وجوب تقیه را بر می داریم).

و این احتمال پذیرفته نیست که بگوییم این حکم از باب

تخصیص است، و منظورمان این باشد که بخاطر اهمیت زیادی که

این احکام - یعنی حکم حرمت خمر، و مشروعیت متعه حج، و عدم جواز مسح بر کفش - دارند، حتی اگر ترس این را داشته باشد که جانش به خطر بیفتد هم تقیه جایز نیست. زیرا امثال مسح بر پوست یا متعه حج، مهم تر از بقیه احکام اسلامی نیست تا بخواهیم فقط آنها را از حکم تقیه استثنا کنیم.

انصاف این است که روایات نیز ناظر به همان است که گفتیم؛ یعنی در اموری که مأخذ آن از کتاب خدا و سنت قطعی پیامبر صلی الله علیه و آله مشخص است، غالباً نیاز و ضرورتی به تقیه وجود ندارد. بنابراین اگر از این غلبه چشم پوشی کنیم و موارد خاصی بیابیم که اظهار این احکام نیز - به جهت غلبه جهل یا تعصبات - ممکن نباشد و کار به خطر بر جان و مال و آبرو برسد، شک نیست که در این امور نیز تقیه جایز خواهد بود؛ مثلاً اگر حاکم جابری از اهل سنت مسح بر کفش را لازم بداند یا متعه حج را حرام اعلام کند و هر کس را که چنین اعتقادی نداشته باشد بی درنگ بکشد، آیا جایز است تقیه را ترک کنیم و به استقبال مرگ برویم؟ هرگز، گمان نمی کنم احدی چنین حکمی را بپذیرد؛ همچنین است ضرر هایی که کمتر از کشته شدن است، ولی در نظر

شارع مهم تر از رعایت این احکام در مدتی محدود است. در این موارد نیز ترک تقیه و تحمل چنین ضررهایی واجب نیست.

از آنچه گفتیم، معلوم می شود که استنباط زراره در روایت سابق که گفت: «امام علیه السلام فرمود بر شما واجب است که در این امور تقیه نکنید، بلکه فرمود من در این امور از کسی تقیه نمی کنم» - وگویا گمان کرده این حکم از مختصات امام علیه السلام است - نیز پذیرفته نیست؛ چرا که این حکم بعد از آنکه مأخذش از کتاب و سنت معلوم شد و دانستیم تقیه در آن ضرورتی ندارد، برای همه یکسان خواهد بود. بنابراین استنباط زراره استنباط صحیحی نیست؛ هر چند او از فقهای اهل بیت علیه السلام و امنای ایشان می باشد؛ «فَإِنَّ الْجَوَادَ قَدْ يَكْبُو».

و آنچه مرحوم صدوق قدس سره در «خصال»^(۱) باسند خودش از حضرت

علی علیه السلام در حدیث اربعمأه نقل کرده که فرمود: در نوشیدن مسکر و مسح بر کفش تقیه نیست،^(۲) سخن ما را تأیید می کند؛ زیرا ظاهر سخن حضرت این است که تقیه در این موارد بر هیچ کس جایز نیست.

۱- الخصال، ج ۲، ص ۶۱۴.

۲- وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱، ص ۳۲۵، ح ۱۸، باب ۳۸ از ابواب وضو؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱، ص ۴۶۱، ح ۱۲۲۴: «وَفِي الْخِصَالِ بِإِسْنَادِهِ مِنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثِ الْأَرْبَعِمِائَةِ قَالَ: لَيْسَ فِي شُرْبِ الْمُسْكِرِ وَالْمَسْحِ عَلَى الْخُفَيْنِ تَقِيَّةٌ».

همچنین است روایتی که از ابی عمر اعجمی، از امام صادق علیه السلام نقل کردیم که فرمود: تقیه در همه چیز هست، مگر در نبیذ و مسح بر کفش. (۱) ظاهر این روایت نیز دلالت دارد بر اینکه این حکم برای همه افراد است.

آنچه سخن ما را که گفتیم اگر مجبور به تقیه شویم، تقیه در این امور نیز جایز خواهد بود - هر چند موارد آن بسیار کم می باشد - تأیید می کند، روایتی است که مرحوم شیخ در «تهذیب» (۲) از ابی

الورد، نقل کرده که گفت: به ابوجعفر امام باقر علیه السلام عرض کردم: ابوظبیان به من گفت که علی علیه السلام را دیده که آب را ریخت و سپس بر کفش مسح کرد. امام فرمودند: ابوظبیان دروغ می گوید. آیا این کلام علی علیه السلام را نشنیده ای که فرمود: حکم خفین در کتاب خدا آمده است. گفتم: آیا در این حکم رخصتی هم هست؟ فرمود: نه، مگر به منظور تقیه در برابر دشمن یا هنگام سرمای شدیدی که ترس از آسیب رسیدن به پاهایت را داشته باشی. (۳)

۱- رجوع شود به پاورقی ۲، صفحه ۱۰۷.

۲- تهذیب الأحکام، ج ۱، ص ۳۶۲.

۳- وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱، ص ۳۲۲، ح ۵، باب ۳۸ از ابواب وضو؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱، ص ۴۵۸، ح ۱۲۱۱: «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، بِإِسْنَادِهِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ فَضَالَةَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَثْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ أَبِي الْوَرْدِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ أَبَا ظَبْيَانَ حَدَّثَنِي أَنَّهُ رَأَى عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرَاقَ الْمَاءِ، ثُمَّ مَسَحَ عَلِيًّا الْخُفَّيْنِ. فَقَالَ: كَذَبَ أَبُو ظَبْيَانَ؛ أَمَا بَلَّغَكَ قَوْلَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيكُمْ: سَبَقَ الْكِتَابُ الْخُفَّيْنِ؟ فَقُلْتُ: فَهَلْ فِيهِمَا رُخْصَةٌ؟ فَقَالَ: لَا، إِلَّا مِنْ عَدُوِّ تَتَّقِيهِ، أَوْ تَلْجُ تَخَافُ عَلَيَّ رِجْلَيْكَ».

این روایت به این معنا نیز اشاره دارد که بعد از ورود حکم مسح بر پاها در آیه ششم سوره مائده، بر هیچ کس جایز نیست که بر روی کفش مسح کند.

۴. تقیه در غیر حال ضرورت

در بسیاری از روایات اهل بیت علیه السلام وارد شده که تقیه در غیر موارد ضرورت جایز نیست؛ و معلوم است که این روایات از باب استثنای از حکم و تخصیص نیست، بلکه از قبیل خروج موضوعی و استثنای منقطع یا همان تخصیص است. پس اگر ضرورتی وجود نداشته باشد، تقیه نیز وجود نخواهد داشت؛ زیرا عنوان «ترس» در موضوع تقیه لحاظ شده است.

ما در اینجا برخی از این روایات را ذکر می‌کنیم:

۱. مرحوم کلینی قدس سره در «کافی»^(۱) از زراره، از ابی جعفر امام

باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: تقیه در تمام موارد ضرورت

۱- . الکافی (اسلامیه)، ج ۲، ص ۲۱۹؛ (دار الحدیث)، ج ۳، ص ۵۵۶.

جاری است، و صاحب تقیه به موارد آن داناتر است. (۱)

۲. مرحوم کلینی قدس سره در «کافی» (۲) از اسماعیل جعفی، و معمر بن یحیی،

و محمد بن مسلم، و زراره، روایت کرده که همگی گفته اند از ابو جعفر امام باقر علیه السلام شنیدیم که می فرمود: تقیه در تمام چیزهایی است که فرزند آدم در آن مضطرب می شود. خدا آن (موارد) را بر او حلال کرده است. (۳)

۳. روایت دیگری در «محاسن» (۴) از عمر بن یحیی، از ابو جعفر

امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: تقیه در تمام موارد ضرورت جاری است. (۵)

۱- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۶۸، ح ۱، باب ۲۵ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۱۴، ح: ۲۱۳۹۲ «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ رَبِيعٍ، عَنْ زُرَّارَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: التَّقِيَةُ فِي كُلِّ ضُرُورَةٍ، وَ صَاحِبِهَا أَعْلَمُ بِهَا حِينَ تَنْزِلُ بِهِ».

۲- . الکافی (اسلامیه)، ج ۲، ص ۲۲۰؛ (دار الحدیث)، ج ۳، ص ۵۵۸.

۳- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۶۸، ح ۲، باب ۲۵ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۱۴، ح: ۲۱۳۹۳: «عَنْهُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ الْجَعْفِيِّ، وَ مَعْمَرِ بْنِ يَحْيَى بْنِ سَيِّمٍ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، وَ زُرَّارَةَ، قَالُوا: سَمِعْنَا أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: التَّقِيَةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ يُضْطَرُّ إِلَيْهِ ابْنُ آدَمَ، فَقَدْ أَحَلَّهُ اللَّهُ لَهُ».

۴- . المحاسن، ج ۱، ص ۲۵۹.

۵- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۶۹، ح ۸، باب ۲۵ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۱۷، ح: ۲۱۳۹۹: «أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ، فِي «الْمَحَاسِنِ»، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَرِيْعٍ، عَنْ ابْنِ مُسَيْكَانَ، عَنْ عُمَرَ بْنِ يَحْيَى بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: التَّقِيَةُ فِي كُلِّ ضُرُورَةٍ».

این روایات سه گانه ای که به طرق متعددی - که تمام یا اکثر آن معتبر می باشد - نقل شده، دلالت می کند بر اینکه تقیه تمام موارد ضرورت، و همه مواردی که انسان در آنها مضطر می شود را در بر می گیرد و می توان به آن اعتماد نمود.

هر چند دلیل عقلی و صریح وجدان - که دلالت بر وجوب ترجیح اهم بر مهم دارد - و عموماتی که دلالت بر رفع امور اضطراری می کند، (۱) از بعضی جهات ما را از رجوع به ادله تقیه

بی نیاز می کند، ولی به زودی خواهیم گفت که به طور کامل بی نیاز از این روایات نیستیم؛ زیرا جهاتی را در بر دارند که برای حل بعضی از معضلات راه گشاست.

اولویت اظهار کفر یا ترک تقیه

روایات ما و فتاوی فقها متفق اند بر اینکه هرگاه خطری جان انسان را تهدید کند یا ترس از چنین خطری وجود داشته باشد،

۱- . مانند قول رسول اکرم صلی الله علیه و آله که فرمودند: «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تَسْبِغُهُ أَشْيَاءٌ... وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ». و قول امام صادق علیه السلام که فرمود: «مَا حَرَّمَ اللَّهُ شَيْئًا إِلَّا وَقَدْ أَحَلَّهُ لِمَنْ اضْطُرَّ إِلَيْهِ».

جایز است کلمه کفر را بر زبان آوریم و اعلام براءت کنیم، در حالی که قلباً ایمان خود را حفظ کرده باشیم؛ ولی اختلاف در این است که آیا در این موارد بهتر است تقیه را ترک و ضرر را تحمل کنیم، هر چه که باشد؛ یا اینکه بهتر است کاری کنیم که ضرر و خطر دفع شود؟ در ابتدای امر اخبار و فتاوا مضطرب به نظر می‌رسند، ولی بعد از بیان همه اخبار و فتاوا و صحبت درباره آنها خواهیم گفت که حق این است که اولویت انتخاب یکی از این دو کار بر حسب زمان و افراد و موقعیت‌ها متفاوت می‌باشد و شاید این امر تنها راه جمع بین اخبار و فتاوا باشد.

در ابتدا درباره اصل جواز اظهار کفر، سپس راجع به اینکه کدام یک از این دو کار بهتر است و آن گاه در مورد اینکه اصحاب ائمه علیه السلام - که مطیع اوامرشان بودند و آنها را با دست و زبان و قلب یاری می‌دادند و جان‌هایشان را در این راه فدا کردند و هرگز کلمه کفر و براءت را اظهار نکردند - به چه چیز تمسک می‌کردند، سخن خواهیم گفت.

جواز اظهار کفر

روایات زیادی بر جواز اجمالی اظهار کفر و براءت، دلالت دارد :

۱. روایتی که هنگام بیان آیات دال بر جواز تقیه، در تفسیر قول

خداوند (... إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ...) وارد شده است. (۱) در

مورد عمل عمار گفتیم که سنی و شیعه روایت کرده اند پدر و مادر عمار کلمه کفر را اظهار نکردند تا کشته شدند، و عمار اظهار کرد و نجات یافت. سپس با چشم گریان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گروهی از اصحاب گفتند که عمار کافر شد، ولی رسول خدا چشمان او را پاک کردند و به او فرمودند: اگر مجدداً با تو چنین کردند، تو نیز مجدداً آنچه را گفتی، بگو. پس آیه نازل شد که: (مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ...). (۲)

۲. روایتی که سنی و شیعه آن را در کتاب هایشان نقل کرده اند و در ذیل آیات گذشت. روایتی که در مورد دو نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که مسیلمه کذاب به یکی از آن دو گفت: شهادت بده که من رسول خدایم. پس او شهادت داد و نجات پیدا کرد، و دیگری شهادت نداد و کشته شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق آن دو نفر فرمود: اما نفر اول از رخصت خدا استفاده کرد، و اما نفر دوم حق را اظهار کرد، پس گوارایش باد! (۳)

هر چند در این روایت براءت از رسول الله صلی الله علیه و آله نیست، ولی

۱- . سوره نحل (۱۶)، آیه ۱۰۶.

۲- . رجوع شود به پاورقی ۱ و ۲ صفحه ۵۸.

۳- . رجوع شود به پاورقی ۱ و ۲ صفحه ۵۴.

شهادت به رسالت مسیلمه، کلمه کفر است. و در غیر این مورد نیز به طریق اولی دلالت بر جواز دارد.

۳. هم معنای دو روایت فوق، روایتی است که مرحوم کلینی قدس سره، در «کافی» (۱) از عبد الله بن عطا نقل کرده که گفت: به ابوجعفر امام

باقر علیه السلام عرض کردم: دو نفر از اهل کوفه را دستگیر کردند، پس به آنها گفتند که از امیرالمومنین علیه السلام براءت جویند؛ یکی از آن دو براءت جست و دیگری این کار را نکرد، اولی را که براءت جست بود، رها کردند و دیگری را کشتند. حضرت فرمود: اما آن کس که براءت جست، مردی فقیه در دینش بود؛ و اما آن کس که براءت نجست، مردی است که به سوی بهشت شتافت. (۲)

به زودی در مورد دلالت آن بر برتری ترک تقیه یا انجام آن، سخن خواهیم گفت.

۱- الکافی (اسلامیه)، ج ۲، ص ۲۲۱؛ (دار الحدیث)، ج ۳، ص ۵۵۹.

۲- وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۷۶، ح ۴، باب ۲۹ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۲۶، ح ۲۱۴۲۵ «وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى، عَنْ زَكَرِيَّا الْمُؤْمِنِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَسَدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَطَاءٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رَجُلَانِ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ أُخِذَا، فَقِيلَ لَهُمَا: اِبْرَأَا مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ فَبَرِئَ وَاحِدٌ مِنْهُمَا، وَ أَبِي الْأَخَرُ، فَخُلِيَ سَبِيلَ الَّذِي بَرِئَ، وَقَتِلَ الْأَخَرُ. فَقَالَ: أَمَّا الَّذِي بَرِئَ فَرَجُلٌ فُقِيهُ فِي دِينِهِ؛ وَ أَمَّا الَّذِي لَمْ يَبْرَأْ فَرَجُلٌ تَعَجَّلَ إِلَى الْجَنَّةِ».

۴. مرحوم کلینی قدس سره (۱) از مسعده بن صدقه روایت کرده که گفت: به ابوعبدالله امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردم روایت می کنند که علی علیه السلام بر منبر کوفه فرمود: ای مردم، شما به زودی به ناسزاگویی بر من دعوت خواهید شد، پس مرا سب کنید (اشکالی ندارد). آن گاه به برائت جستن از من دعوت خواهید شد، پس از من برائت نجوید. امام صادق علیه السلام فرمودند: چه بسیار دروغ ها که مردم به علی علیه السلام بسته اند. سپس فرمود: علی علیه السلام فرمودند: شما به زودی به ناسزاگویی بر من دعوت خواهید شد، پس مرا دشنام دهید. سپس به برائت جستن از من دعوت خواهید شد و حال آنکه من بر دین محمد صلی الله علیه و آله هستم. و نفرمودند از من برائت نجوید. سائل به حضرت عرض کرد: آیا صلاح نمی دانید که کشته شدن را اختیار کند و برائت نجوید؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: به خدا سوگند چنین کاری بر او نیست، و چیزی جز آنچه بر عمار بن یاسر گذشت، بر او

نمی باشد، هنگامی که اهل مکه عمار را مجبور کردند در حالیکه قلبش بر ایمان استوار بود؛ و خدای عزّ و جلّ این آیه را نازل کرد: (... إِيْمَانًا مِّنْ أُمَّةٍ قَدْ كَفَرْنَا لَكُمْ وَ قَلْبُهُ مَطْمَئِنٌّ بِالْإِيْمَانِ...). آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای عمار، اگر مجدداً این گونه کردند، تو نیز مجدداً چنین بگو.

خداوند عذر تو را نازل کرد و به تو امر فرمود که (کار خود را) تکرار کنی، اگر (آنها کارشان را) تکرار کردند. (۱)

ظاهراین روایت درنگاه ابتدایی دلالت بر وجوب تقيه در این مورد نیز دارد، ولی بعد از دقت نظر معلوم می شود که تنها دلالت بر نفی حرمت می کند، خصوصاً در مورد بیزاری جستن از علی علیه السلام و امامان از ذریه او، که روایت شده این کار حرام است، اگرچه ناسزاگویی جایز باشد. و به زودی در این باره سخن خواهیم گفت، ان شاء الله.

علاوه بر این، سخن امام علیه السلام که فرمود: «و الله ما ذلک علیه»

واینکه جریان عمار را نقل فرمودند، دلیل بر آن است که آن

۱- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۷۶، ح ۲، باب ۲۹ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۲۵، ح: ۲۱۴۲۳ «و عن علی بن إبراهیم، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقة قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إن الناس يزؤون أن علياً عليه السلام قال علي متبر الكوفة: أيها الناس، إنكم سئدعون إلى سببي، فسبوني؛ ثم تدعون إلى البراءة مني، فلا تبرءوا مني. فقال: ما أكثر ما يكذب الناس علي عليه السلام. ثم قال: إنما قال: إنكم سئدعون إلى سببي، فسبوني؛ ثم تدعون إلى البراءة مني، وإني لعلی دین محمد (ص). و لم یقل ولا تبرءوا مني. فقال له السائل: أ رأيت إن اختار القتل دون البراءة؟ فقال: و الله ما ذلک علیه، و ما له إلا ما مضى علیه عمار بن یاسر حیث أكرهه أهل مكة، و قلبه مطمئن بالإيمان؛ فأنزل الله عز و جل فيه (إلا من أكرهه و قلبه مطمئن بالإيمان). فقال له النبي صلى الله عليه و آله عندها: يا عمار، إن عادوا فعد؛ فقد أنزل الله عذرك، و أمر كأن تعود إن عادوا».

حضرت در پی نفی حرمت (برائت جستن) بوده اند، نه اثبات وجوب تقیه. به همین جهت، عمل پدر و مادر عمار نیز جایز بوده؛ همان گونه که از سرگذشت شان هویداست.

۵. محمد بن مسعود عیاشی قدس سره در تفسیر خود (۱) از ابوبکر حضر می،

از ابوعبد الله امام صادق علیه السلام در حدیثی روایت کرده که به حضرت عرض شد: به نظر شما به پیشواز مرگ رفتن، دوست داشتنی تر است؛ یا اعلام برائت از علی علیه السلام؟ فرمودند: استفاده از رخصت الهی نزد من دوست داشتنی تر است. آیا کلام خدای عزّ وجل را در مورد

عمار نشنیده ای که فرمود: (إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ)؟ (۲)

در آینده خواهیم گفت که دلالت این حدیث بر برتری دادن جانب رخصت، با روایات دیگر تعارض دارد، و به وجه جمع آن نیز اشاره خواهیم کرد.

۶. عیاشی قدس سره (۳) از عبد الله بن عجلان، از ابوعبد الله امام

۱- تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۷۲.

۲- وسایل الشیعه (اسلامیه) ج ۱۱، ص ۴۷۹، ح ۱۲، باب ۲۹ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۳۰، ح: ۲۱۴۳۳ «مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ الْعِيَّاشِيُّ، فَيَتَفَسَّرُهُ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْخَضْرَمِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ أَنَّهُ قِيلَ لَهُ: مَيِّدُ الرَّقَابِ أَحَبُّ إِلَيْكَ أَمْ الْبِرَاءَةُ مِنْ عَلِيٍّ؟ فَقَالَ: الرَّخْصَةُ أَحَبُّ إِلَيَّ؛ أَمَا سَيَمَعْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي عَمَّارٍ (إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ)؟»

۳- تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۷۲.

صادق علیه السلام روایت کرده که گفت: از امام پرسیدم: ضحاک به کوفه آمده و احتمال دارد که ما را به اعلام براءت از علی علیه السلام فرا خواند؛ چه کنیم؟ حضرت فرمودند: براءت بجوئید. گفتم: کدام یک نزد شما دوست داشتنی تر است؟ فرمود: اینکه به روش عمار بن یاسر عمل کنید، آن گاه که در مکه دستگیر شد و به او گفتند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله براءت بجو؛ و او نیز براءت جست و خداوند عز و جل او را با این آیه معذور داشت: (إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ). (۱)

ظاهر این روایت نیز در ابتدای امر دلالت بر وجوب براءت دارد، ولی باید گفت که امر - به براءت - در اینجا در مقام توهم حَظَر است، زیرا روایاتی داریم که ظاهر آنها از براءت منع می کند؛ بنابراین دلالت بر وجوب نخواهد داشت. این احتمال را استشهاد امام به جریان عمار تأیید می کند؛ چرا که پدر و مادر او کشته شدند و کلمه کفر را اظهار نکردند و رسول الله صلی الله علیه و آله از کارشان ایراد

۱- وسائل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۷۹، ح ۱۳، باب ۲۹ از ابواب امر به معروف و نهیاز منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۳۰، ح ۲۱۴۳۴ «وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَجَلَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ الضَّحَّاكَ قَدْ ظَهَرَ بِالْكُوفَةِ، وَ يُوشِكُ أَنْ تُدْعَى إِلَيْالْبِرَاءَةِ مِنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَيْفَ نَصِيحٌ؟ قَالَ: فَابْرَأْ مِنْهُ. قُلْتُ: أَيُّهُمَا أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: أَنْ تَمْضُوا عَلَى مَا مَضَى عَلَيْهِ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ، أُخِذَ بِمَكَّةَ فَقَالُوا لَهُ ابْرَأْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فَابْرَأْ مِنْهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عُدْرَهُ (إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ)».

نگرفت. در هر حال، این روایات تنها رخصت و جواز را ثابت می‌کند، نه بیش از آن را.

۷. مرحوم طبرسی قدس سره در «احتجاج» (۱) از امیرالمومنین علیه السلام در

جریان احتجاج آن حضرت با بعضی از اهل یونان (۲) روایت کرده که

فرمود: ... تو را موظف می‌کنم که در دینت تقیه را به کارگیری؛ چرا که خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: (لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكُافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً). (۳) این اجازه را به شما می‌دهم که دشمنان ما را بر ما برتری دهید، چنانچه بیم از جان چنین اقتضا کند؛ و اینکه اظهار براءت کنید، چنانچه ترس شما را به آن وادارد؛ و اینکه نمازهای واجب را ترک کنید، چنانچه بر اثر آفات و بیماری‌ها بر باقیمانده جان خود هراسانید. پس همانا برتری دادن دشمنان ما به هنگام ترس، نفعی به حال آنها ندارد و به ما ضرری نمی‌رساند؛ و اینکه به هنگام تقیه از ما اظهار براءت کنی، به ما ضرری نمی‌رساند و چیزی از ما نمی‌کاهد؛ و اینکه ساعتی با زبان خود از ما براءت

۱- الإحتجاج، ج ۱، ص ۲۳۹.

۲- برخی می‌گویند: یونان نام دهی نزدیک بعلبک است و برخی می‌گویند دهی است میانهردعه و بیلقان. (منتهی الارب و معجم البلدان).

۳- .سوره آل عمران (۳)، آیه ۲۸.

جویی در حالیکه در دل دوستدار ما هستی، به جهت اینکه جان خود را که قوام وجود تو به آن است، و مال خود را که اداره زندگی تو به آن است، و قدر و منزلت را که نگهدارنده تو است، و دوستداران و برادران ما را از کسی که آنها را به این امر می شناسد،

حفظ کنی، برتر از آن است که خود را به هلاکت افکنی و بر اثر آن از عمل در دین و صلاح برادران مومنت گسسته شوی. هرگز و هرگز تقیه ای که تو را به رعایت آن امر کردم، ترک مکن که خون خود و خون برادرانت را تباه می سازی و نعمت های خود و برادرانت را در معرض نابودی قرار می دهی و آنها را در دست دشمنان دین خدا ذلیل می کنی، و حال آنکه خدا به تو فرمان داده که آنها را عزیز بداری. پس اگر با این وصیت من مخالفت کنی، ضرر تو بر برادرانت و بر خودت از ضرر ناصبی و کافر نسبت به ما شدیدتر خواهد بود. (۱)

۱- . وسائل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۷۸، ح ۱۱، باب ۲۹ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۲۸، ح ۲۱۴۳۲: «أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الطَّبْرِسِيُّ، فِي «الْإِحْتِجَاجِ» عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي احْتِجَاجِهِ عَلَى بَعْضِ الْيُونَانِ، قَالَ: وَ أَمْرُكَ أَنْ تَصُونَ دِينَكَ، وَ عَلِمْنَا الَّذِي أَوْدَعْنَاكَ، فَلَا تُبَدِّ عُلُومَنَا لِمَنْ يُقَابِلُهَا بِالْعِنَادِ. وَلَا تُفْشِ سِرَّنَا إِلَى مَنْ يُسَدِّعُ عَلَيْنَا؛ وَ أَمْرُكَ أَنْ تَسْتَعْمَلَ التَّقِيَّةَ فِي دِينِكَ، فَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ» إِيَّاكَ أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً؛ وَ قَدْ أَذِنْتُ لَكُمْ فِي تَفْضِيلِ أَعْدَائِنَا، إِنْ أَلْحَاكَ الْخَوْفُ إِلَيْهِ؛ وَ فِي إِظْهَارِ الْبِرَاءَةِ، إِنْ حَمَلَكَ الْوَجَلُ عَلَيْهِ؛ وَ فِي تَرْكِ الصَّلَوَاتِ الْمَكْتُوبَاتِ، إِنْ خَشِيَ تَعَلَى حُشَاشَهُ نَفْسِكَ الْأَفَاتِ وَالْعَاهَاتِ؛ فَإِنَّ تَفْضِيلَكَ أَعْدَاءَنَا عِنْدَ خَوْفِكَ، لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّنَا؛ وَ إِنْ إِظْهَارَكَ بَرَاءَتَكَ مِنَّا عِنْدَ تَقِيَّتِكَ، لَا يَقْدَحُ فِيْنَا وَ لَا يَنْقُصُنَا؛ وَ لَئِنْ تَبَرَّأْنَا مَنَاسِعَهُ بِلِسَانِكَ، وَ أَنْتَ مُوَالٍ لَنَا بِجَنَانِكَ، لِيُبْقِيَ عَلَى نَفْسِكَ رُوحَهَا الَّتِي بِهَا قَوَامُهَا، وَ مَالَهَا الَّذِي بِهِ قِيَامُهَا، وَ جَاهَهَا الَّذِي بِهِ تَمَسُّكُهَا، وَ تَصُونَ مِنْ عُرْفِ بِذَلِكَ أَوْلِيَاءَنَا وَ إِخْوَانِنَا، فَإِنَّ ذَلِكَ أَفْضَلُ مِنْ أَنْ تَتَعَرَّضَ لِلْهَلَاكِ، وَ تَنْقَطِعَ بِهِ عَنْ عَمَلٍ فِي الدِّينِ، وَ صِيْلَ إِخْوَانِكَ الْمُؤْمِنِينَ؛ وَ إِيَّاكَ ثُمَّ إِيَّاكَ أَنْ تَتْرُكَ التَّقِيَّةَ الَّتِي أَمَرْتُكَ بِهَا، فَإِنَّكَ شَائِطٌ بِحَدِّكَ وَ دِمَاءِ إِخْوَانِكَ، مُعْرِضٌ لِنِعْمَتِكَ وَ نِعْمَتِهِمْ لِلزَّوَالِ، مُبْذِلٌ لَهُمْ فِي أَيْدِي أَعْدَاءِ دِينِ اللَّهِ، وَ قَدْ أَمَرَكَ اللَّهُ بِإِعْزَازِهِمْ؛ فَإِنَّكَ إِنْ خَالَفْتَ وَصِيَّتِي كَانَ ضَرْرُكَ عَلَى إِخْوَانِكَ وَ نَفْسِكَ، أَشَدَّ مِنْ ضَرْرِ النَّاصِبِ لَنَا الْكَافِرِ بِنَا».

به نظر می‌رسد این حدیث در زمانی از آن حضرت صادر شده که منطقه شامات و اطراف آن هنوز از لوث شرک و سلطه حکومت روم پاک نشده بوده؛ چراکه تقیه کردن با ترک نماز (منظور نماز در حال اختیار است، نه نماز در حال اضطرار که با ایما و اشاره هم می‌توان انجام داد) در میان مسلمانان معنا ندارد، بلکه قطعاً در میان کفار بوده است.

البته از ظاهر سخن آن حضرت که فرمودند: «این کار افضل از آن است که خود را در معرض هلاکت بیفکنی...»، هر چند در ابتدا به نظر می‌رسد بر برتری تقیه نسبت به ترک آن در امثال این موارد

دلالت دارد، ولی ادامه سخن حضرت که فرمود: «ایاک وایاک...» و اینکه فرمود: «کان ضررک علی اخوانک و نفسک اشد من ضرر الناصب لنا الکافر بنا...»، به وضوح دلالت دارد که در اینجا تقیه واجب است؛ و صیغه افعال التفضیل در اینجا برای تعیین است، مانند این آیه شریفه: (وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ) (۱)

و مانند روایات یوم الشک که فرمود: «أحب من أن يضرب عنقی» (۲)

۱- .سوره انفال (۸)، آیه ۷۵.

۲- . منظور روایتی است که امام صادق علیه السلام فرمودند که در حیره بر ابی العباس وارد شدم، بهمین گفت: ای اباعبدالله، نظرت درباره روزه امروز چیست؟ من گفتم: حکم روزه بر عهد امام مسلمین است! اگر روزه بگیری، می گیریم؛ و اگر افطار کنی افطار می کنیم؛ پس به غلامش دستور داد که سفره انداختند و من هم با او غذا خوردم در حالی که به خدا قسمی دانستم آنروز از روزهای ماه رمضان است. ولی اینکه یک روز را افطار کنم و بعداً قضایان را بجا آورم بر من آسان تر از آنست که گردنم زده شود و خدا عبادت نشود. شاهد مثال اینکه، کلمه «ایسر» (و در بعضی روایات «احب») افعال التفضیل است و با اینوجود دلالت بر تعیین حکم دارد نه ترجیح آن. وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۷، ص ۹۵، ح ۵، باب ۵۷ از ابواب ما یمسک عنه الصائم؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۰، ص ۱۳۲، ح ۱۳۰۳۵ «وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي الْعَبَّاسِ بِالْحَبِیرَةِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ رِفَاعَةَ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَيَّ ابْنِ الْعَبَّاسِ بِالْحَبِیرَةِ، فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، مَا تَقُولُ فِي الصِّيَامِ الْيَوْمَ؟ فَقُلْتُ: ذَاكَ إِلَيَّ إِمَامٌ؛ إِنْ صِيَمْتَ صِيَمْنَا، وَإِنْ أَفْطَرْتَ أَفْطَرْنَا. فَقَالَ: يَا غُلَامُ، عَلَيَّ بِالْمَائِدَةِ. فَأَكَلْتُ مَعَهُ، وَأَنَا أَعْلَمُ وَاللَّهِ أَنَّهُ يَوْمٌ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ؛ فَكَانَ إِفْطَارِي يَوْمًا وَقَصَاؤُهُ أَيْسَرَ عَلَيَّ مِنْ أَنْ يُضْرَبَ عُنُقِي وَلَا يُعْبَدَ اللَّهُ».

بر این اساس، دلالت این روایت بر وجوب تقیه در موارد براءت، و اظهار کلمه کفر، و غیر آن دو تمام است، ولی مرسل بودن روایت آن را از حجیت ساقط می‌کند؛ چرا که مرحوم طبرسی آن را بدون سند از امیرالمومنین علیه السلام نقل کرده و نقل آن در تفسیر عسکری علیه السلام نیز حجیت آن را اثبات نمی‌کند (با وجود ایراد واضحی که راجع به تفسیر مزبور مطرح کرده اند). بر فرض که حجیت سند آن ثابت شود و با وجود دلالت واضحی که دارد، باز هم عمل به آن مشکل است؛ زیرا با روایات فراوان مستفیض یا در حد تواتر که دلالت بر جواز ترک تقیه در این موارد دارد، معارض است و ناچار باید یا حمل بر تفصیلی شود که خواهیم گفت و یا بر بعضی شرایط خاص حمل گردد.

تفاوت بین «سب» و «براءت» در مقام تقیه

در بسیاری از روایات این باب، بین «سب» و «براءت» قائل به تفصیل شده اند و تقیه در اولی را جایز دانسته و در دومی منع کرده اند. اکنون برخی از این روایات را ذکر می‌کنیم:

۱. سید رضی قدس سره، در «نهج البلاغه»^(۱) از امیرالمومنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: «آگاه باشید! بعد از من مردی گشاده گلو و شکم

۱- نهج البلاغه، خطبه ۵۷.

بزرگ، بر شما مسلط خواهد شد که هر چه بیابد می خورد، و آنچه را نمی یابد، جستجو می کند. او را بکشید! ولی هرگز نخواهید کشت. آگاه باشید! او به شما فرمان می دهد که مرا دشنام دهید و از من بیزاری جوید. اما بدگویی و ناسزا را (به هنگام اجبار دشمن) به شما اجازه می دهم، چرا که این اقدام موجب فزونی مقامات معنوی من، و باعث نجات شماست، ولی اگر خواست بیزاری بجوید، هرگز از من بیزاری مجوید؛ زیرا من بر فطرت پاک توحید تولد یافته ام و در ایمان و اسلام و هجرت بر دیگران پیشی گرفته ام» (۱).

۲. مرحوم شیخ قدس سره از علی بن علی، برادر دعبل خزاعی، از امام رضا علیه السلام، از پدرش، از پدرانش، از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: به زودی دشنام دادن به من از شما خواسته می شود. پس اگر بر جان خود می ترسید، اشکالی ندارد که مرا دشنام دهید. آگاه باشید که براءت از من نیز از شما درخواست خواهد شد که در این صورت،

۱- . وسائل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۷۸، ح ۱۰، باب ۲۹ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۲۸، ح ۲۱۴۳۱ «مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الرَّضِيِّ، فِي «نَهْيِجِ الْبُلَاغَةِ» عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: أَمَا إِنَّهُ سَيَظْهَرُ عَلَيْكُمْ بَعْدِي رَجُلٌ رَحْبُ الْبُلْعُومِ، مُنْدَحِقُ الْبُطْنِ، يَأْكُلُ مَا يَجِدُ، وَيَطْلُبُ مَا لَا يَجِدُ؛ فَاقْتُلُوهُ وَ لَنْ تَقْتُلُوهُ. أَلَا وَ إِنَّهَسِي يَأْمُرُكُمْ بِسَبِي وَ الْبِرَاءَةِ مِنِّي، فَأَمَّا السَّبُّ فَسَبُّونِي، فَإِنَّهُ لِي زَكَاةٌ وَ لَكُمْ نَجَاةٌ؛ وَ أَمَّا الْبِرَاءَةُ فَفَلَا تَتَبَرَّءُوا مِنِّي؛ فَإِنِّي وُلِدْتُ عَلَى الْفِطْرَةِ وَ سَبَقْتُ إِلَى الْإِيمَانِ وَ الْهَجْرَةِ».

چنین کاری را نکنید؛ چرا که من بر راه فطرت می باشم. (۱)

در این حدیث به صراحت بین سب و براءت تفصیل قائل شده به اینکه تقیه در اولی جایز و در دومی ممنوع است.

۳. مرحوم شیخ قدس سره، در کتاب «مجالس» (۲) از محمد بن میمون، از

جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش: روایت کرد که فرمود: امیر المومنین علیه السلام فرمودند: دیری نمی باید که شما را به دشنام دادن بر من فرا می خوانند. پس اشکالی ندارد که مرا دشنام دهید. سپس شما را به براءت جستن از من فراخوانند. در این هنگام گردن ها را برای مرگ آماده کنید؛ چرا که من بر راه فطرت می باشم. (۳)

۱- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۷۸، ح ۹، باب ۲۹ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۲۸، ح: ۲۱۴۳۰ «وَعَنْ أَبِيهِ، عَنْ هَلَالِ بْنِ مُحَمَّدِ الْحَفَّارِ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَلِيِّ الدَّعْبَلِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَلِيٍّ، أَخِي دَعْبَلِ بْنِ عَلِيِّ الْخُزَاعِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرضا عليه السلام، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّكُمْ سَتُعْرَضُونَ عَلَيَّ سَبِيًّا، فَإِنْ خِفْتُمْ عَلَيَّ أَنْفُسَكُمْ، فَسَبُّونِي، أَلَا وَ إِنَّكُمْ سَتُعْرَضُونَ عَلَيَّ الْبَرَاءَةَ مِنِّي، فَلَا تَفْعَلُوا، فَإِنِّي عَلَى الْفِطْرَةِ».

۲- . الأمالی (للشیخ الطوسی)، ص ۲۱۰.

۳- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۷۷، ح ۸، باب ۲۹ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۲۷، ح: ۲۱۴۲۹ «الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ الطُّوسِيِّ، فِي «مَجَالِسِهِ»، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ الْجَعَابِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا بْنِ شَيْبَانَ، عَنْ بَكْرِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَتُتَدْعَوْنَ إِلَيْسَبِيًّا، فَسَبُّونِي؛ وَ تُدْعَوْنَ إِلَى الْبَرَاءَةِ مِنِّي، فَمُتُّوا الرَّقَابَ؛ فَإِنِّي عَلَى الْفِطْرَةِ».

این حدیث نیز مانند حدیث قبلی دلالت بر تفصیل دارد و ظاهر آن حرام بودن براءت است.

ولی این روایات با روایت مسعده بن صدقه،^(۱) معارض است،

ولی انصاف این است که می توان این روایات را مخصوص همان زمانه پرستیز و تاریک و پر فریب دانست که اظهار کلمه حق و جان دادن در این راه برای حفظ آثار نبوت - دست کم - واجب کفایی بوده است؛ چرا که دشمنان اهل بیت علیه السلام برای محو آثار وصی علیه السلام؛ بلکه محو آثار نبی صلی الله علیه و آله - اگر می توانستند - با هم اجتماع کرده بودند. به همین جهت، به آنها اجازه داده شد که مراحل پایین منکر

- همانند دشنام دادن - را مرتکب شوند، ولی از مراحل شدید آن

- مانند اظهار براءت - نهی شدند. و اگر - خدای نکرده - ما نیز در آینده به شرایطی مانند زمان امیرالمومنین علیه السلام که می خواستند آثار حضرت را بعد از شهادتش نابود کنند گرفتار شویم، قول به وجوب جان باختن (بعد از آنکه با دشمنان مبارزه کنند و کلمه حق را گسترش دهند و باطل را نابود کنند) قولی قوی خواهد بود.

۱- رجوع شود به پاورقی ۱ صفحه ۱۲۰.

این روش راه جمع بین روایات این باب است که اکثر آنها دلالت بر جواز براءت و بعضی از آنها دلالت بر حرمت آن دارند. و نمی توان گفت که این روایات مورد براءت را تخصیص می زند؛ زیرا بعضی از آنها خصوص براءت یا اموری را که کمتر از براءت نیست نیز به صراحت جایز شمرده است.

کدامیک اولویت دارد

در مورد مقام دوم، یعنی اینکه کدام یک از دو طرف ترک تقیه و اظهار کلمه کفر یا انجام دادن آن ترجیح دارد، می توان گفت:

آنچه از روایت حسن (۱) - که از فعل دو نفر در زمان رسول

الله صلی الله علیه و آله حکایت داشت که مسیلمه کذاب آنها را گرفته بود - ظاهر می شود، این است که ترک تقیه رجحان دارد؛ زیرا می فرماید: ترک کننده تقیه حق را آشکار کرده؛ پس گوارایش باد! ولی انجام دهنده تقیه تنها از رخصت خداوند استفاده کرده است و رجحانی ندارد.

همچنین است روایات سه گانه ای که از براءت نهی و به فدا کردن جان ها و استقبال از مرگ در این راه امر می کرد. آنها نیز دلالت بر

مقدم بودن ترک تقيه - در جایی که کار از دشنام گذشته و به براءت می رسد - دارند؛ و اظهار کلمات کفر نیز همین حکم را دارد.

عمل اصحاب خاص ائمه علیه السلام

به همه این موارد می توان عمل گروهی از همراهان اهل بیت علیه السلام و اصحاب خاص علی علیه السلام و دیگر ائمه طاهرین علیهم السلام، مثل «حجر بن عدی» و شش یا ده نفر دیگر از یاران علی علیه السلام که در «مرج عذراء» کشته شدند و براءت نجستند؛ یا کسانی چون «میثم تمار»، (۱) «رُشید

۱- .داستان شهادت میثم از این قرار است که وقتی مأموران عبیدالله زیاد، میثم را به کوفه وارد کردند، عبیدالله به او گفت: به من خبر داده اند که تو به ابو تراب بسیار نزدیک بوده ای. - آری، درست گفته اند. - باید از علی تبری بجویی و با ابراز تنفر از او، او را به زشتی یاد کنی، و گرنه دست هاوپاهایت را بریده و بر دار می آویزمت. میثم در مقابل این تهدید گفت: علی علیه السلام به من خبر داده است که من را به دار می آویزی. ابن زیاد برای جبران این وضع نامطلوب که پیش آمده بود، گفت: وای بر تو! با سخنان علیدرخواهم افتاد (و بر خلاف آن پیشگویی عمل خواهم کرد). میثم گفت: چگونه؟ در حالی که این خبر را علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و او از جبرئیلو جبرئیل هم از طرف خدا بیان کرده است. به خدا سوگند! از مکانی هم که در آن به دار آویخته می شوم، به خوبی آگاهم که در کجای کوفه است، و من نخستین مسلمانی هستم که در راه اسلام بر دهانم لجام زده خواهد شد. ابن زیاد با شنیدن این سخن، بیشتر بر آشفت و گفت: به خدا قسم! دست و پایت را قطع می کنم و زبانت را وای گذارم تا دروغ مولایت و دروغ تو آشکار شود. و همان دم دستور داد که دست و پایش را قطع کنند و بر دارش آویزند. میثم را به دار آویختند و او بر روی دار می گفت: هر کس می خواهد حدیث مکنونوار زشمند علی علیه السلام را بشنود، پیش از آنکه کشته شوم، بیاید. من شما را از حوادث آینده تا پایان جهان خبر می دهم. مردم مشتاق، پیرامون او جمع می شدند. میثم از فراز منبر «دار» برای انبوه جمعیت سخن می گفت. فضایل و شایستگی های اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و دودمان علی علیه السلام را بازگو می کرد و خیانت ها و فساد های بنی امیه را فاش می ساخت. بیان حقایق و افشاگری های میثم، در آن آخرین لحظه های حیات و از بالای دار، چنان موثر و تکان دهنده بود که به ابن زیاد خبر دادند: این شخص، شما را رسوا کرد. گفت: به دهانش لجام بزنید. به این ترتیب میثم اولین کسی بود که در راه اسلام بر دهانش لجام زده شد. پس از آن، زبان حق گوی او را که به صراحت روز و به برندگی شمشیر بود، بریدند. آن کسکه مأمور بریدن زبانش بود، به میثم گفت: هر چه می خواهی، بگو! امیر فرمان داده است که زبانت را قطع کنم. میثم گفت: فرزند زن تبهکار، عبیدالله بن زیاد، خیال کرده است که می تواند من و مولایم را دروغگو معرفی کند. این است زبان من، و آن مزدور، زبان میثم را از کامش بر آورد». (بحار الأنوار (بیروت)، ج ۴۲، ص ۱۲۵).

«عبدالله بن عفيف ازدي»، (۲)

«عبدالله بن يقطر»، (۳) و «سعید

۱- . شیخ طوسی، به سند معتبر، از ابو حسان عجلی روایت کرده است که گفت: امه الله، دختر رُشید هَجْرِي، را ملاقات کردم و به او گفتم: مرا خبر ده از آنچه از پدر بزرگوار خود شنیده ای. گفت: شنیدم که می گفت: از حبیب خود حضرت امیرالمومنین علیه السلام شنیدیم که می فرمود: ای رُشید، چگونه خواهد بود صبر تو در وقتی که ولد الزنای بنی امیه تو را طلب کند و دست ها و پاها و زبان تو را ببرد؟ گفتم: یا امیرالمومنین، آخرش بهشت خواهد بود؟ فرمود: بلی، و تو در دنیا و آخرت با من خواهی بود. پس دختر رُشید گفت: به خدا سوگند! دیدم که عیدالله بن زیاد پدر مرا طلبید و به او گفت: از امیرالمومنین علیه السلام بیزاری بجوی. او قبول نکرد. ابن زیاد گفت: امام تو خبر داده است که چگونه کشته خواهی شد؟ گفت: خلیم امیرالمومنین علیه السلام به من خبر داده است که مرا مکلف خواهی کرد که از او بیزاری بجویم. پس دست ها و پاها و زبان مرا خواهی برید. آن ملعون گفت: به خدا سوگند که امام تو را دروغگو می کنم؛ دست ها و پاها و او را ببرد و زبان او را به حال بگذارد. پس دست ها و پاها و او را بریدند و به خانه ما آوردند. من بهتزد او رفتم و گفتم: ای پدر، این درد چگونه بر تو می گذرد؟ گفت: ای دختر، احساس درد ندارم، مگر به قدر آن که کسی در میان ازدحام مردم باشد و فشاری به او برسد. پس همسایگان و آشنایان به دیدن او آمدند و برای مصیبت او اظهار درد و اندوه می کردند و می گریستند. پدرم گفت: گریه را بگذارید و دواتی و کاغذی بیاورید تا خبر دهم شما را از آنچه مولایم امیرالمومنین علیه السلام خبر داده است که بعد از این واقع خواهد شد. پس خبرهای آینده را می گفت و ایشان می نوشتند. چون به آن ولد الزنا خبر بردند که خبرهای آینده را به مردم می گوید و نزدیک است که فتنه برپا کند، گفت: مولای او دروغ نمی گوید، بروید و زبان او را ببرید. پس زبان آن مخزن اسرار را بریدند و در آن شب بهرحمت حق تعالی داخل شد. حضرت امیرالمومنین علیه السلام او را رُشیدُ البَلاِیا می نامید و علمنایا و بلایا را به او تعلیم داده بود و بسیار بود که به مردم می رسید و می گفت تو چنین خواهی بود و چنین کشته خواهی شد، و آنچه می گفت، واقع می شد. (امالی شیخ طوسی، ص ۱۶۵، مجلس ششم، ح ۲۷۶).

۲- . عبدالله بن عفيف ازدي غامدي والبي، از شيعيان علی علیه السلام بود که در جنگ جمل وصفين همراه آن حضرت شرکت داشت. وی که چشم چپش را در جنگ جمل و چشمراستش را در جنگ صفين از دست داده بود، پیوسته تا شب در مسجد اعظم کوفه سرگرم نماز بود و پس از فراغت از نماز به خانه بازمی گشت. روزی ندای نماز جماعت داده شد و مردم در مسجد اعظم کوفه اجتماع کردند. ابن زیاد به منبر رفت و گفت: سپاس خدای را که حق را آشکار و امیرالمومنین، یزید، و پیروان او را یاری نمود و دروغگوی پسر دروغگو، حسین بن علی، و شيعيان او را کشت! هنگامی که عبدالله سخن ابن زیاد را شنید برخاست و گفت: ای پسر مرجانه! دروغگو و پسر دروغگو تو و پدرت، و آن کسی که تو را والی کوفه کرد و پدر او، هستی. ای پسر مرجانه آیا فرزندان پیامبران را می کشید و سخنراستگويان را می گوید؟! ابن زیاد خشمگین گردید و گفت: گوینده چه کسی بود؟ عبدالله گفت: من بودم ای دشمن خدا! فرزندان پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله را که خداوند آنها

را از هرگونه آلودگی پاک و منزّه گردانیده می کشی و به گمانت هنوز مسلمانی! ... ابن زیاد فرمان داد: بروید این نایبای ازدی را، که خداوند دلش را همانند چشمش کور گرداند، نزد منیاورید. جمعی بدین منظور رفتند. چون خبر به طایفه ازد رسید جمع شدند و قبیله هایمن به آنها پیوستند تا مانع دستگیری عبدالله شوند. چون خبر اجتماع آنها به ابن زیاد رسید قبیله های مُضَر را به همراهی محمد بن اشعث به جنگ آنها فرستاد. جنگ سختی بین آنها برپا شد و گروهی از اعراب کشته شدند، تا آنکه طرفداران ابن زیاد به خانه عبداللهر رسیدند. درب خانه را شکستند و وارد شدند. دختر عبدالله فریاد زد: پدر، دشمن به تو نزدیک شده است، مواظب باش، عبدالله گفت: نترس، شمشیرم را بده. دختر عبداللهمشیر را به وی داد و او به دفاع از خود پرداخت... دشمنان پیوسته با وی جنگیدند تا آنکه وی را دستگیر نموده نزد ابن زیاد بردند. چون ابن زیاد وی را دید گفت: سپاسخداوندی را که تو را خوار گردانید! عبدالله گفت: ای دشمن خدا، به چه چیز خدا مرا خوار کرد؟ به خدا سوگند! اگر چشمداشتم راه دسترسی به من بر شما تنگ می شد. ابن زیاد گفت: ای دشمن خدا درباره عثمان چه می گویی؟ عبدالله او را دشنام داد و گفت: ای غلام بنی علاج و ای پسر مرجانه! تو را با عثمان چه کار؟ خوب یا بد و اصلاح یا افساد کرده باشد، خداوند ولیّ خلق خویش است و میان آنها و عثمان به عدل و حق حکم خواهد کرد، و لیکن تو از خودت و پدرت و از یزید و پدرش از من بپرس. ابن زیاد گفت: از تو چیزی نخواهم پرسید تا آنکه تو را به کام مرگ فرو افکنم. عبدالله پس از حمد و ثنای الهی گفت: پیش از آن که تو از مادر متولد شوی من از خداوند درخواست شهادت را به دست ملعون ترین و مغضوب ترین افراد می نمودم، ولی آن وقتکه چشمم را از دست دادم نو مید گردیدم و اینک سپاس می گویم خداوندی را که پس از نومیادی مرا به مقصودم رساند و به من نشان داد که دعای گذشته ام به اجابت رسیده است. آنگاه قصیده ای ۲۹ بیتی را در مدح امام حسین علیه السلام و ترغیب مردم به یاری و خونخواهی آن حضرت علیه السلام و نکوهش بنی امیه با فصاحت کامل خواند. آن قصیده چنان زیبا و جالب بود که ابن زیاد سراپاگوش شد، در حالی که هر بیت آن تیری بر قلبش بود. چون اشعار و بیه پایان رسید، ابن زیاد دستور داد او را گردن زدند و بدنش را در مکانی به نام «سَبِخَه»، و بهنقلی در مسجد به دار آویختند. (ویکی فقه. www.wikifegh.ir).

۳- . برخی نام وی را عیبده الله یقطر گفته اند. برخی نام پدر وی را یقطین و بقطر گفته اند. عبدالله فرزند یقطر - بَقَطْر - چون با امام حسین علیه السلام همزاد بود او را از صحابه خوانده اند. مادر وی دایه امام حسین علیه السلام بود و از وی نگهداری می کرد، از این رو وی را رضیع الحسین (همشیر حسین علیه السلام) نامیده اند. هنگامی که امام حسین علیه السلام به - منزلگاه - زباله رسید، پیش از آن که از کشته شدن مسلم بن عقیل با خبر شود عبدالله را به سوی مسلم فرستاد، ولی وی توسط حُصین بن تمیم - در قادسیه - دستگیر و نزد ابن زیاد فرستاده شد. ابن زیاد فرمان داد که بالای کاخ برود و به امام حسین علیه السلام دشنام دهد و آن حضرت و پدرش رادروغگو بنامد. عبدالله آن گاه که بالای کاخ قرار گرفت گفت: من پیک امام حسین علیه السلام فرزند دختر پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی شما میم، تا وی را بر ضد پسر مرجانه و پسر سمیه فرومایه فرزند فرومایه که لعنت خدای بر او باد! یاری و پشتیبانی بنمایید. ابن زیاد فرمان داد او را از بالای قصر به زمین افکندند. استخوان هایش در هم شکست و لیهنوز رمقی داشت که فردی آمد و سر وی را از تن جدا کرد. وقتی به او گفته شد که چرا چنین کردی؟ گفت: می خواستم وی را راحت کنم! (ویکی فقه. www.wikifegh.ir).

بن جبیر»، (۱) و گروهی که با سیدالشهدا علیه السلام کشته شدند را اضافه

۱- سعید بن جبیر بن هشام اسدی کوفی، معروف به ابومحمد و ابو عبدالله، از خاندان های معروف کوفه بود. وی در زهد، تقوا، شب زنده داری، دیانت و فقاقت معروف بود و در تفسیر قرآن، شهرت به سزایی داشت؛ زیرا او را از شاگردان مدرسه تفسیری عبدالله بن عباس دانسته اند. سعید، بیشترین روایات خود را از وی نقل کرده است. وی سال ۴۶ ق در شهر کوفه به دنیا آمد. دوران طفولیت و جوانی را همان جا گذراند. بعدها به مدینه رفت و جزو شاگردان امام چهارم علیه السلام گردید. در زمان حکومت حجاج دستگیر شد و پس از گفتگویی که بین او و حجاج رد و بدل شد بالاخره حجاج دستور داد او را پایدار بردند؛ حجاج به او گفت: تو را می کشم، حال نوع کشتن را خودت انتخاب کن! سعید گفت: تو مختاری؛ زیرا به خدا سوگند! به هر نحوی مرا بکشی، خدا هم تو را به بدترین وضعیت خواهد کشت! حجاج گفت: منظورت این است که تو را عفو کنم؟ سعید گفت: اگر عفو شدم، خدا بر من منت نهاده است و تو تبرئه نخواهی شد. حجاج گفت: او را با شمشیر بکشید! سعید خندید! حجاج پرسید: برای چه خندیدی؟ سعید گفت: از جسارت تو بر خدا و حلماو نسبت به تو خندیدم! حجاج گفت: هر چه زودتر گردن او را از بدنش جدا کنید. سعید روبه قبله نمود و این آیه مبارکه را زیر لب زمزمه کرد: (وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ)؛ (من روی خود را به سوی کسی کردم که آسمان ها و زمین را آفریده؛ من در ایمان خود خالصم و از مشرکان نیستم). حجاج گفت: او را در جهت مخالف قبله قرار دهید. وقتی صورتش را از قبله برگرداندند، این آیه را تلاوت کرد: (فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ)؛ (و به هر سو رو کنید، خدا آنجاست). حجاج گفت: صورتش را بر زمین بگذارید. چنین کردند. او نیز این آیه را قرائت کرد: (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى) (شما را از آن (زمین) آفریدیم و در آن باز می گردانیم؛ و بار دیگر (در قیامت) شما را از آن بیرون می آوریم). حجاج دستور ذبح او را داد. سعید گفت: بعد از شهادتین، جانم را بگیر تا روز قیامت در حالی که دست هایت به خون من آغشته است، مرا ملاقات کنی. سرانجام سر سعید را از بدنش جدا کردند. در حالی که سر روی زمین آغشته به خون غلطیده بود، کلمه مبارکه «لا اله الا الله» را تکرار می کرد. سر ساکتش، تا اینکه حجاج پای روی دهان غرقه به خون سعید نهاد، آنگاه سر سعید از ذکر بازماند! (پایگاه اطلاع رسانی حوزه www.hawzah.net).

کرد. و شرح حال بسیاری از آنان را شیعه و سنی نقل کرده اند.

ذهبی، در شرح حال حجر، می گوید: «حجر، زیاد بن ابیه را بر روی منبر مکرراً تکذیب می کرد و حتی یک بار سنگی به سمت او پرتاب کرد. زیاد این مطلب را به معاویه گزارش داد ... آن گاه زیاد حجر را نزد معاویه فرستاد و شهودی نزد معاویه علیه او شهادت دادند؛ در حالی که بیست مرد او را همراهی می کردند. معاویه تصمیم به قتل آنها گرفت و آنها به سمت «عذراء» رفتند. گفته شده که وقتی به عذراء رسیدند، فرستاده معاویه نزد آنها آمد و به آنها پیشنهاد توبه و براءت از علی علیه السلام را داد. پس ده نفر از آنها براءت جستند و ده نفر دیگر چنین نکردند ... پس کشته شدند»^(۱).

مرحوم طبرسی در «اعلام الوری»^(۲) روایت کرده که: معاویه بر عایشه وارد شد. عایشه به او گفت: چه چیز تو را بر کشتن اهل

۱- تاریخ الاسلام، ج ۴، ص ۱۹۳.

۲- اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۱، ص ۹۲.

عذراء (حجر و اصحابش) واداشت؟ معاویه گفت: ای ام المومنین، کشتن آنها را به مصلحت امت دانستم و بقایشان را موجب فساد امت. عایشه گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: به زودی در عذراء مردمانی کشته خواهند شد که خدا و اهل آسمان به خاطر آن غضب خواهند کرد. (۱)

در هر حال، همه یا اکثر این افراد از شاگردان ائمه علیه السلام یا نمایندگان ایشان در میان قوم خود بودند و از اصحاب خاص اهل بیت علیه السلام محسوب می شدند. آیا می توان پذیرفت که چنین کسانی جاهل به احکام شرع و وظایف خود در برابر حوادث بودند؟! پس اگر ترک تقیه مرجوح، یا مساوی با فعل آن بود، چگونه آن را بر غیر آن برگزیدند؟!

از بسیاری روایاتی که در شرح حال «میثم تمار» و «عمرو بن حمق خزایی» و امثال آن دو وارد شده، فهمیده می شود که امیرالمومنین علی علیه السلام خبر کشته شدن در راه خودش را به آنها داده و ایشان را ستوده بود و برای برخی از ایشان گریسته بود. تمام اینها تحریک و تشویقی برای دیگران است که همانند آنان عمل کنند که آن هم ترک تقیه است. اگر ترک تقیه راجح نبود، این نحو برخورد صحیح نمی بود.

۱- . الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۳۰؛ البدایه و النهایه، ج ۶، ص ۲۲۶.

از بسیاری روایات دیگر بر می آید که سایر ائمه علیه السلام نیز ایشان را ستوده اند؛ به گونه ای که معلوم می شود عمل آنها مورد امضای قطعی ایشان بوده. مثلاً در شرح حال عمرو بن حمق خزایی، سخن امام حسین علیه السلام شاهد خوبی است که در جواب نامه معاویه کارهای بدو اعمال شرور باواضح ترین بیان و محکم ترین حجت نوشتند و در حق عمرو بن حمق، و حجر بن عدی و یاران او مرقوم داشتند :

«... آیا تو قاتل حجر بن عدی برادر قبیل کنده، و نماز گزاران و عابدانی که ظلم را انکار می کردند و بدعت ها را بزرگ می انگاشتند و در راه خدا از سرزنش سرزنش کنندگان خوفی نداشتند، نیستی؟ تو آنها را از سر ظلم و دشمنی کشتی، بعد از آنکه سوگندهای محکمی خوردی و پیمان های موکدی بستی که به جهت مسئله ای که بین تو و آنها بود - به آنها آسیبی نرسانی... آیا تو قاتل عمرو بن حمق، صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله، نیستی؟ بنده صالحی که عبادت او را فرتوت و جسمش را ضعیف کرده و رنگش به زردی گراییده بود، بعد از آنکه به او امان دادی و از پیمان های خدا و موثیق او آن قدر به او وعده دادی که اگر به پرنده ای می دادی، از بالای کوه به سمت تو می آمد. اما او را کشتی؛ در حالی که بر پروردگارت جرئت به خرج دادی و آن پیمان را خفیف پنداشتی».^(۱)

از آنچه عایشه در حق حجر و اصحاب او، روایت کرده، ظاهر می شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز برای آنها اندوهگین و خشمگین گشته و ایشان را بزرگ داشته است.

همه اینها دلیل بر رجحان کار آنها و رضایت رسول الله صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیه السلام از کار آنهاست، اگر فعل آن ها مرجوح باشد، چگونه این رضایت درست در می آید؟!

از طرف دیگر، دانستیم که ظاهر بسیاری از روایات باب، رجحان عمل به رخصت و عمل به تقیه در این موارد است؛ مثل روایت ۴ باب

۲۹(۱) که کار دو نفری را که در کوفه دستگیر شده

بودند، حکایت می کرد و آن که برائت جست، مردی بود که فقیه در دینش دانسته شد، و نیز روایت ۲ باب ۲۹(۲) و روایت ۱۲ باب ۲۹(۳)

و روایت طبرسی در «احتجاج»(۴) و غیر اینها که با تلاش بیشتر می توان به آنها دست یافت.

راه جمع بین احادیث این باب

انصاف این است که نزدیک ترین راه برای جمع بین این

۱- رجوع شود به پاورقی ۲، صفحه ۱۱۹.

۲- رجوع شود به پاورقی ۱، صفحه ۱۲۱.

۳- رجوع شود به پاورقی ۲، صفحه ۱۲۲.

۴- رجوع شود به پاورقی ۱، صفحه ۱۲۴.

روایات، همان تفصیل بر حسب زمان و اشخاص است که قبلاً به آن اشاره کردیم. بنابراین برای کسی که پیشوای امت و مقیاس دین به حساب می آید و مردم به او اقتدا می کنند و نزدیکی او به اهل بیت علیه السلام را می شناسند، برای چنین شخصی به پیشواز مرگ رفتن و تحمل ضررهایی که به حدّ شهادت در راه خدا می رسد، گاه ترجیح دارد؛ و بلکه گاه واجب می شود، و آن زمانی است که ترک این کار موجب وارد آمدن ضرر به اساس دین و فاسد شدن حق و سستی بنیان های اسلام شود.

بنابراین در زمانی مانند زمان بنی امیه، خصوصاً دوره تاریکی که بعد از شهادت امیرالمومنین علیه السلام در زمان معاویه به وجود آمد که مشرکان و بقایای احزاب جاهلیت و شاخه های شجره خبیثه ملعونه در قرآن، می خواستند نور خدا را با دهان هاشان خاموش کنند - و یأبی الله إلا أن یتّم نوره - و برای پنهان کردن برتری اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام تلاش خود را کردند تا مردم را همچون زیانکاران به عقب باز گردانند؛ در امثال این زمان ها چاره ای جز این نیست که مردانی قیام به حق کنند و تقیه را ترک نموده و آیات و بینات خدا را اظهار نمایند و مشت محکمی بر پیشانی باطل و ظلم و طغیان بکوبند. و اگر مجاهده این افراد با مال

و جانشان نبود خوف آن می رفت که از اسلام جز اسمی و از قرآن و صاحب آن که از آن جدا نمی شود، جز رسمی و یادی باقی نماند.

پس این افراد حلقه پیوند بین نسل گذشته و آینده از مهاجرین و انصار و پیروان راستین آنها بودند، و اگر مجاهده امثال حجر، میثم، عمرو بن حمق، عبد الله بن عقیف، عبد الله بن یقظر و سعید بن جبیر نبود، آثار نبوت و ائمه طاهرین از اهل بیت او: مندرس می شد؛ زیرا باطل بر سراسر حکومت اسلامی غالب شده با ظلم و دشمنی بر گرده مردم سوار شدند و بر مراکز دعوت اسلامی سیطره یافتند؛ و مردم نیز بر دین زمامداران شان هستند.

علامه انصاری قدس سره می گوید: «تقیه مکروه آن است که ترک آن و تحمل ضرر، برتر از انجام آن باشد، آن گونه که برخی در مورد اظهار کلمه کفر گفته اند که: برای کسی که مردم به او اقتدا می کنند، ترک تقیه بهتر است؛ به جهت اینکه موجب بالا بردن کلمه اسلام می گردد»^(۱).

این حکم به آن زمان ها اختصاصی ندارد، بلکه هر زمانی که مانند زمان بنی امیه و امثال آنها باشد، حکم آن مانند حکم همان زمان خواهد بود، بدون هیچ تفاوتی.

اما در دوران های بعدی مانند دوران امام صادق، امام باقر، امام رضا: و اشباه آن که مثل زمان بنی امیه نبود، تقیه کردن بهتر بود؛ چنان که از بسیاری احادیث این باب فهمیده می شود، مگر موارد استثنایی.

پس تعارضی بین احادیث مجوز تقیه و احادیث روایت شده از امیرالمومنین علیه السلام که امر به ترک تقیه می کند، نیست؛ زیرا در دوران متصل به زمان ایشان که مردی همچون معاویه - با علامت هایی که حضرت برای او ذکر فرمودند - بر مردم تسلط می یافت، ترک تقیه بهتر یا واجب بود، اما در مثل دوران های امام باقر و امام صادق علیهما السلام و دوران های بعد از آن، به دلیل نبود خطری از این جهت برای اسلام و مسلمین، عمل به رخصت (تقیه) بهتر بود. البته این حکم با عدم جواز تقیه برای برخی افراد - به سبب خصوصیتی که در آن افراد وجود داشت - منافاتی ندارد.

اما در زمان ما حکم به حسب اشخاص، موقعیت ها، حالات و حوادث و مناطقی که حادث می شود، متفاوت خواهد بود؛ گاهی واجب یا مستحب است که به سنت اصحاب امیرالمومنین علیه السلام و خواص نزدیک او عمل شود و گاهی واجب یا مستحب اقتدا به اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام است.

متأسفانه از بزرگان محققین کسی را نیافتم که به صورت وسیع و گسترده متعرض این مسئله شده باشد و آن چنان که حق مطلب است، آن را تبیین کرده باشد، بلکه به سرعت از آن گذشته اند؛ در حالی که اهمیت آن قابل انکار نیست.

از خداوند توفیق طلب می کنیم که آنچه را که در این زمان بر ما واجب است، ادا نماییم و پرده از روی دشواری های آن بر گیرد و ما را به راه حق هدایت کند و حق ما را از دشمنان بگیرد و ما را بر آنها پیروز گرداند و دل های مومنان را به آن شفا بخشد!

تا اینجا حکم تکلیفی تقیه را بیان کردیم. از این پس به بیان حکم وضعی تقیه - و اینکه آیا عملی که از روی تقیه انجام می شود صحیح است یا فاسد - می پردازیم.

مقام سوم: حکم وضعی تقیه

صحت و فساد اعمال تقیه ای

آیا می توان اعمالی را که از روی تقیه انجام شده، مجزی دانست و به آن اکتفا کرد یا نه؟

قبل از هر چیز باید اصل اولی در این مسئله را بیان کنیم تا به هنگام نداشتن دلیل بر یکی از دو طرف مسئله، به آن اصل رجوع کنیم.

ظاهر این است که اگر ادله جزئیت و شرطیتِ جزء یا شرطی که تقیه به آن اخلال وارد کرده، مطلق باشد، اصل اولی در اینجا فساد خواهد بود.

توضیح مطلب اینکه اگر کسی در احکام، مانند نماز دست بسته و یا وضو با مسح بر روی کفش؛ یا در موضوعات، مانند افطار کردن در یوم الشک از ترس سلطان جائری که حکم به عید بودن آن روز کرده - بدون ثابت شدن عید، یا با یقین به اینکه آن روز از ماه رمضان است - مطابق تقیه عمل کند، شک نیست که به بعضی از

اجزا یا شرایط و یا موانعی که عدم آن در آن عمل معتبر است، اخلال وارد کرده است. پس اگر مثلاً دلیل وجوب مسح بر پوست بدن، دلیل عامی باشد که هر دو حالت اختیار و اضطرار را در بر بگیرد، به نحوی که وجوب آن به حال اختیار اختصاص نداشته باشد، مقتضای چنین دلیلی، حکم به فساد این وضو (با مسح بر کفش) و بطلان نمازی که با آن خوانده می باشد.

پس مکلف هر چند از جهت اینکه به منظور تقیه وضوی واجب را ترک کرده، معذور است، ولی این معذور بودن او تکلیفی است و مانع از فاسد شدن عمل نمی گردد و لازم است که وضو را در داخل وقت اعاده یا در خارج وقت قضا کند، مگر در صورتی که دلیل خاصی دلالت بر کفایت بودن این عمل کند و آن را صحیح بدانند؛ به نحوی که آن دلیل، حاکم بر ادله جزئیت و شرطیت و مانعیت شود.

بنابراین، اصل اولی در تمام این اعمال فساد است، مگر اینکه خلاف آن اثبات شود.

برخی گفته اند که می توان با استفاده از «حدیث رفع» برای صحت این عمل اصل ثانوی اثبات کنیم؛ چرا که این مقام داخل در قول پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي ... وَ مَا أَكْرَهُوا عَلَيْهِ وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ». با این حدیث - بنابر اینکه بگوییم احکام وضعی را نیز در بر می گیرد - جزئیت و امثال آن برداشته می شود؛ زیرا در تمام

موارد تقیه بلا اشکال اضطرار صدق می کند، بلکه در بعضی موارد آن اکراه نیز صادق است. بنابراین در موارد تقیه، اصل بر صحت عمل خواهد بود.

ولی انصاف این است که این حرف، هم از جهت صغرا و هم کبرا ایراد دارد.

ایراد در صغری :

اما عنوان «اکراه» در برخی موارد تقیه صدق نمی کند؛ زیرا در مورد اکراه باید تهدید و ترساندن وجود داشته باشد که در برخی موارد تقیه وجود ندارد؛ زیرا مخفی نگه داشتن عقیده به منظور رعایت مصالحی خاص، در مفهوم تقیه اخذ شده است و این نکته با اکراه که با علم به شیء آمیخته است، همخوانی ندارد. (۱)

و اما عنوان «اضطرار» مختص به موارد تقیه ای است که از سر ترس صادر شده، نه امثال تقیه تحبیبی یا تقیه تدبیری. پس

۱- . البته می توان گفت که با توجه به این که عنوان اکراه در یکی از ادله قرآنی تقیه (إِلَّا مَنُكَّرَةً وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ) وارد شده، می توان اکراه را این گونه تصور کرد که شخصی رابه زور (نه چون مسلمان است بلکه به انگیزه های دیگری) وادار به شرب خمر کرده اند، و او برای اینکه اسلام خود را مخفی نگه دارد، تن به این کار می دهد. (در این فرض اکراه تحقیق یافته بدون علم به مورد تقیه). بلکه اساسا تهدید و ترس از مرگ بصورت کلی در موارد تقیه وجود دارد و دلیل اعتبار آنست! و مگر در مورد عمار و مسیلمه چیزی جز اکراه بوده؟! (در اینجا تقیه تحقق یافته با علم مکره به مورد تقیه). م.

این دلیل اگر هم دلیل تمامی باشد، اخص از مدعاست. (۱)

اما ایراد در کبری.

تمامیت کبری متوقف بر آن است که حدیث رفع آثار وضعی را هم در بر بگیرد و مختص به رفع مواخذه نباشد. علاوه بر این، جزئیت و شرطیت و مانعیت - همان گونه که در جای خود بیان شده - از احکام وضعی نیست، بلکه انتزاعی عقلی است که از امر به جزء و شرط و ترک مانع، استفاده شده است.

تعجب از علامه انصاری قدس سره است که در رساله خود نوشته است که «انصاف آن است که روایت مزبور ظهور در رفع مواخذه دارد» (۲)

و دلالت آن بر مطلوب را نپذیرفته است، ولی در «فرائد» (۳) بعد از

ذکر احتمالات سه گانه در معنای حدیث گفته اند: «رفع مواخذه اظهر است، بلکه از بعضی اخبار صحیح معلوم می شود که آنچه از امت برداشته شده، خصوص مواخذه نمی باشد»، سپس روایت معروف «محاسن» (۴) در مورد اکراه بر قسَم برای طلاق و عتاق

۱- می توانیم بگوییم که در تقیه تحبیبی نیز اضطرار صادق است و آن اینکه برای حفظ وحدت امت اسلامی در شرایط آن، مضطر به رعایت حال آنها هستیم، و گرنه اگر هیچ خاصیتی نداشته باشد تقیه تحبیبی معنا ندارد. م

۲- رسائل فقهیه، ص ۷۶.

۳- فرائد الاصول، ج ۱، ص ۳۲۱.

۴- وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۶، ص ۱۳۶، ح ۱۲، باب ۱۲ از ابواب کتاب الایمان؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۲۳، ص ۲۲۶، ح: ۲۹۴۳۶ «وَعَنْ أَبِيهِ، عَنْ صِهْمَانَ بْنِ يَحْيَى، وَأَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، جَمِيعًا، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الرَّجُلِ يُشِيرُ تَكَرُّهُ عَلَى الْيَمِينِ، فَيُخْلِفُ بِالطَّلَاقِ وَالْعَتَاقِ وَصِدْقِهِ مَا يَمْلِكُ؛ أَيْلِزْمُهُ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: لَا، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوَضِعَ عَنْ أُمَّتِي مَا أَكْرَهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَمْ يُطِيقُوا وَ مَا أَخْطَأُوا».

و صدقه مایملک را ذکر کرده و آن را شاهی دانسته بر عدم اختصاص حدیث رفع به خصوص رفع مواخذه؛ مگر اینکه بگوییم در این رساله از عقیده خود برگشته اند.

ولی ما در جای خود در اصل براءت (۱) گفتیم که رفع در اینجا در

مقابل وضع است، و این وضع به معنای وضع فعل بر گردن مکلف است. گویا انجام دادن واجب و ترک حرام در عالم اعتبار بر مکلف وضع شده است و برای او سنگین است. پس آنچه وضع شده، خود افعال و تروک است، نه تکلیف وجوب و حرمت؛ بلکه تکلیف خود وضع است، نه موضوع؛ و اما موضوع علیه، خود مکلف است (تدبر جيداً). (۲)

۱- . أنوار الأصول، ج ۳، ص: ۲۹ «... فإذا كان متعلق الوضع هو الفعل فليكن متعلق الرفع أيضاً كذلك...».

۲- . توضیح اینکه: آیا در مسئله وضع، این گونه است که وجوب را وضع می کنند برای نماز (موضوع علیه)؟ یا اینکه نماز را وضع می کنند بر گردن مکلف (موضوع علیه)؟ و خود اینوضع، ایجاد تکلیف است، نه نماز که موضوع تکلیف است. به عبارت دیگر، نماز را بر گردن مکلف وضع کرد، یعنی واجب کرد. و نماز را از عهده مکلف برداشت، یعنی وجوب را برداشت. به نظر ما وضع به معنای دوم صحیح است؛ بنابراین وقتی می گوییم تکلیف را رفع کرد به این معنی نیست که وجوب را از روی نماز برداشت، بلکه به این معنا است که نماز را از دوش مکلف برداشت؛ و بدیهی است که بدنبال آن وجوبی هم در کار نخواهد بود.

بنابراین متعلق رفع نیز افعال خارجی است که در عالم اعتبار سنگینی دارد؛ پس رفع کنایه از نفی تکالیف است؛ همان گونه که وضع کنایه از تکلیف است.

نتیجه اینکه نایب فاعل در «رُفِع» یا «وُضِعَ عنه» (نه «وُضِعَ علیه» که به معنای تکلیف است) خود افعال است، و رفع آن کنایه از عدم تکلیف به آن است. بر این اساس می توان گفت: اگر به منظور تقیه مضطر به ترک مسح بر پوست شود، خود مسح بر پوست از گردن مکلف برداشته می شود، بنابراین دیگر مأمورٌ به نخواهد بود. در نتیجه خود اجزا و شرایط و ترک موانع، داخل در حدیث رفع می باشند، که به هنگام اضطرار مکلف بر ترک آنها، از عهده او رفع می شود. پس اشکالی ندارد که خود حدیث آنها را شامل شود. حدیث «محاسن» نیز موید همین معناست. و تمام کلام را به محل خود وامی گذاریم. ولی باید توجه داشت که دلالت حدیث رفع بر آنچه گفتیم، اگر تمام باشد، تنها موارد اضطرار از تقیه را در بر می گیرد، نه همه اقسام تقیه را.

خلاصه آنچه گفتیم، این است که شمول حدیث رفع بر همه موارد مسئله مشکل است.

این بود تمام آنچه در مورد تأسیس اصل در این مسئله گفتیم و نتیجه آنکه اصل اولی فساد است، مگر اینکه حدیث رفع یا دلیل خاصی از عمومات تقیه و غیر آن دلالت بر صحت کند.

آیا عموم یا اطلاقی که دلالت بر اجزا کند، وجود دارد؟

در این سخن بحثی نیست که اگر شارع مقدس امر کند که عبادتی را بر وفق تقیه انجام دهند، مجزی خواهد بود؛ مثلاً بگوید به هنگام تقیه بر روی کفش مسح کن، یا دست بسته نماز بخوان، وامثال آن. در حقیقت این کار مانند مأمور به امر اضطراری است؛ همانند نماز با تیمم. در جای خود (۱) بیان شده که اوامر اضطراری

دلالت بر اجزا می کند بدون اشکال، و اعاده آن واجب نمی باشد.

ولی در اینکه تقیه در قسمتی از وقت باشد یا در تمام وقت، همانند آن است که بگوییم اضطرار (مثل نبودن آب) در قسمتی از وقت است یا تمام وقت. پس اگر دلیل مطلقى داشته باشیم که دلالت کند بر اینکه اگر مضطر شد، عمل به تقیه جایز است، هر چند این اضطرار در بعض وقت باشد، آن عمل مجزی است؛ و چنانچه سبب تقیه در وقت از بین برود، اعاده واجب نخواهد بود.

۱- انوار الاصول، ج ۱، ص ۳۲۰.

اما اگر چنین دلیل عام یا مطلقى نداشته باشیم، اکتفا به این عمل جایز نخواهد بود، بلکه باید عذر مزبور در برگیرنده تمام وقت باشد. همان گونه که در تیمم و سایر بدل های اضطراری همین گونه حکم می کنند. و مسئله جواز و عدم جواز اقدام به عمل در اول وقت - زمانی که در اول وقت عذر دارد و امیدوار است در آخر وقت این عذر برطرف شود - نیز مبتنی بر همین مطلب است.

تمام آنچه گفتیم، مربوط به موردی است که دلیل بر جواز عمل به تقیه، بر عنوان عام «عبادت» یا در خصوص عبادت معینی مثل «نماز» وارد شده باشد. پس این دلیل در هر حال اخص - یا همانند اخص - از ادله آن عبادت خواهد بود.

اما اگر امر به تقیه نه بر عنوان «عبادت»، بلکه بر عنوان عام دیگری وارد شده باشد مانند این سخن که «التقیه فی کل ما یضطر الیه الإنسان»، چنین امری دلالت بر اجزا ندارد و تحت ادله اوامر اضطراری داخل نمی شود، و نهایت چیزی که از آن استفاده می شود این است که عمل بر طبق تقیه جایز است؛ هر چند موجب ارتکاب عملی شود که بالذات حرام است. پس همانند دلیلی می شود که می گوید «هر آنچه خداوند حرام کرده، برای کسی که مضطر باشد، حلال کرده است».^(۱) این دلیل تنها بر حکم تکلیفی، و جواز عمل به

۱- «وَأَيُّ شَيْءٍ مِّمَّا حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا وَقَدْ أَحَلَّهُ لِمَنْ اضْطُرَّ إِلَيْهِ».

هنگام ضرورت دلالت دارد و هیچ دلالتی بر حکم وضعی از جهت صحت و فساد ندارد.

شیخ انصاری قدس سره در اینجا سخنی دارد که خالی از نظر نیست. ایشان در رساله ای که در این زمینه نوشته، آورده است :

لازم است ادله اجزا و شرایطی که به منظور تقیه نمی توان به آنها عمل کرد، ملاحظه شود. اگر آن ادله به طور مطلق اقتضای جزء بودن یا شرط بودن را دارد (یعنی هم در حال اختیار و هم در حال اضطرار)، لازمه اش این است که وقتی نتوان جزء یا شرط را محقق کرد، حکم به سقوط امر از مکلف کنیم؛ هر چند این عدم توانایی بر ایجاد جزء یا شرط در تمام وقت ادامه داشته باشد؛ مانند اینکه در تمام وقت نتواند نماز به جا آورد، مگر با وضوی بانبید. تا آنجا که می فرماید: پس چنین شخصی مانند فاقد الطهورین می باشد.

اما اگر اقتضای جزء بودن یا شرط بودن در آن ادله، مشروط به توانایی است (یعنی اگر مثلاً در حال اضطرار نتواند آن جزء یا شرط را محقق کند، جزئیت و شرطیت آن ساقط می شود)، جزو مسئله صاحبان عذر می شود، در اینکه اگر عذر تمام وقت را در بر بگیرد، اصل امر ساقط نمی شود؛ و اگر در جزء وقت باشد، داخل در مسئله جواز و عدم جواز «بدار» (اقدام به انجام عمل در

اول وقت) می باشد. (این بود خلاصه کلام شیخ)^(۱)

حق این است که بگوییم: در اینجا باید ادله جواز تقیه را ملاحظه کنیم، پس اگر ناظر به عبادات باشد، حاکم بر ادله عبادات خواهد بود و نسبت بین آن دو را ملاحظه نمی کنند؛ و مانند اوامر اضطراری است که در اجزا و شرایط عبادت وارد شده است.

اما اگر این گونه نباشد، بلکه دلالت بر جواز تقیه بطور مطلق داشته باشد، پس دلالتی بر اجزا ندارد. بله، اگر در ادله اجزا و شرایط، قصوری باشد مثل اینکه آن ادله مختص به حال اختیار باشد، عمل مجزی خواهد بود؛ چرا که در این هنگام جزء و شرط ساقط می شود. اما اگر مطلق باشد، کما اینکه غالباً این گونه است، اجزاء و جهی نخواهد داشت.

پس تبیین این مطلب باز می گردد به اختلافات ادله تقیه و ملاحظه حال آنها و اینکه کدام یک از این دو قسم است؛ و همچنین بر می گردد به ملاحظه ادله خاص که در این باب وارد شده و ملاحظه حدود و خصوصیات آنها. پس می گوییم:

روایات دلالت کننده بر اجزا

۱. مرحوم کلینی قدس سره در «کافی» از ابی عمر اعجمی، از امام

۱- رسائل فقهیه، ص ۷۸.

صادق علیه السلام در حدیثی روایت کرده است که: تقیه در همه چیز هست، مگر در نبیذ و مسح بر کفش. (۱)

این حدیث دلیل عامی است که - به قرینه استثنای مسح بر کفش - عبادات را نیز در برمی گیرد؛ زیرا چیزی را خارج کرده که اگر استثناء نکرده بود، داخل در عموم حکم بود. پس شاهد بر این است که عام به عموم خود ناظر بر اعمال عبادی که از روی تقیه صادر می شود نیز می باشد. ولی سند حدیث ضعیف است؛ چرا که «ابی عمر اعجمی» مجهول است و اسم او شناخته شده نیست و گویا در غیر از این باب از او هیچ روایتی نقل نشده است.

۲. در «کافی» با سند صحیح، از زراره روایت کرده که گفت: با حضرت در باره مسح بر کفش از روی تقیه صحبت کردم. حضرت فرمودند: سه چیز است که در آن از احدی تقیه نمی کنم: نوشیدن مسکر، مسح بر کفش، و متعه حج. (۲)

مفهوم این حدیث این است که در غیر این سه مورد، در عبادات نیز تقیه جایز است؛ و از آنجا که دو مورد آن از عبادات است، دلالت می کند بر اینکه تقیه در غیر آن به طور مطلق - حتی در عبادات - جریان دارد؛ پس ناظر به عبادات نیز می باشد. بنابراین مقصود

۱- . مراجعه شود به پاورقی ۱ و ۲ صفحه ۱۰۷.

۲- . مراجعه شود به پاورقی ۳ و ۴ صفحه ۱۰۷.

ثابت می شود که همان به دست آوردن عمومی است که بر امر به تقیه حتی در عبادات دلالت داشته باشد، تا از آن اجزا کشف شود.

در باب تقیه حرام، معنای استثنای این سه مورد را گفتیم و گفتیم که معنای استنباط زراره از اختصاص این سه مورد به امام علیه السلام چیست و اینکه این استنباط صحیح نبوده و با احادیث دیگر مخالف است. به آنجا مراجعه فرمایید. (۱)

۳. در «خصال» با سند خودش، از علی علیه السلام در حدیث اربعماه آمده که حضرت فرمودند: در نوشیدن مسکرو مسح بر کفش تقیه نیست. (۲)

دلالت این حدیث از نظر مفهوم و غیر آن مانند حدیث سابق است.

۴. صاحب «وسائل»، در ابواب اقسام حج، از درست واسطی، از محمد بن فضل هاشمی روایت کرده که گفت: با برادرانم بر امام صادق علیه السلام وارد شدیم و عرض کردیم که ما قصد حج داریم و بعضی از ما ضروره ایم. (۳) حضرت فرمودند: حج تمتع به جا آور.

۱- . مراجعه شود به صفحه ۱۱۲.

۲- . مراجعه شود به پاورقی ۱ و ۲، صفحه ۱۱۲.

۳- . ضروره، در لغت در اصل به معنای (من اصر علی ترک نکاح النساء) است؛ و می گویند «ه» در ضروره به معنای تاکید است (مانند علامه)، و علامت تانیث نیست. در مورد حج همکسی که هنوز آن را بجا نیاورده است و عمل حج را ترک کرده است ضروره نامیده می شود.

سپس فرمود: ما در مورد تمتع به عمره برای حج، و اجتناب از مسکر، و مسح بر کفش، از احدی تقيه نمی کنیم. معنای آن این است که بر کفش مسح نمی کنیم. (۱)

این روایات نیز دلالت یا اشعار بر جواز تقيه در غیر این سه مورد دارد.

۵. صاحب «وسائل»، از سماعه روایت کرده که گفت: درباره مردی سوال کردم که مشغول نماز بوده و امام (جماعت) وارد شده؛ در حالی که این شخص یک رکعت از نماز واجب را خوانده. حضرت فرمودند: اگر آن امام، امام عادل است، یک رکعت دیگر بخواند و نماز را تمام کند و آن را نماز مستحبی قرار دهد و داخل در نماز امام شود و ادامه دهد. اما اگر امام عادل نیست، همان نماز خود را ادامه دهد و رکعت دیگر را بخواند و به قدر گفتن «أشهد أن

لا إله إلا الله وحده لا شريك له، و أشهد أن محمداً عبده و رسوله» بنشینند، سپس نمازش را به قدری که توان دارد، با امام به پایان

۱- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۸، ص ۱۷۳، ح ۵، باب ۳ از ابواب اقسام حج؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۱، ص ۲۴۱، ح ۱۴۶۸۶: «وَعَنْهُ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُؤَيْدٍ، عِنْدَ رُسْتِ الْوَاسِطِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فَضْلِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ مَعَ إِخْوَتِي عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقُلْنَا لَهُ: إِنَّا نُرِيدُ الْحَجَّ، وَبَعْضُنَا صِدْرُورَةٌ؛ فَقَالَ: عَلَيْكَ بِالتَّمَتُّعِ. ثُمَّ قَالَ: إِنَّا لَا نَتَّقِي أَحَدًا بِالتَّمَتُّعِ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ، وَاجْتِنَابِ الْمُسْكِرِ، وَ الْمَسْحِ عَلَى الْخُفَيْنِ. مَعْنَاهُ أَنَّا لَا نَمَسُحُ».

برساند؛ چرا که تقیه واسع است، و چیزی از تقیه نیست مگر آنکه صاحبش بر انجام آن مأجور خواهد بود، ان شاء الله. (۱)

این روایت از نظر دلالت بر جواز تقیه در عبادات و اکتفا به آن

- همان گونه که در اوامر اضطراری مثل تیمم و امثال آن آمده - از قوی ترین روایات است. از این سه روایت می توان حکم خصوص عبادات را استفاده کرد.

اما روایاتی که دلالت بر عنوان عامی دارد و عبادات نیز تحت آن - بواسطه عموم و اطلاق - داخل است، فراوان است؛ از جمله:

۶. در «کافی» از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: تقیه در تمام ضرورت هاست، و صاحب آن به آن داناتر است، هنگامی که در آن قرار می گیرد. (۲)

۱- . وسائل الشیعه (اسلامیه)، ج ۵، ص ۴۵۸، ح ۲، باب ۵۶ از ابواب صلاه الجماعه؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۸، ص ۴۰۵، ح ۱۱۰۲۷: «وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ كَانَ يُصَلِّي، فَخَرَجَ الْإِمَامُ وَقَدْ صَلَّى الرَّجُلُ رُكْعَةً مِنْ صَلَاةٍ فَرِيضَةٍ؛ قَالَ: إِنْ كَانَ إِمَامًا عَدْلًا، فَلْيُصَلِّ أُخْرَى، وَيَنْصَرِفْ، وَيَجْعَلُهُمَا تَطَوُّعًا، وَ لِيَدْخُلَ مَعَ الْإِمَامِ فِي صَلَاتِهِ كَمَا هُوَ؛ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ إِمَامًا عَدْلًا، فَلْيَتَّبِعْ عَلِيَّ صَلَاتِهِ كَمَا هُوَ وَ يُصَلِّي رُكْعَةً أُخْرَى وَ يَجْلِسُ قَدْرَ مَا يَقُولُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ؛ ثُمَّ لِيَتِمَّ صَلَاتَهُ مَعَهُ عَلَى مَا اسْتَطَاعَ؛ فَإِنَّ التَّقِيَةَ وَاسِعَةٌ، وَ لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ التَّقِيَةِ إِلَّا وَ صَاحِبُهَا مَأْجُورٌ عَلَيْهَا، إِنْ شَاءَ اللَّهُ.»

۲- . مراجعه شود به پاورقی ۱، صفحه ۱۱۴ و ۱۱۵.

۷. در «کافی» از زراره، و محمد بن مسلم، و غیر این دو روایت کرده که گفتند: از امام باقر علیه السلام شنیدیم که می فرمود: تقیه در همه چیزهایی است که فرزند آدم به آن مضطر می شود؛ پس خدا آن را برای او حلال گردانیده. (۱)

۸. در «محاسن» از عمر بن یحیی بن سالم (یا معمر بن یحیی)، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: تقیه در تمام موارد ضرورت است. (۲)

۹. مسعده بن صدقه، در حدیثی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: هر آنچه مومنین در جمع آنها از روی تقیه انجام می دهند و منجر به فساد در دین نمی شود، جایز است. (۳)

این روایات چهارگانه دلالت دارد بر اینکه تقیه در تمام موارد اضطرار جاری می شود؛ و هر چند ظاهر آنها جواز از حیث حکم تکلیفی، و جواز در مقابل حرمت موجود در شیء - به عنوان اولی آن - است، ولی عموم آنها دلالت می کند بر اینکه در عبادات نیز جریان دارد، خصوصاً که تقیه در عبادات از ظاهرترین مصادیق و شدیدترین و بیشترین موارد ابتلای به آن است.

و جواز تکلیفی به انجام دادن عبادت به نحو تقیه - به منظور دفع

۱- . مراجعه شود به پاورقی ۲ و ۳ صفحه ۱۱۵.

۲- . مراجعه شود به پاورقی ۴ و ۵، صفحه ۱۱۵.

۳- . مراجعه شود به پاورقی ۱، صفحه ۹۸ و ۹۹.

ضرری که بر ترک تقیه مترتب است - هر چند منافاتی با وجوب اعاده آن در وقت یا خارج وقت - زمانی که عذر بر طرف شود - ندارد، ولی این امری است که نیاز به بیان و توجیه برای غالب مردم دارد، و سکوت این عمومات و بقیه ادله وجوب تقیه - یا جواز آن در موارد مربوط - از اشاره به وجوب قضا یا اعاده، موجب اطمینان به جواز اکتفا به آنچه از روی تقیه انجام شده می شود، حتی اگر عمومات گذشته نیز وجود نمی داشت.

نتیجه اینکه این روایات مطلق و روایات گذشته، بعد از آنکه دست به دست هم دادند، یک اصل عام برای ما تأسیس می نمایند و آن هم جواز اکتفا به عباداتی است که از روی تقیه و در موارد آن انجام شده است؛ همانند آنچه در اوامرواقعی اضطرابی وجود دارد.

روایات دیگری نیز در ابواب نماز و غیر آن وجود دارد و دلالت یا اشاره دارد بر صحت عمل از روی تقیه در آن موارد خاص. و مجموعه اینها کفایت می کند برای اثبات آنچه مادرپی آن هستیم که عبارت است از صحت عبادات در حال تقیه بدون نیاز به اعاده و قضا.

در اینجا مسئله مهمی وجود دارد که تتمه همین این مسئله به حساب می آید، ولی ما به جهت اهتمام بیشتر به آن آنرا در بحث مستقلی مطرح می کنیم؛ و آن هم حکم اکتفا به نمازی است که از باب تحبیب و به منظور حفظ وحدت با اهل تسنن اقامه می شود.

حکم نماز با اهل تسنن از باب تحبیب و حفظ وحدت

هیچ اشکالی و حرفی وجود ندارد که نماز پشت سر اهل تسنن به هنگام ترس جایز است، و می توان به همان نماز اکتفا نمود. ولی اینکه آیا واجب است ملاحظه کنیم چاره دیگری وجود دارد تا بتوان نماز را در زمان یا مکان دیگری انجام داد یا نه؟ محل بحث است، که در تنبیهات تقیه (تنبیه اول) به زودی خواهد آمد.

ولی اکنون بحث در این است که آیا در هنگامی که ترسی وجود ندارد هم می توان پشت سر آنها نماز خواند؟ مثلاً از باب حسن معاشرت با آنها و ابراز دوستی به آنها؛ همان گونه که در زمان ما غالباً این گونه است، خصوصاً در مراسم حج؛ چرا که عدم حضور در جماعت آنها چیزی نیست که از آن خوف بر جان و مال و آبرو داشته باشیم، ولی همراه شدن با آنها در نمازشان با برادری اسلامی موافق تروبه حسن معاشرت نزدیک تراست (که ظاهر گروه زیادی از روایات، رجحان این فعل است و موکداً به آن ترغیب شده است، و بلکه شاید بتوان گفت که این مضمون در روایات در حدّ تواتر است).

و آیا می تواند نیت اقتدا به جماعت کند؟ یا نیت فرادا کند و تا جایی که می تواند پیش خودش بخواند و کارهایی را که شخص فرادا انجام می دهد انجام دهد، ولی افعال را به همراه آنها انجام دهد تا غرض مزبور حاصل شود؟

سپس اگر قائل شویم به اینکه به آنها اقتدا کند، آیا به همان نماز اکتفا کند یا اینکه باید قبل یا بعد از آن نماز، نمازی مطابق مذهب خودش به جا آورد؟

و اگر بگوییم که نیت اقتدا نکند، بلکه نماز فرادا بخواند، آیا اگر در این صورت به بعضی از اجزا و شرایط نماز به خاطر حفظ ظاهر جماعت اخلال وارد شد، می تواند به آن اکتفا کند؟ یا تنها در صورتی می تواند به آن اکتفا کند که همه اجزا و شرایط را رعایت کرده باشد؟

قبل از هر چیز باید اخبار وارد شده در مورد این مسئله را که در ابواب جماعت پراکنده است، بیاوریم و از میان تمام آنها رأی حق را کشف کنیم:

روایات دلالت کننده بر صحت

۱. مرحوم صدوق قدس سره در «فقیه» (۱) از زید شحام، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: ای زید، با مردم به شیوه خودشان رفتار کنید، در مساجد شان نماز بخوانید، بیمارانشان را عیادت کنید، در تشییع جنازه هایشان حضور یابید، و اگر توانستید که امام جماعت و یا موذن آنها باشید، انجام دهید؛ چرا که وقتی شما این گونه عمل کنید، می گویند اینها پیروان جعفرند، خدا جعفر را رحمت کند! چه

نیکو یارانش را مودب کرده است. و اگر این کارها را نکنید، می گویند اینها پیروان جعفرند، خدا به حساب جعفر برسد! چه بد یارانش را تربیت کرده است. (۱)

شک نیست که منظور از نماز در مساجد آنها، نماز با آنها و با جماعت آنهاست، نه نماز فرادا در مساجدی که در آن اجتماع می کنند. اما دلالت روایت بر جواز اکتفا به آن نماز، تنها با اطلاق مقامی (۲) اثبات می شود. ولی ممکن است بگوییم در مقام بیان این مطلب نبوده است.

۲. مرحوم صدوق قدس سره (۳) از حماد، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر کس با آنها در صف اول نماز بخواند، همانند کسی است

۱- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۵، ص ۴۷۷، ح ۱، باب ۷۵ از ابواب صلاه الجماعه؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۸، ص ۴۳۰، ح ۱۱۰۹۲: «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، بِإِسْنَادِهِ، عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ، عَنْ أَبِي عَدِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: يَا زَيْدُ، خَالِقُوا النَّاسَ بِأَخْلَاقِهِمْ، صِلُوا فِيمَا سَاجِدِهِمْ، وَعُودُوا مَرْضَاهُمْ، وَاشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ، وَإِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَكُونُوا الْأَيْمَةَ وَالْمُؤَذِّنِينَ فَافْعَلُوا، فَإِنَّكُمْ إِذَا فَعَلْتُمْ ذَلِكَ، قَالُوا هَؤُلَاءِ الْجَعْفَرِيُّ، رَحِمَ اللَّهُ جَعْفَرًا، مَا كَانُوا أَحْسَنَ مَا يُؤَدَّبُ أَصْحَابَهُ؛ وَإِذَا تَرَكْتُمْ ذَلِكَ، قَالُوا هَؤُلَاءِ الْجَعْفَرِيُّ، فَعَلَ اللَّهُ بِجَعْفَرٍ، مَا كَانُوا سَوْأَ مَا يُؤَدَّبُ أَصْحَابَهُ».

۲- . اطلاق مقامی، در برابر اطلاق لفظی است، و معنای آن اینست که اگر متکلم در مقام بیان قید یا جزء و یا شرط حکمی باشد و با این وجود تصریح به آنها نکند، دلیل بر آنست که حکم مزبور دارای آن قید و جزء و شرط نیست.

۳- . من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۳۸۲.

که پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله در صف اول نماز گزارده باشد. (۱)

۳. در «کافی» (۲) از حلبی، از امام صادق علیه السلام آورده که فرمودند: هر

کس با آنها در صف اول نماز بگزارد، مانند کسی است که پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز خوانده است. (۳)

۴. مرحوم شیخ قدس سره در «تهذیب» (۴) از اسحاق بن عمار روایت کرده

که گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای اسحاق، آیا با اینها در مسجد نماز می خوانی؟ گفتم: بله. فرمود: با اینها

نماز بخوان! همانا نماز گزار با اینها در صف اول، همانند کسی است که در راه خدا شمشیر می کشد. (۵)

۱- . وسائل الشیعه (اسلامیه)، ج ۵، ص ۳۸۱، ح ۱، باب ۵ از ابواب صلاه الجماعه؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۸، ص ۲۹۹، ح ۱۰۷۱۷: «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، بِإِسْنَادِهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ صَلَّى مَعَهُمْ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ، كَأَنَّكُمْ صَلَّى خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ».

۲- . الکافی (اسلامیه)، ج ۳، ص ۳۸۰؛ (دار الحدیث)، ج ۶، ص ۳۴۰.

۳- . وسائل الشیعه (اسلامیه)، ج ۵، ص ۳۸۱، ح ۴، باب ۵ از ابواب صلاه الجماعه؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۸، ص ۳۰۰، ح ۱۰۷۲۰: «وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَمَّا بَنِي أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ صَلَّى مَعَهُمْ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ، كَانَ كَمَنْ صَلَّى خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ».

۴- . تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۲۷۷.

۵- . وسائل الشیعه (اسلامیه)، ج ۵، ص ۳۸۲، ح ۷، باب ۵ از ابواب صلاه الجماعه؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۸، ص ۳۰۱، ح ۱۰۷۲۳: «وَعَنْهُ، عَنِ الْبُرْقِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ الْمُنْثَرِيِّ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا إِسْحَاقُ، أَتُصَلِّي مَعَهُمْ فِي الْمَسْجِدِ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: صَلِّ مَعَهُمْ، فَإِنَّ الْمُصَلِّيَ مَعَهُمْ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ كَالشَّاهِرِ سَيْفِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ».

ظاهر این سه حدیث که مضمونی شبیه به هم دارند، این است که نماز با آنها با نیت اقتدا به آنها رجحان دارد، و نیز ظاهرشان دلالت دارد بر اینکه به همان نماز می توان اکتفا کرد و اعاده لازم نیست؛ مگر دلیلی از خارج بر وجوب اعاده دلالت کند.

نتیجه اینکه اگر ما باشیم و این روایات، حکم می کنیم که نماز گزاردن با آنها و نیت اقتدا کردن جایز است، و می توان به آن نماز اکتفا کرد، هر چند مخالف مذهب ما باشد.

وجه تشبیه چنین نمازی به نماز پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله از جهت اثر این نماز در عزت و شوکت مسلمین و شکستن پشت دشمنان است و به همین جهت، به کسی که در راه خدا شمشیر کشیده، تشبیه شده است. ولی در مقابل ادعا شده است که امثال این ظهورها با آنچه فقها پذیرفته اند، مخالفت دارد که ما این ادعا را *إن شاء الله* در کلام صاحب حدائق به زودی خواهیم گفت.

۵. در «محاسن»^(۱) از عبد الله بن سنان روایت کرده که گفت: از

۱- . المحاسن، ج ۱، ص ۱۸.

امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: شما را به تقوای خدا عزّ و جلّ سفارش می کنم و اینکه مردم را بر خودتان مسلط نکنید که خوار خواهید شد. خداوند تبارک و تعالی در کتابش می فرماید: (وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا)؛ (۱) (به مردم سخن نیکو بگویید). سپس فرمود: از بیمارانشان

عیادت کنید، و در تشییع جنازه هایشان شرکت کنید، و به نفع و ضررشان شهادت بدهید، و با آنها در مساجدشان نماز بگذارید» (۲).

۶. علی بن جعفر، در کتاب خود از برادرش، موسی بن جعفر، روایت کرده که فرمود: امام حسن و امام حسین علیهما السلام پشت سر مروان (۳) نماز می خواندند و ما با ایشان نماز می گزاردیم (۴).

۱- . سوره بقره (۲)، آیه ۸۳.

۲- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۵، ص ۳۸۲، ح ۸، باب ۵ از ابواب صلاه الجماعه؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۸، ص ۳۰۱، ح ۱۰۷۲۴: «أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَدِيْدٍ اللّٰهُ الْبُرْقِيُّ، فِي الْمَخَاسِنِ» عَنِ ابْنِ مَجْبُوبٍ، عَنْ عَدِيْدِ اللّٰهِ بْنِ سَيِّدَانٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَدِيْدٍ اللّٰهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: أَوْصِيَتْكُمْ بِتَقْوَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَ لَا تَحْمِلُوا النَّاسَ عَلَيَّ أَكْتَفِكُمْ، فَتَدْلُوا؛ إِنَّ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا»؛ ثُمَّ قَالَ: عُودُوا مَرْضَاهُمْ، وَ اشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ، وَ اشْهَدُوا لَهُمْ وَ عَلَيْهِمْ، وَ صَلُّوا مَعَهُمْ فِي مَسَاجِدِهِمْ؛ الْحَدِيثُ».

۳- . مروان، فرزند حکم بن ابی العاص بن امیه است. مادرش آمنه دختر علقمه بن امیه کنانیاست و کنیه وی ابو عبد الملك است. داماد عثمان و سرسلسله بنی مروان و اولین خلیفه از نسل «بنی حکم» که مروانیان به او منسوبند. او از چهره های پست و پلید تاریخ است. پدرش، ابی العاص بن امیه، از استهزاء کنندگان پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله است که مطرود آن حضرت نیز بود. ابن نجیب از طریق جبیر بن مطعم نقل کرده است: ما همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که حکم بن ابی العاص عبور کرد، پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وَيْلٌ لِأُمَّتِي مِمَّا فِي صَلْبِ هَذَا» (وای بر امت من از آنچه در صلب این است). حاکم در «مستدرک» از طریق عبد الرحمن بن عوف این روایت را نقل کرده: که در مدینه برای هیچ کس کودکمی متولد نمی شد مگر اینکه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می آوردند، و حضرت برای او دعا می فرمود، پس مروان حکم را نزد حضرت آوردند؛ حضرت فرمود: «هُوَ الْوَزْغُ ابْنُ الْوَزْغِ، الْمَلْعُونُ ابْنُ الْمَلْعُونِ» (او وزغ فرزند وزغ و ملعون فرزند ملعون است). امیرالمومنین علیه السلام در باره مروان می گوید: «او رایت گمراهی را پس از آنکه موهای شقیقه اش سپید شود می افرازد، و او در حکومت کوتاهی است همچون لیسیدن سگ بینی خود را». چون معاویه به خلافت رسید نخست مروان را به امیری مدینه گماشت، و سپس امارت مکه و طائف را به او سپرد و بعد او را از امیری عزل کرد. در طی حکومت خود در مدینه بدترین ناسزاهای بر سر منبر به علی بن ابی طالب علیه السلام می داد و می گفت: کار بنی امیه و پایه های حکومت ما جز با سب علی علیه السلام و لعن و کوبیدن او، محکم و استوار نشود!!

۴- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۵، ص ۳۸۳، ح ۹، باب ۵ از ابواب صلاه الجماعه؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۸، ص ۳۰۱، ح ۱۰۷۲۵: «عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ، فِي كِتَابِهِ، عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: صَيَّمْتُ حَسَنًا وَ حُسَيْنًا خَلْفَ مَرْوَانَ، وَ نَحْنُ نُصَلِّي مَعَهُمْ».

۷. احمد بن محمد بن عیسی، در «نوادیر» از سماعه روایت کرده که گفت: از حضرت درباره ازدواج با آنها و نماز خواندن پشت سرشان سوال کردم، فرمود: این امر شدیدی است که توان آن را ندارید. رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنها ازدواج کرد و علی علیه السلام پشت سرشان نماز خواند. (۱)

۱- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۵، ص ۳۸۳، ح ۱۰، باب ۵ از ابواب صلاه الجماعه؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۸، ص ۳۰۱، ح ۱۰۷۲۶: «أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، فِي «نَوَادِرِهِ» عَنِ عَثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنِ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ مُنَاكَحَتِهِمْ وَالصَّلَاةِ خَلْفَهُمْ؟ فَقَالَ: هَذَا أَمْرٌ شَدِيدٌ، لَنْ تَسْتَطِيعُوا ذَاكَ؛ قَدْ أَنْكَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَصَلَّى عَلَيَّ وَرَاءَهُمْ».

ظاهر این سه روایت نیز دلالت دارد بر جواز نماز با آنها از باب تحییب و حفظ وحدت امت و امثال آن (البته ممکن است روایت علی بن جعفر، مربوط به حال ترس بر جان و امثال آن باشد). همچنین ظاهر آنها بر جواز اقتدا و اکتفا به آن نماز دلالت دارد. و عطف نماز به ازدواج دلیل دیگری است بر اینکه مراد خواندن نماز واجب واقعی با آنها و اکتفا به آن است.

همان گونه که سخن حضرت که فرمود: این امر شدیدی است که توان آن را ندارید، به همین معنا اشاره دارد؛ زیرا اگر منظور ادای نماز فرادا و تظاهر به جماعت بدون قصد جماعت بود، یا منظور خواندن نماز و اعاده آن بعد یا قبل از نماز جماعت بود، امر شدیدی نبود که توان آن را نداشته باشند، بلکه از امور آسانی می شد که در توان همه بود.

۸. مرحوم صدوق قدس سره (۱) به صورت مرسل روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: زمانی که با آنها نماز می گزاری، به عدد کسانی

۱- من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۰۷.

که با تو مخالف اند، از گناهان تو آمرزیده می شود. (۱)

دلالت این حدیث بر اصل جواز معلوم است، ولی از جهت اکتفا به آن نماز، و درصدد بیان بودن آن از این جهت، محل تأمل است.

روایات دلالت کننده بر بطلان، راه جمع بین روایات

در مقابل، از بسیاری از روایات باب ۶ از ابواب جماعت، ظاهر می شود که آن نمازها به حساب نمی آید، بلکه باید قبل یا بعد از آن نماز خود را بخواند و آن را نماز واجب قرار دهد؛ و آن نمازی که با

آنها خوانده، یا مستحبی است و یا اینکه به جهت تقیه تحبیبی یا خوفی آن نیز واجب خواهد بود.

برخی از این روایات را در ذیل می آوریم :

۱. مرحوم صدوق قدس سره در «فقیه» (۲) از عمر بن یزید، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: هیچ یک از شما نیست که نماز واجب را در وقتش بخواند و سپس از باب تقیه با آنها نماز گزارد، در حالی که وضو دارد، مگر اینکه خداوند به سبب آن ۲۵ درجه

۱- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۵، ص ۳۸۱، ح ۲، باب ۵ از ابواب صلاه الجماعه؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۸، ص ۲۹۹، ح ۱۰۷۱۸: «قَالَ: وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا صَلَّيْتُمْ مَعَهُمْ غُفِرَ لَكَ بِعَدَدِ مَنْ خَالَفَكَ».

۲- . من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۳۸۲.

برای او می نویسد؛ پس به این کار رغبت داشته باشید. (۱)

اگر اقتدا به آنها جایز بود، ترغیب به نماز فرادا قبل از آن در خانه وجهی نداشت. پس این ترغیب دلیل بر این است که اکتفا به آن نماز جایز نیست؛ مگر اینکه بگوییم این نحو از جمع مستحب است و در حدیث دلالتی بر وجوب این کار نیست. پس منافاتی با جواز اقتدا به آنها در نمازها شان - هر چند تحبیبی هم باشد - ندارد؛ ولی چنین حملی بعید به نظر می رسد.

۲. مرحوم صدوق قدس سره از عبد الله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: هیچ بنده ای نیست که در وقت نماز بخواند، و پس از فراغت از نماز در جماعت اینها حاضر شود و با آنها نماز بخواند، در حالی که وضو دارد، مگر اینکه خداوند برای او ۲۵ درجه می نویسد. (۲)

۱- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۵، ص ۳۸۳، ح ۱، باب ۶ از ابواب صلاه الجماعه؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۸، ص ۳۰۲، ح ۱۰۷۲۸: «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، بِإِسْنَادِهِ، عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: مَا مِنْكُمْ أَحَدٌ يُصَلِّي صَلَاةً فَرِيضَةً فَيُوقِفُهَا، ثُمَّ يُصَلِّي مَعَهُمْ صَلَاةً تَقِيَّةً وَهُوَ مُتَوَضِّئٌ، إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِهَا خَمْسًا وَعِشْرِينَ دَرَجَةً؛ فَارْغَبُوا فِي ذَلِكَ».

۲- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۵، ص ۳۸۳، ح ۲، باب ۶ از ابواب صلاه الجماعه؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۸، ص ۳۰۲، ح ۱۰۷۲۹: «وَإِسْنَادِهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: مَا مِنْ عَبْدٍ يُصَلِّي فِي الْوَقْتِ وَيَفْرُغُ، ثُمَّ يَأْتِيهِمْ وَيُصَلِّي مَعَهُمْ، وَهُوَ عَلَى وَضوءٍ، إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ خَمْسًا وَعِشْرِينَ دَرَجَةً».

۳. مرحوم صدوق قدس سره از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: نزدیک خانه من مسجدی است که در آن گروهی مخالف و معاند هستند که عصرها برای نماز می آیند. پس من نماز عصر را می خوانم، سپس می روم و با آنها نماز می گزارم. امام فرمود: آیا رضایت نداری که برای تو ۲۴ نماز حساب شود. (۱)

۴. مرحوم شیخ قدس سره (۲) از نشیط بن صالح، از ابی الحسن الاول امام

کاظم علیه السلام روایت کرده که گفت: به حضرت عرض کردم. برخی از ما (شیعیان) نمازشان را درون خانه با درهای بسته می خوانند، سپس بیرون می روند و با همسایگانشان نماز می گزارند، آیا آن نمازی که فرادا در خانه به تنهایی خوانده اند، جماعت حساب می شود؟ حضرت فرمودند: برای آن نمازی که در خانه اش خوانده، خداوند دو برابر اجر جماعت را به او می دهد و پنجاه درجه برای او خواهد بود؛ و برای آن نمازی که با همسایگانش خوانده، اجر کسی را

۱- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۵، ص ۳۸۳، ح ۳، باب ۶ از ابواب صلاه الجماعه؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۸، ص ۳۰۲، ح ۱۰۷۳۰: «وَعَنْهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لَهُ أَيْضًا: إِنَّ عَلَى بَابِي مَسْجِدًا يَكُونُ فِيهِ قَوْمٌ مُخَالِفُونَ مُعَانِدُونَ، فَهُمْ يُمَسُونَ فِي الصَّلَاةِ، فَأَنَا أُصَلِّي الْعَصْرَ، ثُمَّ أَخْرُجُ فَأُصَلِّي مَعَهُمْ؛ فَقَالَ: أَمَا تَرْضَى أَنْ تُحْسَبَ لَكَ بِأَرْبَعِ عَشْرِينَ صَلَاةً».

۲- . تهذيب الأحكام، ج ۳، ص ۲۷۳.

می نویسد که پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز خوانده؛ و هر گاه با آنها داخل نمازشان می شود، گناهانش را بر آنها می گذارد و با حسنات آنها خارج می شود. (۱)

آنچه از این روایت معلوم می شود، این است که حضرت با جوابی که به او داده اند فعل او را که دو نماز خوانده، امضا و اعلام کرده اند که برای هر یک از آنها اجری خواهد گرفت. پس اگر اکتفا به نماز مخالف یا معاند جایز بود، نیازی به این کار نبود، خصوصاً اینکه او در چنان شدتی بوده که به هنگام نماز فرادا درب خانه اش را می بسته! البته ممکن است بگوییم که مراد حضرت این بوده که اکتفا به هر یک از آن دو نماز جایز است، با این فرق که صورت اول دو برابر اجر جماعت را دارد و دومی ثواب کسی را دارد که پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز خوانده باشد.

۱- وسائل الشیعه (اسلامیه)، ج ۵، ص ۳۸۴، ح ۶، باب ۶ از ابواب صلاه الجماعه؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۸، ص ۳۰۳، ح ۱۰۷۳۳: «و یأسیناده، عن مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ نَسِيْبِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: الرَّجُلُ مِمَّا يُصَلِّي صِلَاتَهُ فِي جَوْفِ بَيْتِهِ مُغْلَقًا عَلَيْهِ بَابُهُ، ثُمَّ يَخْرُجُ جَفِيصًا مَعَ جِيرَتِهِ، تَكُونُ صَلَاتُهُ تِلْكَ وَخِيْدَهُ فِي بَيْتِهِ جَمَاعَةً؟ فَقَالَ: الَّذِي يُصَلِّي فِي بَيْتِهِ ضَاعَفَهُ اللَّهُ لَهُ ضِعْفَ عَفَى أَجْرِ الْجَمَاعَةِ، تَكُونُ لَهُ خَمْسِينَ دَرَجَةً؛ وَ الَّذِي يُصَلِّي مَعَ جِيرَتَيْهِ كَتَبَ لَهُمْ أَجْرَ مَنْ خَلَفَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ يَدْخُلُ مَعَهُمْ فِي صَلَاتِهِمْ، فَيَخْلُفُ عَلَيْهِمْ دُنُوبَهُ، وَ يَخْرُجُ بِحَسَنَاتِهِمْ».

روایات دیگری نیز دال بر این معنا وجود دارد. این روایات غیر از روایات فراوانی است که دلالت دارد بر عدم جواز نماز پشت سر مخالف و معاند و غیر این دو، که در ابواب ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ وارد شده است. (۱)

شاید وجه جمع بین مجموع این روایات و روایات گروه اول - که با اطلاق دلالت بر جواز اقتدا به آنها و داخل شدن در جماعتشان

۱- از هر یک از ابواب مذکور یک حدیث بعنوان نمونه ذکر می کنیم: وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۵، ص ۳۸۹، ح ۳، باب ۱۰ از ابواب صلاه الجماعه؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۸، ص ۳۰۹، ح: ۱۰۷۵۱ «و بِإِسْنَادِهِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عِنَالنَّضْرِ، عَنِ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ، عَنِ ابْنِ مُسَدِّكَانَ، عَنِ إِسْمَاعِيلَ الْجُعْفِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رَجُلٌ يُحِبُّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ لَا يَتَّبِرُ مِنْ عِدُوِّهِ، وَ يَقُولُ: هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ خَالِفِهِ. فَقَالَ: هَذَا مِخْلَطٌ، وَ هُوَ عِدُوٌّ، فَلَا تُصَلِّ خَلْفَهُ، وَ لَا كَرَامَةَ إِلَّا أَنْ تَتَّقِيَهُ». وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۵، ص ۳۹۲، ح ۶، باب ۱۱ از ابواب صلاه الجماعه؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۸، ص ۳۱۵، ح: ۱۰۷۶۹ «وَ فِي «الْخِصَالِ» بِالإِسْنَادِ الأَتِيِّ، عِنَالأَعْمَشِ، عَنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فِي حَدِيثِ شَرَائِعِ الدِّينِ قَالَ: وَ الصَّلَاةُ تُشْتَحَبُ فَيَأْوِلُ الأَوْقَاتِ، وَ فَضَّلُ الجَمَاعَةِ عَلَى الفَرْدِ بِأَرْبَعٍ وَ عِشْرِينَ؛ وَ لَا- صِلَاةَ خَلْفِ الفَاجِرِ، وَ لَا يُفْتَدَى إِلَا- بِأَهْلِ الوَلَايَةِ». وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۵، ص ۳۹۵، ح ۱، باب ۱۲ از ابواب صلاه الجماعه؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۸، ص ۳۱۹، ح: ۱۰۷۷۸ «مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ عَزِيدِ العَزِيزِ الكَشْفِيِّ، فِي كِتَابِ الرِّجَالِ، عَنِ آدَمَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنِ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ أَبِيهِ، يَزِيدَ بْنِ حَمَادٍ، عَنِ أَبِي الحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَصِلِّي خَلْفَ مَنْ لَا- أَعْرِفُ؟ فَقَالَ: لَا تُصَلِّ إِلَّا خَلْفَ مَنْ تَتَّقُ بِدِينِهِ؛ الْحَدِيثُ».

را داشت - این باشد که منظور از این جواز، جایی است که - اگر بتواند و خوفی در کار نباشد - نماز خودش را قبل یا بعد از آنها بخواند.

خلاصه اینکه، قول به جواز اکتفا به نماز با آنها - اگر از باب تحبیب باشد و تقیه ای غیر از این در بین نباشد - بعید نیست و ظاهر اطلاق روایات گروه اول نیز این چنین است.

و شکی نیست که بر اساس دلالت روایات گروه اول و غیر آن، شرکت در نماز آنها جایز می باشد. پس آنچه از برخی احادیث باب استفاده می شود که نباید به آنها اقتدا کند، و باید وانمود کند که مثلاً با آنها نماز می خواند و نخواند، باید بر معنایی حمل شود که با روایات فوق منافاتی نداشته باشد.

تمام آنچه گفتیم، درباره تقیه ای است که به عنوان تحبیب و حفظ وحدت صورت می پذیرد، اما در تقیه ای که از روی ترس باشد، بی هیچ اشکالی می تواند به آن نمازی که با آنها خوانده، اکتفا کند. و اینکه آیا ناچار بودن - یعنی اینکه هیچ چاره ای برای انجام نماز صحیح تام در غیر آن وقت یا غیر آن مکان نداشته باشد - در آن معتبر است یا نه، در تنبیهات مسئله به آن خواهیم پرداخت، إن شاء الله.

تنبيهات

اشاره

در اینجا تنبیهاتی را درباره مسائل مهمی که مربوط به تقیه بوده یا به آن ملحق می شود، بیان می کنیم.

تنبیه اول: آیا در تقیه عدم مندوحه معتبر است؟

در اینکه آیا در تقیه عدم مندوحه (۱) و راه فرار معتبر است یا نه؟

- و در آثار آن، که از جمله آنها صحت اعمال انجام شده بر اساس تقیه است - اقوال مختلفی وجود دارد :

۱. عدم مندوحه مطلقاً معتبر نیست، آن گونه که از شهیدین و محقق ثانی، در «البیان» (۲) و «روض» (۳) و «جامع المقاصد» (۴) حکایت شده.

۱- . مندوحه: به معنای قدرت و توانایی مکلف در ادای تکلیف در ضمن فرد مجاز است؛ یعنی مکلف ناگزیر نیست مأمور به

را در ضمن فرد ممنوع بجا آورد. به عبارت ساده تر مندوحه یعنی راه چاره، و عدم مندوحه یعنی ناچاری!

۲- . البیان، ص: ۴۸ «و لو عدل الی المسح فی موضع التقیه، فالأقرب البطلان؛ و لا یبطل الوضوء بزوالها علی الأصح، و لا یشرط فیها عدم المندوحه».

۳- . روض الجنان فی شرح إرشاد الأذهان، ج ۱، ص: ۱۱۲ «و لا یشرط فی جواز ذلکونحوه للتقیه عدم المندوحه».

۴- . جامع المقاصد فی شرح القواعد، ج ۱، ص: ۲۲۲ «و لا یشرط فی الصحه عدم المندوحه لإطلاق النص».

۲. مطلقاً معتبر است؛ آن گونه که از صاحب «مدارک»، (۱) نقل شده.

۳. تفصیل قائل شده اند بین جایی که متعلق تقیه اذن خاص دارد و برای آن دلیل خاص وارد شده، مانند دست بسته نماز خواندن (تکتف)، و بین جایی که دلیل حکم، عمومات تقیه باشد که دلالت می کند تقیه در تمام ضرورت ها واضطرارها جاری است، مانند وضو با نیند، یا نماز به سمت غیر قبله؛ در اولی عمل صحیح و مجزی است خواه مندوحه ای باشد یا نباشد؛ و در دومی عمل صحیح نیست، مگر آنکه مندوحه ای در کار نباشد؛ زیرا با وجود مندوحه ضرورت صدق نمی کند؛ و این قول از محقق ثانی قدس سره نیز حکایت شده است. (۲)

ممکن است گفته شود که این قول به قول صاحب مدارک بازگشت می کند، از این جهت که نفی اعتبار عدم مندوحه در شق اول به اعتبار تمام وقت است، نه نسبت به خصوص وقتی که نماز در آن خوانده می شود؛ و معلوم است که منظور صاحب مدارک

۱- . مدارک الأحکام فی شرح عبادات شرائع الإسلام، ج ۱، ص: ۲۲۳ «و هل یشرط فیجواز التقیه عدم المندوحه؟ قیل: لا، لإطلاق النص و قیل: نعم، لانتفاء الضرر مع وجودها، فیزول المقتضی. و هو أقرب».

۲- . کتاب الطهاره (للشیخ الأنصاری)، ج ۲، ص: ۲۸۹ «و قد یلوح من المحکی عن المحقق الثانی فی بعض فوائده: التفصیل...».

که قائل به اعتبار عدم مندوحه به طور مطلق است، در تمام وقت نیست؛ چرا که تا آنجا که ما می دانیم، احدی چنین حرفی را نزده است.

۴. تفصیلی است که شیخ انصاری قدس سره آن را پذیرفته و حاصل آن این است که در این مسئله سه صورت داریم:

صورت اول: جایی است که تقیه کننده می تواند بدون تغییر در زمان و مکان، امر واقعی را امثال کند؛ مثل جایی که عمل او در ظاهر مطابق مذهب طرف مقابل است؛ در حالیکه واقعاً عمل

صحیح اختیاری را انجام می دهد؛ مانند کسی که بدون هیچ محذوری پشت سر امام، قرائت نماز را به طور آهسته می خواند و آنها گمان می کنند نمی خواند؛ در این صورت تقیه جایز نیست؛ چرا که مندوحه وجود دارد و به تغییر در زمان و مکان نیازی نیست.

صورت دوم: جایی است که ضرورت تقیه در پاره ای از وقت وجود دارد، نه در تمام وقت. پس اگر بخواهد نماز را در اول وقت بخواند، امکان ندارد، مگر با تقیه. این صورت نیز صحیح و مجزی است و عدم مندوحه در تمام وقت معتبر نیست.

صورت سوم: جایی است که ضرورت تقیه برای مکان خاصی است، نه برای تمام مکانها؛ مانند کسی که نمی تواند در مسجدالنبی صلی الله علیه و آله یا مسجد الحرام تقیه را ترک کند، ولی می تواند

عمل صحیح کامل را در غیر این دو مکان به جا آورد. این صورت نیز مجزی است و عدم مندوحه در تمام مکان ها معتبر نیست.

ما می گوییم :

اولاً تمام این اقوال مختص به تقیه خوفی است، و در تقیه مداراتی (تحییبی) جاری نمی شود؛ چرا که در آن تغییر زمان و مکان معتبر نیست، بلکه از ظاهر روایات آن برمی آید که برای جلب قلوب آنها و وحدت کلمه مسلمین تشریح شده است، و در مثل چنین هدفی عدم مندوحه معتبر نخواهد بود. آیا قول حضرت که فرمود: «از بیمارانشان عیادت کنید و در تشییع جنازه هایشان حاضر شوید»، یا این سخن حضرت: «کسی که با آنها در صف اول نماز بخواند، مانند کسی است که پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز خوانده»، یا سخن حضرت که «اولین کسی باش که داخل مسجد می شوی و آخرین کسی باش که خارج می شوی» و غیر اینها که در بیان روایات گذشت، به مواردی حمل می شود که مکلف مضطر بوده و راه فراری نداشته است؟! این سخن درستی نیست.

بله، اگر قائل شویم به اینکه در این نوع از تقیه، عمل مجزی است، می توان صورت اول از صورت های سه گانه ای را که علامه انصاری قدس سره ذکر کرد، استثنا کنیم و آن صورتی بود که مکلف توان

انجام عمل تام در همان مکان و زمان را بی هیچ محذوری دارد؛ چرا که ادله تقیه منصرف به غیر این مورد است.

ثانیاً، اگر به دلیل عمومات تقیه نگاه کنیم، آنها عدم مندوحه را معتبر می دانند؛ زیرا در آنها گفته شده است که از باب ضرورت و اضطرار (۱)

باید تقیه کرد و معلوم است کسی که مندوحه دارد، به ضرورت و اضطرار مبتلا نشده است.

همچنین اگر تقیه از باب (وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ) باشد، مضمون آن نیز در جایی است که مندوحه نباشد، و آلا می توان از مندوحه استفاده کرد و به هلاکت نیفتاد. همچنین آیات قرآنی که در مورد تقیه در برابر کفار است، همه بر عدم وجود مندوحه دلالت دارد.

ثالثاً، شک نیست که در تقیه خوفی، عدم مندوحه در تمام وقت معتبر نیست، نه به دلیل اجماع، چرا که اجماع در این مسئله اعتباری ندارد؛ و نه به دلیل عمومات تقیه، چرا که آنها ظهور در مطلق اضطرار دارند، و آن هم حاصل نمی شود مگر در تمام وقت همانند سایر موارد عذر؛ بلکه به دلیل خصوص روایات فراوانی که امر به نماز با آنها از باب تقیه کرده است، چرا که این روایات

۱- «التَّقِيَةُ فِي كُلِّ ضَرُورَةٍ» و «التَّقِيَةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ يُضْطَرُّ إِلَيْهِ ابْنُ آدَمَ».

بی هیچ اشکالی مطلق اند؛ و حمل آنها بر خصوص مضطر در تمام وقت، حمل بر فرد نادر خواهد بود.

روایات مخالف اعتبار عدم مندوحه

روایات فراوانی بر این حکم و حکم قبلی دلالت دارند :

۱. احمد بن ابی نصر بزنطی، از ابی الحسن امام رضا علیه السلام روایت کرده که گفتم: من با اینها در نماز مغرب داخل شدم، بر من پیشی گرفتند و تا من اذان و اقامه گفتم، نتوانستم بیش از حمد را بخوانم که امام به رکوع رفت. آیا این نماز من کفایت می کند؟ حضرت فرمودند: بله، حمد به تنهایی برای تو کفایت می کند. (۱)

معلوم است که حمل کردن این روایت بر صورت اضطرار بر ترک سوره در تمام وقت، صحیح نیست.

۲. از بکیر بن اعین روایت شده که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره شخص ناصبی که امام جماعت ما می شود، سوال کردم نظر شما

۱- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۵، ص ۴۲۸، ح ۶، باب ۳۳ از ابواب صلاه الجماعه؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۸، ص ۳۶۵، ح ۱۰۹۱۶: «وَعَنْهُ، عَنْ مُوسَى بْنِ الْحَسَنِ، وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مَحْمَدَ بْنِ أَبِي نَصِيرٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنِّي أَدْخُلُ مَعَ هَؤُلَاءِ فِي صَلَاةِ الْمَغْرِبِ، فَيُعَجِّلُونِي إِلَى مَا أَنْ أُوذِّنَ وَأُقِيمَ، وَلَا أَقْرَأُ إِلَّا الْحَمْدَ حَتَّى يَرْكَعُ، أَيْجِزِيَنِي ذَلِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ، تُجْزِيكَ الْحَمْدُ وَحْدَهَا».

درباره نماز خواندن با او چیست؟ امام فرمودند: اگر قرائت را بلند می خواند، پس سکوت کن و گوش بده. سپس برای خودت به رکوع برو و سجده کن. (۱)

۳. از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمودند: عیبی ندارد که پشت سر ناصبی نماز بخوانی. در نمازی که بلند می خواند، قرائت را نخوان؛ چرا که قرائت او - زمانی که آن را می شنوی - برای تو کافی است. (۲)

شک نیست که باید این دو روایت را بر تقیه حمل کنیم. به علاوه، مندوحه هم در غالب این موارد وجود دارد، و آن هم این است که می تواند قبل یا بعد از آن در منزل خودش نماز را بخواند.

۴. از ابوبصیر (لیث مرادی) روایت شده که گفت: به امام باقر علیه السلام

۱- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۵، ص ۴۳۱، ح ۳، باب ۳۴ از ابواب صلاه الجماعه؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۸، ص ۳۶۸، ح ۱۰۹۲۴: «وَعَنْهُ، عَنْ صَيْفَوَانَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِيهِ بُكَيْرِ بْنِ أَعْيَنَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ النَّاصِبِ يَوْمُنَا، مَا تَقُولُ فِيالصَّلَاةِ مَعَهُ؟ فَقَالَ؟ أَمَّا إِذَا جَهَرَ فَأَنْصِتْ لِلْقِرَاءَةِ وَاسْمَعِ، ثُمَّ ارْكَعْ وَاسْجُدْ أَنْتَ لِنَفْسِكَ».

۲- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۵، ص ۴۳۱، ح ۵، باب ۳۴ از ابواب صلاه الجماعه؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۸، ص ۳۶۹، ح ۱۰۹۲۶: «وَبِإِسْنَادِهِ، عَنْ سَعْدِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ زُرَّارَةَ، عَنَّا بِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا بَأْسَ بِأَنْ تُصَلِّيَ خَلْفَ النَّاصِبِ، وَلَا تَقْرَأَ خَلْفَهُ فِيمَا يُجَهَرُ فِيهِ، فَإِنَّ قِرَاءَتَهُ تُجْزِيكَ إِذَا سَمِعْتَهَا».

عرض کردم: (تکلیف من پشت سر) کسی که در نماز به او اقتدا نمی کنم (چیست؟). حضرت فرمودند: قبل از آنکه او قرائت را تمام کند، تو (قرائت را) تمام کن؛ چرا که تو در حصری؛ و اگر قبل از تو قرائت را تمام کرد، تو قرائت را قطع کن و با او به رکوع برو. (۱)

ظاهر این روایت این است که آن نماز به طور مطلق مجزی است، هر چند توان ادای آن نماز را در همان جا داشته باشد.

۵. روایتی که در ابواب نماز جمعه، از حرمان، از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند: در کتاب علی علیه السلام آمده است که هر زمان آنها نماز جمعه را در وقت می خوانند، پس تو نیز با آنها نماز بخوان و پس از نماز از جای بلند نشو تا اینکه دو رکعت دیگر بخوانی. عرض کردم: پس این گونه می شود که چهار رکعت برای خودم خوانده ام و به او اقتدا نکرده ام؟ حضرت فرمودند: بله. (۲)

۱- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۵، ص ۴۳۰، ح ۱، باب ۳۴ از ابواب صلاه الجماعه؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۸، ص ۳۶۷، ح ۱۰۹۲۲: «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، بِإِسْنَادِهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مَخْتِوِبٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ ابْنِ مُسَيْكَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، يَعْنِي لَيْثًا الْمُرَادِيَّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ لَا أَقْتَدِي بِهِ فِي الصَّلَاةِ؟ قَالَ: أَفْرَغَ قَبْلَ أَنْ يَفْرُغَ، فَإِنَّكَ فِي حِصَارٍ، فَإِنْ فَرَّغَ قَبْلَكَ فَاقْطَعْ الْقِرَاءَةَ وَارْكَعْ مَعَهُ».

۲- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۵، ص ۴۴، ح ۱، باب ۲۹ از ابواب صلاه الجمعه؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۷، ص ۳۴۹، ح ۹۵۴۷: «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، بِإِسْنَادِهِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ زُرَّارَةَ، عَنْ حُمْرَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ قَالَ: فِي كِتَابِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا صَلَّوْا الْجُمُعَةَ فِي وَقْتٍ، فَصَلُّوْا مَعَهُمْ؛ وَلَا تَقُومَنَّ مِنْ مَقْعَدِكَ حَتَّى تُصَلِّيَ رَكَعَتَيْنِ أُخْرَيَيْنِ. قُلْتُ: فَأَكُونُ قَدْ صَلَّيْتُ أَرْبَعًا لِنَفْسِي لَمَّا قَتَدْتُ بِهِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ».

دلالت این روایت بر مجزی بودن نماز مزبور، و اطلاق آن از جهت وجود مندوحه و عدم آن در مکان دیگر، واضح است.

۶. حمران بن اعین روایت کرده که به امام باقر علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! با اینها روز جمعه نماز می خوانیم! در حالیکه آنها در وقت نماز می خوانند. ما چه کنیم؟ حضرت فرمود: با آنها نماز

بخوانید. حمران به نزد زراره رفت و به او گفت: دستور داریم که با نماز آنها نماز بخوانیم. زراره گفت: این سخن حتماً تأویلی دارد. حمران به زراره گفت: برخیز تا از خود حضرت بشنویم. پس بر حضرت وارد شدیم و زراره به حضرت عرض کرد: حمران از قول شما خبر آورده که دستور داده اید با اینها نماز بخوانیم. من این سخن را نپذیرفتم؛ پس حضرت به ما فرمودند: حسن بن علی علیهما السلام با اینها دو رکعت را می خواند و وقتی نماز را تمام می کردند، می ایستاد و دو رکعت دیگر به آن می افزود. (۱)

۱- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۵، ص ۴۵، ح ۵، باب ۲۹ از ابواب صلاه الجمعه؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۷، ص ۳۵۱، ح ۹۵۵۱: «وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ، إِنَّا نَصَلِّي مَعَ هَؤُلَاءِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، وَهُمْ يُصَلُّونَ فِي الْوَقْتِ، فَكَيْفَ نَصَلِّي؟ فَقَالَ: صَلُّوا مَعَهُمْ، فَخَرَجَ حُمْرَانُ إِلَى زُرَّارَةَ، فَقَالَ لَهُ: قَدْ أَمَرْنَا أَنْ نَصَلِّيَ مَعَهُمْ فِي لَيْلَتِهِمْ. فَقَالَ زُرَّارَةُ: مَا يَكُونُ هَذَا إِلَّا بِتَأْوِيلٍ. فَقَالَ لَهُ حُمْرَانُ: قُمْ حَتَّى نَسْمَعَ مِنْهُ؛ قَالَ: فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ زُرَّارَةُ: إِنَّ حُمْرَانَ أَخْبَرَنَا عَنْكَ أَنَّكَ أَمَرْتَنَا أَنْ نَصَلِّيَ مَعَهُمْ، فَأَنْكَرْتَهُ ذَلِكَ؛ فَقَالَ لَنَا: كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا يُصَلِّي مَعَهُمُ الرَّكَعَتَيْنِ، فَإِذَا فَرَّغُوا، قَامَ فَأَضَافَ إِلَيْهَا رَكَعَتَيْنِ».

ابتدای روایت به طور مطلق دلالت دارد بر اینکه نماز با آنها جایز است، و این اطلاق دلالت دارد بر اینکه اضافه کردن دو رکعتی که در ذیل روایت آورده، واجب نیست؛ یا اینکه حمل می شود بر موردی که می تواند دو رکعت دیگر اضافه کند، که در این صورت مانند موردی می شود که بدون نیاز به تغییر مکان و زمان، مندوحه وجود دارد؛ هر چند در قرائت در دو رکعت اول باید تقیه کند.

۷. علی بن یقظین می گوید: از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: مردی پشت سر کسی نماز می خواند که به او اقتدا نمی کند، و امام نماز را بلند می خواند (چه کند؟) حضرت فرمودند: نماز را آهسته با خودت بخوان، هر چند خودت صدای خودت را نشنوی. (۱)

۱- . وسائل الشیعه (اسلامیه)، ج ۵، ص ۴۲۷، ح ۱، باب ۳۳ از ابواب صلاه الجماعه؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۸، ص ۳۶۳، ح ۱۰۹۱۱: «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، بِإِسْنَادِهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ يَقْظِينَ، عَنْ أَخِيهِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ يَقْظِينَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يُصَلِّي خَلْفَ مَنْ لَا يَقْتَدِي بِصَلَاتِهِ، وَالْإِمَامُ يُجَهَّرُ بِالْقِرَاءَةِ؛ قَالَ: اقْرَأْ لِنَفْسِكَ، وَإِنْ لَمْ تُسْمِعْ نَفْسَكَ، فَلَا بَأْسَ».

واضح است که انسان باید به گونه ای در نماز آهسته بخواند که لا اقل خودش صدای خودش را بشنود، حال آنکه در این روایت امام علیه السلام بیش از این مقدار اخفا را از باب تقیه جایز می داند. همچنین راوی در این روایت می توانست نماز را بعداً و یا در جایی دیگر بخواند و بسیار بعید است که بگوییم او هیچ زمان و مکان دیگری برای ادای نماز کامل و صحیح در اختیارش نبوده است.

خلاصه تمام آنچه گفتیم، هر چند با القای خصوصیت از مورد روایات، این می شود که در تقیه عدم مندوحه از جهت تغییر مکان و زمان معتبر نیست، خواه در اجزای عبادت باشد مثل مورد روایات یا در کل آن؛ بلکه وجود و عدم آن یکسان است و در هر حال می توان تقیه کرد و عمل، صحیح است.

روایات موافق اعتبار عدم مندوحه

ولی در مقابل، روایاتی داریم که ظاهر آن دلالت دارد که اگر مندوحه باشد، نباید تقیه کرد. این روایات در باب های ۳۳ و ۳۴ از ابواب نماز جماعت و در ابواب نماز جمعه ذکر شده است :

۱. ابراهیم بن شیبیه می گوید: به امام جواد علیه السلام نامه ای نوشتم و از ایشان سؤال کردم که حکم نماز پشت سر کسی که ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را قبول دارد ولی مسح بر روی کفش را مجاز می داند، یا پشت سر کسی که مسح بر روی کفش را حرام می داند و با این وجود این کار را انجام می دهد، چیست؟ حضرت مرقوم داشتند: اگر در جایی هستی که چاره ای جز نماز خواندن با او نداری، خودت اذان و اقامه را بگو، و اگر قرائت را زودتر از تو تمام کرد (و به رکوع رفت، تو هم برو) و تسبیح بگو. (۱)

این روایت دلالت دارد بر اینکه نماز پشت سر کسی که بر روی کفش مسح می کند، جایز نیست؛ و اگر در جایی مجبور شدی که پشت سر او نماز بخوانی، باید از مندوحه استفاده کنی و اذان و اقامه را خودت بگویی و نماز را خودت بخوانی.

۲. روایتی که در ابواب نماز جمعه از حرمان، از امام صادق علیه السلام

۱- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۵، ص ۴۲۷، ح ۲ باب ۳۳ از ابواب صلاه الجماعه؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۸، ص ۳۶۳، ح ۱۰۹۱۲ «وَعَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصِيرٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ شَيْبَةَ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ أَسْأَلُهُ عَنِ الصَّلَاةِ خَلْفَ مَنْتَوَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَهُوَ يَرَى الْمَسِيحَ عَلَى الْخُفَّيْنِ؛ أَوْ خَلْفَ مَنْ يُحَرِّمُ الْمَسْحَ وَهُوَ يَمْسَحُ؛ فَكَتَبَ: إِنَّ جَامِعَكَ وَإِيَّاهُمْ مَوْضِعٌ، فَلَمْ تَجِدْ بُدًّا مِنَ الصَّلَاةِ، فَأَذِّنْ لِنَفْسِكَ وَأَقِمْ، فَإِنْ سَبَقَكَ إِلَى الْقِرَاءَةِ فَسَبِّحْ.

نقل شده که فرمودند: در کتاب علی علیه السلام آمده است که هر زمان آنها نماز جمعه را در وقت می خوانند، پس تو نیز با آنها نماز بخوان و پس از نماز از جای بلند نشو تا اینکه دو رکعت دیگر بخوانی. عرض کردم: پس این گونه می شود که چهار رکعت برای خودم خوانده ام و به او اقتدا نکرده ام؟ حضرت فرمودند: [بله \(۱\)](#).

در این روایت امام علیه السلام دستور می دهد که اگر می تواند کاری کند که نماز چهار رکعتی کاملی بخواند، این کار را بکند و به آنها اقتدا نکند.

۳. ابی بکر حضرمی می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: روز جمعه شما چکار می کنید؟ حضرت فرمودند: خودت چه کار می کنی؟ گفتم: اول در منزل خودم نماز می خوانم، بعد می روم و با آنها نماز می خوانم. فرمودند: من هم همین کار را می کنم. [\(۲\)](#)

در این روایت هم امام علیه السلام اول نمازش را در خانه می خواند و بعد به نماز جمعه می رود؛ و این نشان می دهد که چون مندوحه داشتند، از آن استفاده می کردند.

۱- . مراجعه شود به پاورقی ۲ صفحه ۱۸۴.

۲- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۵، ص ۴۴، ح ۴۴، باب ۲۹ از ابواب صلاه الجمعه؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۷، ص ۳۵۰، ح ۹۵۴۹: «و یاسیناده، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ سَيِّفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ أَبِي بَكْرِ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَيْفَ تَصِيَّبُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ؟ قَالَ: كَيْفَ تَصِيَّبُ أَنْتَ؟ قُلْتُ: أُصَلِّي فِي مَنْزِلِي، ثُمَّ أَخْرُجُ فَأُصَلِّي مَعَهُمْ. قَالَ: كَذَلِكَ أَصْبَحُ أَنَا».

۴. زراره می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم گروهی از مردم روایت می کنند که امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از نماز جمعه چهار رکعت نماز می خواند و بین آن دو سلامی نمی داد. حضرت فرمودند: ای زراره، امیرالمؤمنین علیه السلام پشت سر فاسق نماز می خواند، پس وقتی او سلام می داد و نمازش تمام می شد، امیرالمؤمنین علیه السلام می ایستاد و چهار رکعت نماز می خواند که بین آنها با سلام فاصله نمی داد. مردی که کنار حضرت بود به ایشان عرض کرد: ای ابالحسن، چهار رکعت نماز خواندی، چرا وسطش سلام ندادی؟! حضرت به او فرمودند: چهار رکعت شبیه به هم بود، و سکوت کردند. و به خدا سوگند او هم متوجه نشد امیرمؤمنان علیه السلام چه فرمود! (۱)

این روایت هم نشان می دهد که حضرت از مندوحه استفاده کرد.

۵. حمران بن اعین روایت کرده که به امام باقر علیه السلام عرض کردم:

۱- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۵، ص ۴۵، ح ۴، باب ۳۹ از ابواب صلاه الجمعه؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۷، ص ۳۵۰، ح ۹۵۵۰: «مَحْمَدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَادٍ، عَنْ حَرِيزِ، عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ أَنْسَارَوْوَا عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ صَلَّى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ بَعْدَ الْجُمُعَةِ، لَمْ يَفْصَلْ بَيْنَهُنَّ بِتَسْلِيمٍ؛ فَقَالَ: يَا زُرَّارَةُ، إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَلَّى خَلْفَ فَاسِقٍ، فَلَمَّا سَلَّمَ وَانْصَرَفَ، قَامَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَلَّى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ لَمْ يَفْصَلْ بَيْنَهُنَّ بِتَسْلِيمٍ. فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ إِلَى جَنْبِهِ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، صَلَّى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ لَمْ تَفْصَلْ بَيْنَهُنَّ! فَقَالَ: إِنَّهَا أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ مُشَبَّهَاتٍ، فَسَكَتَ. فَوَاللَّهِ مَا عَقَلَ مَا قَالَ لَهُ».

فدایت شوم! با اینها روز جمعه نماز می خوانیم، در حالی که آنها در وقت نماز می خوانند، ما چه کنیم؟ حضرت فرمود: با آنها نماز بخوانید. حمران به نزد زراره رفت و به او گفت: دستور داریم که بانماز آنها نماز بخوانیم. زراره گفت: این سخن حتماً تأویلی دارد. حمران به زراره گفت: برخیز تا از خود حضرت بشنویم. پس بر حضرت وارد شدیم. و زراره به حضرت عرض کرد: حمران از قول شما خبر آورده که دستور داده اید با اینها نماز بخوانیم. من این سخن را نپذیرفتم. پس حضرت به ما فرمودند: حسن بن علی علیه السلام با اینها دو رکعت را می خواند و وقتی نماز را تمام می کردند، می ایستاد و دو رکعت دیگر به آن می افزود. (۱)

این روایات بسیار است و منحصر به این موارد نیست و همه دلالت دارند بر اینکه اگر مندوحه ای وجود دارد، باید از آن استفاده کرد؛ هرچند اطلاقات تقیه که مقید به ضرورت بود همانند دلیل عقل، چنین دلالتی ندارد.

راه جمع بین این روایات

یک راه جمع این است که بگوییم روایات دسته اول که عدم مندوحه در آنها شرط نشده بود، اطلاق دارند و با این روایات مقید

۱- . مراجعه شود به پاورقی ۱ صفحه ۱۸۵.

می شوند. بنابراین نتیجه این خواهد بود که اگر مندوحه ای وجود دارد، باید از آن استفاده کرد.

راه جمع دیگر اینکه هر دو گروه از روایات را بر جواز و روایات گروه دوم را بر استحباب حمل کنیم. این روایات عمدتاً حاکی از این بود که امام یا راوی هنگام انجام دادن عمل از مندوحه استفاده می کردند و این روش، استحباب یا جواز استفاده از مندوحه را می رساند. بنابراین مکلف، هم می تواند از مندوحه استفاده کند و هم می تواند استفاده نکند و به عملی که از روی تقیه انجام می دهد، قناعت کند (مثلاً اگر نمازی را با اهل تسنن می خواند، اعاده نکند). نتیجه اینکه رعایت کردن مندوحه واجب نیست؛ هر چند اگر از مندوحه استفاده کند، بهتر است.

تنبیه دوم: حکم مخالفت با تقیه در موارد وجوب آن

اگر در مواردی که تقیه واجب است، مخالفت کند و بر طبق تقیه عمل ننماید - مثل اینکه در جایی که تقیه اقتضا می کرده نماز را به جماعت با کسانی که آنها را صالح برای این کار نمی دانسته بخواند، نمازش را فرادا به جا آورد - آیا آن عمل صحیح خواهد بود (هر چند معصیت کرده است)؟ یا اینکه آن عمل به طور مطلق باطل است؟ و یا اینکه باید بین موارد آن تفصیل قائل شد؟

شیخ انصاری قدس سره قائل به تفصیل است بین جایی که عمل مخالف تقیه، با عبادت متحد باشد، مانند سجده بر تربت حسینی در جایی که تقیه اقتضا دارد این کار را نکند (و مانند وقوف در عرفات، یاروزه یوم الشک، زمانی که اعتقاد او با اعتقاد مخالفین در تعیین روز عرفه و روز عید متفاوت باشد) و بین جایی که عمل مخالف تقیه، خارج از عبادت باشد، مانند ترک تکتف(۱) در جایی که تقیه

چنین اقتضایی دارد. در اولی قائل به فساد، و در دومی قائل به صحت شده اند.

۱- دست بسته نماز خواندن.

ظاهراً وجه چنین تفصیلی از باب مسئله اجتماع امر و نهی (۱)

است. در صورت اول، سجده بر تربت حسینی، و نفس وقوف، و روزه حرام، مورد نهی شارع است و با قصد قربتی که در صحت عبادت شرط است، نمی سازد؛ به خلاف صورت دوم که عمل حرام خارج از عبادت است، مانند نگاه به زن اجنبی در حال نماز.

این مسئله مبتنی بر این است که بدانیم آیا امر به تقیه - مانند امر به بدل اضطراری - دلالت دارد بر اینکه آنچه از روی تقیه انجام شده، جزء یا شرط یا بدل از مأمور به واقعی است یا این گونه نیست و دلالت بر امری دارد که به خودی خود واجب است؟

در صورت اول، عمل مخالف تقیه به طور مطلق فاسد خواهد بود؛ زیرا در آن حال مأمور به را به جا نیاورده است و رجوع به عملی کرده که مأمور به نبوده است. و در صورت دوم، عمل مخالف تقیه فاسد نخواهد بود، مگر زمانی که داخل در مسئله اجتماع

۱- . مسئله اجتماع امر و نهی، مسئله ای است که در اصول فقه از آن بحث می شود. اجتماع امر و نهی، اصطلاحی است که بر موردی اطلاق می شود که دو عنوان «امر» و «نهی» بر یکفعل تعلق گرفته باشد، مانند فعل «نماز در مکان غضبی»؛ که در آن امر به نماز و نهی از غضب هر دو بر این فعل تعلق گرفته است. سخن بر سر اینست که چنین کاری جایز است یا نه؟ که اگر جایز باشد، مکلف با انجام این عمل هم مطیع است هم عاصی. و اگر جایز نباشد، یکی از دو طرف را باید ترجیح داد و گفت یا مطیع است و غضب او اشکالی ندارد، و یا عاصی است و نماز او باطل است.

امرو نهی شود و بگوئیم که اجتماع عبادت با حرام، موجب بطلان آن می شود.

از آنجا که شیخ انصاری قدس سره صورت دوم را انتخاب کرده اند، در اینجا قائل به تفصیل شده اند.

ایراد به شیخ انصاری

بر مرحوم شیخ دو اشکال وارد کرده اند :

اشکال اول: می گوئیم اگر چیزی به خاطر تقیه واجب شود، آن را از اجزای معتبر در عبادت نمی کند. نتیجه این می شود که اگر آن را ترک کند، عملش فاسد نخواهد بود؛ بنابراین اگر در حال تقیه مسح بر کفش را ترک کند (و محذور دیگری در ترک آن نباشد)، وضویش باطل نخواهد بود.

پاسخ مرحوم شیخ

مرحوم شیخ از این اشکال این گونه پاسخ داده اند که مسح بر پوست از دو امر تشکیل شده: یکی خود مسح، و دیگری روی پوست بودن آن. پس اگر نتواند دومی را انجام دهد، اولی ساقط

نمی شود؛ و در حقیقت بعد از آنکه «روی پوست بودن» را به خاطر تقیه ترک کرد، خود مسح مقداری است که برای او میسور (۱) می باشد.

۱- . اشاره به قاعده میسور: «الْمَيْسُورُ لَا يَشْتَرُ بِإِلْمِ الْعُسُورِ» (مقدور به سبب غیر مقدور ساقط نمی شود). مراد این است که در موارد سقوط بعض اجزا یا شرایط مرکب شرعی، - مانند نماز و حج - بر اثر عدم قدرت بر انجام دادن آن، باقی اجزا و شرایط ساقط نمی شود، مثلاً آنکه در نماز به جهت تنگی وقت نتواند سوره را بخواند، یا به جهتی نتواند رو به قبله نماز بگذارد، یا ناگزیر از ارتکاب بعضی موانع - همچون نماز خواندن در لباس نجس - گردد. در همه موارد یاد شده وجوب باقی اجزا و شرایط نماز ساقط نمی شود؛ بلکه باید آن مقدار را که توان آن را دارد به جا آورد. (فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیه السلام، ج ۳، ص ۲۷۸).

سپس برای تأیید این توجیه به روایت عبد الاعلی مولى آل سام، که در حکم جبیره وارد شده است، استناد کرده اند: «عبد الاعلی مولى آل سام می گوید: به ابو عبدالله امام صادق علیه السلام عرض کردم: لغزیدم (و زمین خوردم) و ناخنم کنده شد، روی انگشتم مرهم گذاشته ام. برای وضو چه کنم؟ امام فرمودند: حکم این مورد و امثال آن از کتاب خدا (عز و جل) شناخته می شود، که خداوند می فرماید: «در دین کار سنگین و سخت بر شما قرار نداد» روی آن مسح کن». (۱)

از این روایت استفاده می شود که سقوط مباشرت مسح بر روی پوست، موجب سقوط مسح بر روی مرحم نمی شود. از ضمیمه

۱- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱، ص ۳۲۷ حدیث ۵، باب ۳۹ از ابواب وضوء؛ وسایل الشیعه (بیروت)، ج ۱، ص ۴۶۴، ح ۱۲۳۱: «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَجْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رَبَاطٍ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى مَوْلَى آلِ سَامِقَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَثَرْتُ فَأَنْقَطَعُ ظُفْرِي، فَجَعَلْتُ عَلَى إِصْبَعِي مَرَارَةً، فَكَيْفَ أَصْنَعُ بِالْوُضُوءِ؟ قَالَ: يُعْرَفُ هَذَا وَ أَشْبَاهُهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: مَا جَعَلْنَاكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ؛ امْسَحْ عَلَيْهِ».

کردن قاعده «نفی حرج» به حکم وجوب وضو، حکم جیره به دست می آید.

نقدی بر پاسخ شیخ

سخن مرحوم شیخ انصاری قدس سره برای حل این اشکال کفایت نمی کند؛ چرا که مسح بر کفش، مقدار مسح میسور برای شخص محسوب نمی شود، بلکه در نظر عرف امری است مابین با مسح؛ مانند مسح بر شیء خارجی دیگر؛ و شاهد این سخن روایاتی از امام صادق علیه السلام است که در مذمت کسانی که بر روی کفش مسح می کنند، وارد شده، با این تعبیر که هرگاه روز قیامت شود و خداوند هر چیزی را به اصل خود برگرداند و پوست را به گوسفند بازگرداند، کسانی که بر کفش مسح می کنند، خواهند دید که وضویشان به کجا رفته است! (۱)

این روایت به روشنی تمام دلالت دارد بر اینکه مسح بر کفش

۱- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱، ص ۳۲۲، ح ۴، باب ۳۸ از ابواب وضو؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱، ص ۴۵۸، ح ۱۲۱۰: «وَعَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ سَيِّمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنِ الْكَلْبِيِّ النَّسَابَةِ، عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، فِي حَدِيثٍ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: مَا تَقُولُ فِي الْمَسِيحِ عَلَى الْخَفِيِّنِ؟ فَتَبَسَّمَ، ثُمَّ قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَرَدَّ اللَّهُ كُلَّ شَيْءٍ إِلَى شَيْئِهِ، وَرَدَّ الْجِلْدَ إِلَى الْغَنَمِ، فَتَرَى أَصْحَابَ الْمَسْحِ أَيْتِيذُهُبُ وَضُوءُهُمْ».

در حقیقت مانند مسح بر پوست گوسفند است و ابدأ ارتباطی به انسان ندارد.

اما روایت عبد الأعلى را باید به نحوی توجیه کنیم که با آنچه

- درباره فهم عرف از میسور در باب مسح، و اینکه مسح بر جیره نیز همانند مسح بر شیء خارجی است - ذکر شد، منافات نداشته باشد. فتدبر.

اشکال واضح تر از این، در مسئله حج و وقوفین در ایامی است که اهل تسنن آن را ایام وقوفین می دانند، در حالی که در واقع یا بر حسب ظاهر شرع این چنین نیست. زیرا امکان ندارد که بگوییم اصل وقوف یک مطلوب، و واقع شدن آن در روز عرفه یا شب دهم، مطلوب دیگری است که اگر به یکی از این دو نتوانستیم عمل کنیم، دیگری - به دلیل قاعده میسور - واجب خواهد بود. لازمه این سخن این می شود که عمل کسی که وقوف را ترک کرده و به سایر اعمال پرداخته، صحیح باشد؛ مگر بگوییم که میسور حج بر این عمل صدق نمی کند، حتی به هنگام تقیه؛ علاوه بر اینکه وقوفین رکن می باشد.

اشکال دوم: تفصیلی که ایشان بین موارد تقیه - مثل سجده بر تربت حسینی، و ترک دست به سینه نماز خواندن - در جایی که تقیه چنین اقتضایی ندارد، قائل شده اند، وجهی ندارد؛ زیرا درست

است که خود تقیه واجب است، اما ترک مورد خاص از تقیه و عمل به ضد آن حرام نیست؛ چرا که ضد واجب حرام نمی باشد.

این بود خلاصه اشکالی که بعضی از آقایان به ایشان وارد کرده اند، ولی می توان از این اشکال این گونه پاسخ داد که ترک تقیه نیز حرام است؛ آن گونه که از روایت ۲۵ باب ۲۴(۱)، و روایت ۹ باب

۲۵(۲)، از ابواب امر به معروف و نهی از منکر فهمیده می شود.

در اولی از حسین بن خالد، از امام رضا علیه السلام روایت کرده بود که ایمان ندارد کسی که تقیه ندارد. پس هر کس قبل از خروج قائم ما تقیه را ترک کند، از ما نیست.

و در دومی از امام رضا علیه السلام آمده بود که حضرت به گروهی از شیعه بی توجهی کردند و مانع ایشان شدند. گفتند: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله، این جفای بزرگ و خوار کردن ما بعد از آن دوری سخت به چه دلیل است؟ امام رضا فرمودند: ... و تقیه را ترک می کنید در جایی که باید تقیه کنید.

مگر اینکه بگوییم در این دور روایت، ترک واجب را سرزنش کرده است، نه فعل حرام را. علاوه بر اینکه عملی که در مخالفت با تقیه انجام

۱- . مراجعه شود به پاورقی ۲ صفحه ۸۱.

۲- . مراجعه شود به پاورقی ۲، صفحه ۱۰۲.

می پذیرد، خود مصداق به هلاکت افکندن نفس است، و این کار حرام است. و در بسیاری از روایات گذشته، نهی از ترک تقیه به این جهت بود که مصداق قول خداوند (وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ) است.

حال که این مطلب را دانستیم، به اصل مسئله باز می گردیم تا ببینیم حق در مسئله چیست. پس می گوئیم: ظاهر اطلاق روایات این است که عملی که بر اساس تقیه انجام شود، صحیح است. ادله خاص - یعنی روایاتی که در موارد خاص از تقیه وارد شده - نیز تقریباً صراحت بر صحت اعمالی دارد که بر اساس تقیه انجام پذیرفته؛ ولی قدر متیقن و بلکه ظاهر روایات این است که صحت عمل در صورتی است که بر وفق تقیه عمل کرده باشد، نه جایی که هیچ عملی انجام نداده باشد، و مثلاً هم مسح بر کفش و هم مسح بر پوست را ترک کند.

چون ما دلیلی بر صحت اعمال ذکر شده غیر از آنچه که گفتیم نداریم، پس اگر ادله نتواند صحت اعمال بدون عمل بر وفق تقیه را ثابت کند، ناچار حکم به فساد آنها می کنیم و نتیجه آن چیزی شبیه بدلیت خواهد بود.

به عبارت دیگر، هر چند در روایات باب روایتی که دلالت کند بر اینکه عمل بر اساس تقیه بدل از عمل واقعی باشد - همانند بدل های اضطراری - وجود ندارد، و دلالتی ندارند بر اینکه مثلاً مسح بر کفش بدل از مسح بر پوست است همانند بدل بودن

از وضو، ولی زمانی که تنها دلیل مجزی بودن عمل، عمل بدین صورت است، اثر و نتیجه آن همانند اثر و نتیجه بدل بودن است.

البته این سخن در جایی است که مورد تقیه، ترک چیزی از اجزا و شرایط واجبات باشد. اما اگر تقیه با اضافه کردن چیزی بر واجبات تحقق پیدا کند، مانند دست به سینه شدن و ترک آن، در این صورت ادله ای که امر به مأمور به واقعی می کرد نیز با اطلاق خود آن را در بر می گیرد و عمل صحیح خواهد بود، مگر در جایی که انجام دادن چنین عملی (مثلاً نماز با ترک تکتف در جایی که چنین اقتضایی دارد) از مصادیق به هلاکت افکندن نفس به حساب بیاید که به همین دلیل حرام خواهد بود؛ و چون نمی توان با چنین عملی قصد قربت داشت، پس عمل از این جهت باطل می شود؛ زیرا عمل فوق، منهیّعه است و ما قائل به اجتماع امر و نهی نیستیم و می گوییم: امر و نهی نمی تواند در مورد واحد شخصی جمع شود. و نمی توان گفت که امر و نهی بر روی عنوان ذهنی رفته است؛ زیرا آن چیزی که منشأ اثر است، نماز خارجی است که شخصی می باشد، و عمل واحد نمی تواند هم منهیّعه باشد و هم مأمور به. بنابراین عمل فوق منهیّعه و باطل است. از این رو اگر کسی در مسجد الحرام شجاعت به خرج دهد و با مهر نماز بخواند، نمازش باطل است. نتیجه اینکه عملی که مخالف تقیه باشد، هم حرام تکلیفی است و هم باطل.

تنبيه سوم: باقى ماندن اثر عمل بعد از زایل شدن شرايط تقيه

اگر مثلاً مطابق تقيه وضو گرفت، شك نيست تا زمانى كه اسباب تقيه باقى است نماز با چنين وضويى جايز است؛ اما اگر شرايط تقيه از بين برود، آيا مى تواند با اين وضو اعمالى را كه وضو لازم دارد انجام دهد؟

به عبارت ديگر، آيا وضوى تقيه اى مادام كه عوامل تقيه باقى است جايز است؟ يا مى توان گفت بطور كلى رافع حدث مى باشد به نحوى كه نيازى به اعاده وضو ندارد، مگر اينكه حدث جديدى ايجاد شود؟ و آيا بين عملى كه براى آن وضو گرفته و غير آن - در فرضى كه اسباب تقيه از بين رفته باشد - فرقى نيست؟

همچنين است كلام در برخى از عقود و ايقاعاتى كه بر اساس تقيه انجام شده، آيا جايز است بعد از زایل شدن شرايط تقيه به آنها ترتيب اثر داده شود؟ فرق بين اين مسئله نسبت به مسئله عباداتى كه از روى تقيه انجام داده - و گفتيم كه كفايت از مأمور به واقعى مى كند - واضح است؛ چرا كه اين موارد از اسباب شرعى اى مى باشد كه آثار مترتب بر آن دائمى است، بخلاف روزه و نماز وساير عبادات (كه تمام مى شود).

با توجه به آنچه گفتيم، مقتضاي قاعده اولى، فساد اين اعمال و عدم ترتيب اثر در تمام موارد تقيه است مگر دليل خاصى داشته

باشیم که در مورد مباحث گذشته به آن اشاره کردیم. ولی آیا دلیل خاصی بر صحت وجود دارد یا نه؟

برخی گفته اند آری، دلیل خاص داریم؛ و گاهی با اوامر خاص و گاه با اوامر عام بر صحت این موارد استدلال کرده اند.

توضیح اینکه: چه بسا از اوامر خاصی که در موارد تقیه وارد شده - مانند امر به وضو - صحت وضو و عدم وجوب اعاده آن بطور مطلق استفاده می شود؛ زیرا رفع حدث، از آثار امتثال امر به وضو است، نه چیز دیگر؛ و این امتثال امر در اینجا موجود است. به همین خاطر هر موردی که امری درباره آن صادر شده، رافع حدث است. آیا می توان یک مورد یافت که در آن امر به وضو شده باشد ولی رافع حدث نباشد؟!!

و اما اینکه مشاهده می شود وضو در مورد شخص دائم الحدث تنها مجوز نماز است نه اینکه رافع حدث باشد - با وجود اینکه امر به وضو در اینجا نیز موجود است - به جهت اینست که حدث دوام دارد و تجدید می شود، نه اینکه وضو در رفع حدث مشکلی داشته باشد.

نتیجه اینکه، در هر موردی که به هنگام تقیه برای سببی از اسباب شرعی امر خاص وارد شده باشد خواه از عبادات باشد مانند وضو و غسل، یا از عقود باشد مانند نکاح، و یا از ایقاعات باشد مانند طلاق، امتثال آن امر خاص دلیلی است بر وجود موثر واقعی؛ در نتیجه تمام آثار آن بر آن مترتب می شود حتی بعد از زوال شرایط تقیه.

اما اخبار عامی مانند اینکه «تقیه در هر ضرورتی جائز است»، یا اینکه «تقیه در همه چیز وجود دارد مگر در نبیذ و مسح بر کفش»، - که روایات آن گذشت - دلالت بر جواز تقیه بطور مطلق دارد، و معنای جواز هر چیزی بر حسب همان چیز است، مثلاً جواز وضو به معنی رفع حدث، و جواز بیع به معنی صحت آن و ترتب آثار ملکیت بر آن، و جواز طلاق به معنی تأثیر آن در جدا شدن می باشد.

ولی می توان به همه این موارد-اوامرخاص و عام-خداشه وارد کرد :

اما اوامر عام، ظاهر این ادله جواز تکلیفی و نفی حرمت است، نه جواز وضعی؛ بنابراین استدلال به آنها بر آثار وضعی جداً مشکل است.

و اما اوامر خاص، به جدّ می توان گفت که از محل بحث ما منصرف است، و دقیقاً همانند اوامر اضطراری در زمانی است که عذر بر طرف می شود، مثل کسی که تیمم کرده و بعداً آب پیدا می کند، بدیهی است که با وجود آب تیمم باطل می شود.

علاوه بر اینکه قبلاً گفته ایم که تقیه قبل از آنکه شرعی باشد امری عقلایی است، و شک نیست که عقلاً تنها در صورتی با این موارد (وضو به روش اهل تسنن) معامله صحت می کنند که عوامل تقیه باقی باشد؛ اما بعد از بر طرف شدن عوامل تقیه، به اسباب واقعی خارجی آن (وضوی صحیح) باز می گردند.

نتیجه اینکه حکم به بقاء آثار عمل بر اساس تقیه، بعد از زایل شدن شرایط تقیه جداً مشکل است.

تنبیه چهارم: آیا تقيه در موضوعات هم جاری می شود؟

در اینکه تقيه در احکام جاری می شود اشکالی وجود ندارد، مانند مسح بر روی کفش، یا دست به سینه نماز خواندن، و غیر اینها از بسیاری احکام دیگر.

ولی سخن بر سر جاری شدن تقيه در موضوعات است، مانند حکم به هلال شوال یا ذی الحجه نسبت به روزه و حج؛ بسیار اتفاق می افتد که حاکم آنها حکم به هلال شوال یا ذی الحجه نموده، و بر اساس آن، روزه را افطار کرده و حج بجا می آورند، و شیعیان اگر در این حکم از آنها تبعیت نکنند مشقت های زیاد را متحمل می شوند؛ حال آیا جایز است که در تشخیص این موضوعات از آنها تبعیت کنیم و مطابق آنها عمل نماییم، هر چند این موضوعات برای ما از راه های صحیح آن ثابت نشده باشد و یا خلاف آن ثابت شده باشد؟ و آیا ادله تقيه در اینجا نیز جاری می شود یا نه؟

موضوعات احکام شرع که سخن ما بر سر آنها است دو قسم است :

یک قسم آن، از موضوعات شرعی ای است که بیان آن به دست شارع است مانند وقت مغرب، که یا پنهان شدن قرص آفتاب است

یا برطرف شدن سرخی طرف مشرق (ذهاب حمره مشرقیه)؛ در این قسم اشکالی نیست، زیرا بالاخره به اختلاف در حکم باز می گردد.

قسم دیگر آن، موضوعات خارجی محض است، مانند هلال و رویت آن؛ که این نیز به اقسامی تقسیم می شود:

گاهی علم به خطای آنها داریم، و گاهی شک داریم. علاوه بر این، منشأ خطا گاهی کشف واقع از راه های خارجی معمولی آن است، و گاهی از راه اعمال طریق شرعی ای است که نزد آنها معتبر بوده و نزد ما باطل است، مانند اعتماد به بعضی شهود بدون تحقیق از حال آنها، چرا که تحقیق از حال شهود نزد آنها واجب نیست ولی نزد ما واجب است.

در این قسم اخیر نیز اشکالی وجود ندارد؛ زیرا این نیز به تقیه در احکام باز گشت می کند، و جواز آن محل خلاف نیست.

می ماند موضوعات خارجی محض (که منشأ خطا در آن، کشف واقع از راه های خارجی معمول است)، خواه علم به خطای آنها داشته باشیم، یا شک داشته و برای ما ثابت نشده باشد.

کلام در اینجا نیز دو قسم است: یا از جهت حکم تکلیفی است و یا از جهت حکم وضعی. اما از جهت حکم تکلیفی، اشکالی نیست که جایز است به هنگام ضرورت و اجتماع شرایط تقیه، مانند آنها عمل کنیم. و خواهیم گفت که بعضی از ائمه علیه السلام خودشان

از این جهت در ضرورت واقع شده و مطابق تقیه عمل کرده اند، مانند افطار امام صادق علیه السلام که روز آخر ماه رمضان (یوم الشک) را از ترس منصور که حکم به شوال کرده بود افطار کردند، زیرا در مخالفت کردن با حکم زورگوی کینه توزی مثل منصور، ترس از جان مبارک حضرت وجود داشت. و تمام ادله جواز تقیه به هنگام ضرورت و همچنین دلیل عقل در اینجا جاری است.

ولی سخن بر سر حکم وضعی است، و اینکه آیا این عملی که در غیر محل خود به سبب تقیه از آنها انجام شده، صحیح است و کفایت از واقع می کند یا نه؟ و آیا اطلاعات گذشته که دلالت بر اکتفا به این گونه اعمال داشت، مانند سخن حضرت علیه السلام در روایت ابی عمر اعجمی، که فرمود تقیه در همه چیز است مگر در نبیذ و مسح بر کفش (۱) - و ظاهر این حدیث صحت عباداتی بود که مطابق

تقیه انجام می شد مگر در موارد استثنایی که بیان کردیم - این جا را شامل می شود؟ و همچنین سخن حضرت در روایت زراره، که فرمود: سه چیز است که در آن از احدی تقیه نمی کنم: شرب مسکر، و مسح بر کفش، و متعه حج (۲) و همچنین روایت ۱۸ باب ۳۸ ابواب

۱- . مراجعه شود به پاورقی ۲، صفحه ۱۰۷.

۲- . مراجعه شود به پاورقی ۴، صفحه ۱۰۷.

وضو(۱)، و روایت ۵ باب ۳ اقسام حج. (۲)

البته ظاهر کلام حضرت در سخنش بامنیّت که فرمود اگر یک روز را افطار کنم و بعداً قضای آن را بجا آورم برایم دوست داشتنی تر از آنست که گردنم را بزنند، دلیل بر عدم کفایت آن روزه بوده و اینکه لازم است قضای آن را بجا آورد؛ ولی به زودی وجه آن را خواهیم گفت به نحوی که از این ناحیه جای شکی باقی نماند. ان شاء الله.

در هر حال انصاف اینست که اطلاعات به خودی خود - و یا لاقبل با الغاء خصوصیت از موارد احکام، و تنقیح مناط در آنها(۳) -

۱- . مراجعه شود به پاورقی ۲، صفحه ۱۱۲.

۲- . مراجعه شود به پاورقی ۱، صفحه ۱۵۹.

۳- . «تنقیح مناط» در اصطلاح فقها، یکی از شیوه های استنباط حکم است که در آن با اجتهاد و نظر، علت حکم، از اوصاف غیر دخیل در حکم که در نص آمده، تمییز داده می شود، تا بتوان حکم را به تمام مواردی که علت در آن ها وجود دارد، تعمیم داد. «الغای خصوصیت»، حذف اوصاف و ویژگیهایی است که در دلیل حکم، همراه موضوع است، اما نزد عرف یا به قراینی دخالتی در ثبوت حکم برای آن موضوع ندارد و نتیجه آن، شمول حکم نسبت به موضوعاتی است که فاقد آن اوصاف است. گروهی از اصولیان این دو را یکی دانسته اند؛ لکن برخی بین آن دو تفاوت قائل شده و گفته اند: تنقیح مناط عبارت است از به دست آوردن ملاک و حکم با حذف ویژگی هایی که احتمال می رود جزء علت باشند، که نتیجه آن تعمیم موضوع حکم است؛ امّا الغای خصوصیت، حذف ویژگیهای مورد نص است؛ هر چند احتمال علت بودن محذوف نرود. از این رو، در الغای خصوصیت، به صرف حذف اوصاف، حکم عمومیت می یابد؛ هر چند علت بودن آن معلوم نگردد. (ویکی فقه. www.wikifegh.ir).

این مسئله ما را در بر می گیرد. بنابراین عمل بر اساس تقیه در اینجا مجزی و رافع تکلیف است، خصوصاً نسبت به حج و ثبوت هلال که می توان گفت سیره مستمر در تمامی دوران ها نیز بر آن استقرار دارد.

مرحوم صاحب جواهر قدس سره در کتاب حج، این گونه می نویسد :

«امر مهمی باقی ماند که شدیداً مورد نیاز است و شاید ذکر آن نسبت به بقیه مطالب اولویت داشته باشد، و آن اینکه اگر برای قاضی اهل سنت بینه اقامه شد و حکم به هلال نمود، به وجهی که روز ترویبه نزد ما مطابق با روز عرفه آنها درآمد، آیا - به دلیل اینکه این مورد از موارد تقیه است و عمل به غیر آن موجب عسر است - صحیح است که شیعیان با آنها وقوف کنند و مجزی است؟ یا اینکه مجزی نیست، زیرا اجرای تقیه در موضوعات ثابت نشده، و این مورد نیز تقیه در موضوع است؟ همان گونه که وجوب قضای روزه، در فرض حکم کردن آنها به عید در ماه رمضان - که روایاتی مانند آنکه فرمود: «اینکه یک روز را افطار کنم و بعداً قضا نمایم، برایم دوست داشتنی تر از آنست که گردنم را بزنند»، بر آن دلالت دارد - به عدم اجزا اشاره دارد. در این مورد از فقها کلامی نیافتیم، و بعید نیست که قائل به اجزا شویم، و مسئله تقیه در موضوع را به تقیه در حکم ملحق کنیم، چرا که در غیر این صورت حرج پیش می آید، و احتمال دارد همین مشکل در قضای حج سال آینده نیز رخ دهد؛

(البته بر چنین حکمی که منسوب به علامه طباطبایی است دست یافته ام). ولی باین وجود ترک احتیاط سزاوار نیست. والله العالم» (۱).

سخن ایشان هر چند از جهت نتیجه کلام متینی است، ولی از چند جهت جای تأمل دارد:

۱. وجهی ندارد که مسئله قضای روزه - هنگامی که حکم به عید کرده اند - را به مسئله وقوف یا سایر مناسک حج قیاس کنیم.

۲. مجرد وجود حرج، دلیل بر صحت و تمام بودن عمل نیست؛ و نهایت چیزی که بر آن دلالت می کند جواز تکلیفی و عدم حرمت است.

۳. سخن ایشان که فرموده «احتمال مثل این مشکل در قضا وجود دارد» دفع می شود به اینکه مجرد احتمال تحقق اختلاف در ثبوت هلال در سالهای آینده، موجب نمی شود که تکلیف به حج که در ذمه او است ساقط شود.

انصاف اینست که در اصل مسئله جای اشکال نیست، و دلیل آن هم عمومات ادله تقیه است که ظهور در اجزا در عبادات و غیر آن دارد، با توضیحی که قبلاً گفتیم. خصوصاً در مثل حج که سیره اصحاب به طور متوالی بر عمل به حکم آنها به هلال - در هر صورت - مستقر شده، و از ایشان نشنیده ایم که حکم به وجوب اعاده یا تغییر در وقوفات داده باشند؛ و حتی در کتب فقهی متعرض

۱- جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۱۹، ص ۳۲.

این مسئله نشده اند، همان گونه که در کلام صاحب جواهر نیز به این نکته اشاره شده است. و آنچه از بعضی بزرگان و پیروان آنها از معاصرین دیده شده که - در سالهایی که در آن اختلاف در رویت هلال است - قائل به احتیاط شده اند، ظاهراً امر مستحدثی است که تاکنون شنیده نشده است! و این هَذَا إِلَّا اخْتِلاَقٌ! (۱)

مسئله اکراه در افطار روزه

فقها مسئله اکراه در افطار روزه را مطرح کرده و اکثر آنها به صحت روزه حکم نموده اند، و از مرحوم شیخ قدس سره حکایت شده که حکم به فساد نموده است. و آنچه قول به فساد و وجوب قضا را تأیید می کند حکم وجوب قضای روزه ای است که از باب تقیه افطار شده، و تقیه نیز از مصادیق اکراه است.

مرحوم صاحب جواهر قدس سره به هنگام بیان حکم اکراه در افطار روزه، بعد از نقل اقوال و بعد از تصریح به عدم خلاف در مورد صحیح بودن روزه کسی که چیزی در حلقش ریخته شده، می نویسد: «سزاوار است (برای فساد روزه و وجوب قضای آن در فرض اکراه) به دلیلی که دلالت بر حکم کسی دارد که به سبب تقیه

۱- . اشاره به آیه ۷ سوره ص: (مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمَلَّةِ الْأَخْرَهِ إِنَّ هَذَا إِلَّا اخْتِلاَقٌ)؛ (ما هرگز چنین چیزی در آیین دیگری نشنیده ایم؛ این تنها یک امر ساختگی است).

روزه را افطار می کند، استدلال کنیم، چرا که آن هم به معنی اکراه است؛ مانند مرسله رفاعه، از امام صادق علیه السلام که فرمود: «در حیره، بر ابی العباس وارد شدم، او گفت ای ابا عبد الله علیه السلام در مورد روزه امروز چه می فرمایید؟ گفتم: حکم آن به دست امام است، اگر روزه بگیری روزه می گیریم و اگر افطار کنی افطار می کنیم. او گفت: ای غلام سفره را بیانداز، و من نیز به همراه او خوردم، و به خدا قسم می دانستم که آن روز ماه رمضان است؛ پس یک روز افطار کردن و قضای آن را بجا آوردن برایم آسان تر بود از اینکه گردنم را بزنند، و دیگر نتوانم بندگی خدا کنم». و در حدیث دیگری آمده است که «یک روز از روزه ماه رمضان را افطار کنم برایم دوست داشتنی تر از آنست که گردنم را بزنند»، و بر این کار اسم افطار را اطلاق کرده است»^(۱) و در اواخر کلامشان متذکر شده اند که می توان بین دو

مسئله اکراه و تقیه فرق گذارده، و خبری که قضا را لازم می داند، به واسطه مرسله بودن ضعیف دانسته، و دلیل قضا را به واسطه اکراه

تخصیص بزنیم؛ سپس از این سخن باز گشته و گفته اند احوط آنست که همه را به یک حکم محکوم کنیم، زیرا شک داریم در اینکه اطلاقات ادله تقیه، مثل این موردی را که مرجع آن در حقیقت

۱- . جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۱۶، ص ۲۵۸.

به موضوع - خواه از نظر مصداق یا مفهوم - باز می گردد نه حکم، در بر می گیرد یا نه.

انصاف اینست که روایاتی که در این باب وارد شده و صاحب وسایل آنها را در باب ۵۷ از ابواب ما یمسک الصائم (۱)، آورده است

را می توان به سه گروه تقسیم کرد :

برخی از آنها از جهت قضا دلالت بر چیزی ندارند؛ مانند آنچه مرحوم صدوق، از عیسی بن ابی منصور، روایت کرده که گفت: «در یوم الشک خدمت امام صادق علیه السلام بودم که فرمود: ای غلام! برو ببین که آیا سلطان روزه گرفته است یا نه؟ پس او رفت و سپس بازگشت و گفت: نه؛ پس حضرت غذا طلبید و ما با ایشان غذا خوردیم.» (۲)

نهایت چیزی که این روایت بر آن دلالت دارد جواز افطار است، واما در مورد وجوب قضای آن کاملاً ساکت است.

۱- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۷، ص ۹۴؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۰، ص ۱۳۱، بابُ حَيَوازِ الْإِفْطَارِ لِلتَّقِيَّةِ وَ الْخَوْفِ مِنَ الْقَتْلِ وَ نَحْوِهِ وَ يَجِبُ الْقَضَاءُ.

۲- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۷، ص ۹۴، ح ۱، باب ۵۷ از ابواب ما یمسک الصائم؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۰، ص ۱۳۱، ح: ۱۳۰۳۱ «مَحْمَدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، بِإِسْنَادِهِ، عَنْ عَيْسَى بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ، أَنَّهُ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْيَوْمِ الَّذِي شَكُّ فِيهِ؛ فَقَالَ: يَا غَلَامُ، أَذْهَبُ فَانظُرْ أَصَامَ السُّلْطَانَ أَمْ لَا؟ فَذَهَبَ، ثُمَّ عَادَ فَقَالَ: لَا؛ فَدَعَا بِالْعَدَاءِ فَتَعَدَّيْنَا مَعَهُ.»

و برخی از آنها دلالت بر باطل بودن روزه دارد، هر چند افطار آن جایز است، و لازمه آن وجوب قضا است؛ مانند روایت ابی العباس، که در کلام صاحب جواهر قدس سره آن را ذکر کردیم. و آن روایت چهارم از این باب است؛ و همچنین روایت پنجم که در ذیل آن آمده بود: «یک روز افطار کنم و قضا نمایم برایم آسان تر است از اینکه گردنم را بزنم و خدا عبادت نشود». ولی سند این دو روایت به واسطه مرسله بودن ضعیف است. و همین معنا از روایت هشتم (۱) نیز استفاده می شود.

و از برخی دیگر توهم دلالت بر صحت روزه استفاده می شود؛ و آن روایت هفتم است که شیخ، از ابی جارود، روایت کرده که «گفت: از امام باقر علیه السلام سوال کردم در سالی از سالها در عید قربان شک کردیم، پس خدمت ابی جعفر علیه السلام رسیدیم در حالیکه بعضی از اصحاب ما عید گرفته بودند، حضرت فرمود: عید فطر روزی

۱- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۷، ص ۹۶، حدیث ۸، باب ۵۷ از ابواب ما یمسک الصائم؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۰، ص ۱۳۳، حدیث: ۱۳۰۳۸ «عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْمُرْتَضَى، فِي رِسَالِهِ «الْمُحْكَمَ وَالْمُتَشَابِهَ» نَقْلًا مِنْ تَفْسِيرِ النُّعْمَانِيِّ، بِإِسْنَادِهِ الْآتِي، عَنْ عَلِيٍّ فِي حَدِيثٍ قَال: وَ أَمَّا الرُّخْصَةُ الَّتِي صَاحِبُهَا فِيهَا بِالْخَيْرِ، فَإِنَّ اللَّهَ نَهَى الْمُؤْمِنَ أَنْ يَتَّخِذَ ذَاكَ كَافِرًا وَ لِيَأْ، ثُمَّ مَنْ عَلَيْهِ بِإِطْلَاقِ الرُّخْصَةِ لَهُ عِنْدَ التَّقْيِيهِ فِي الظَّاهِرِ أَنْ يَصُومَ بِصِيَامِهِ، وَيُفْطِرَ بِإِطْفَارِهِ، وَ يُصِدَّ لِي بِصِيَامِهِ، وَ يَعْمَلُ بِعَمَلِهِ، وَ يُظْهِرَ لَهُ اسْتِعْمَالَ ذَلِكَ مُوسَعًا عَلَيْهِ فِيهِ، وَعَلَيْهِ أَنْ يَدِينَ اللَّهُ فِي الْبَاطِنِ، بِخِلَافِ مَا يُظْهِرُ لِمَنْ يَخَافُهُ مِنَ الْمُخَالِفِينَ».

است که مردم افطار می کنند، و عید اضحی روزی است که مردم قربانی می کنند، و روزه روزی است که مردم روزه می گیرند» (۱). با این ادعا که ظاهر این روایت اینست که روزی که مردم در آن افطار می کنند حقیقتاً روز فطر است، و اگر این چنین باشد قضای آن روز قطعاً واجب نخواهد بود.

ولی حمل این روایت بر این معنا جداً بعید است؛ و اظهر اینست که بر حکم ظاهری در مسئله دلالت دارد، و اشکالی هم بر آن وارد نیست چرا که همان جواز افطار از باب تقیه است؛ و اما اینکه کفایت از قضا هم بکنند یا نه؟ این روایت در صدد بیان آن نیست. و بر فرض هم که در این معنا ظهور داشته باشد قدرت مقاومت را در برابر روایات گذشته و آنچه در آینده از ادله دلالت کننده بر فساد خواهیم گفت، ندارد.

شایان ذکر است که اطلاعات دلالت کننده بر مجزی بودن تقیه و عباداتی که مطابق تقیه انجام می گیرد، می توانند در بر گیرنده

۱- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۷، ص ۹۵، ح ۷، باب ۵۷ از ابواب ما یمسک الصائم؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۰، ص ۱۳۳، ح: ۱۳۰۳۷ «وَعَنْهُ، عَنِ الْعَبَّاسِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّا شَكَكْنَا سَنَةَ فِي عَامٍ مِنْ تِلْكَ الْأَعْوَامِ فِي الْأَضْحَى، فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا يُضْحِي، فَقَالَ: الْفِطْرُ يَوْمٌ يُفِطِرُ النَّاسُ، وَالْأَضْحَى يَوْمٌ يُضْحِي النَّاسُ، وَالصَّوْمُ يَوْمٌ يَصُومُ النَّاسُ».

موضوعات هم باشند؛ پس همان گونه که دلیل بر صحت تقیه در احکام اند، دلالت بر صحت تقیه در موضوعات هم دارند، مانند مناسک حج و وقوفات آن.

ولی مسئله افطار در روزه خصوصیت خاصی دارد، و آن اینکه بحث از مجزی بودن اعمالی که از روی تقیه انجام می گیرد مختص مواردی است که عملی عبادی وجود دارد ولی به مقتضای تقیه، مطابق مذهب مخالفین انجام می پذیرد؛ اما اگر بنا شود اصل عمل بخاطر اینکه مذهب آنها اقتضای ترک عمل را داشته، ترک شود دیگر سقوط قضا از مکلف وجهی ندارد. به عبارت دیگر، اعمالی که از سر تقیه انجام می پذیرد، همانند بدل اضطراری برای تکالیف واقعی است، مثل نماز با تیمم که بدل از نماز با وضو است. و تنها از این جهت است که اقتضای مجزی بودن دارد؛ و واضح است که ترک عمل

- مانند افطار کردن روزه به استناد عدم وجوب روزه - نمی تواند بدل از واجب قرار گیرد؛ بنابراین واجب به واسطه آن ساقط نمی شود.

این مسئله از بعضی جهات شبیه چیزی است که در باب اصالة الصَّحَّة (۱) می گویند، و آن اینکه اصالة الصَّحَّة تنها در جایی

۱- . اصالة الصَّحَّة، از قاعده های فقهی است و بدین معناست که اگر در فعل کسی به لحاظ حکم وضعی، تردید شد که آیا آن را صحیح (با تمام اجزاء و شرایط آن) انجام داده یا نه، باید عمل او را بر صحت حمل کرد؛ مثلاً اگر معامله ای، چون خرید و فروش، ازدواج، طلاق، وکالت، رهن و... انجام بدهد همه این موارد بر صحت حمل می شود و آثار عقود یا ایقاعات بر آن مترتب می گردد.

جاری می شود که عملی از مکلف صادر شده ولی ما شک در صحت و فساد آن داریم؛ ولی اگر شک ما در اصل عمل باشد، قاعده صحت جاری نمی شود چرا که عملی احراز نشده تا بخواهیم حمل بر صحیح کنیم.

اگر گفته شود همان گونه که تقیه اقتضای ترک ادا را دارد، اقتضای ترک قضا را نیز خواهد داشت. می گوییم: اگر شرایط تقیه نسبت به قضا نیز موجود باشد، حرف شما صحیح است؛ مثل اینکه مکلف در طول سال با آنها معاشرت داشته باشد و آنها بفهمند که منظور او از این عمل قضا است، که این نیز فرض نادری است بلکه مصداقی نمی توان برای آن پیدا کرد. بنابراین اگر در انجام قضا شرایط تقیه موجود نباشد انجام آن واجب می شود.

تنبیه پنجم: ملاک، ترس شخصی است یا نوعی؟

می دانیم که ملاک در ترس، وجود احتمال ضرر است، آن هم احتمالی که قابل اعتنا باشد، هر چند به مرحله ظن نرسد؛ حتی اگر شک کند یا احتمال مرجوحی بدهد در حالیکه این احتمال نزد عقلا قابل اعتنا باشد، کافی است؛ چرا که در عرف، عنوان ترس بر همه این ها صادق است؛ هر چند به سبب تفاوت احتمالات از نظر شدت و ضعف متفاوت خواهد بود.

اکنون سخن بر سر اینست که در تقیه خوفی ملاک ترس شخصی است یا نوعی؟

حق اینست که بگوییم: کسی که تقیه می کند، گاهی از به خطر افتادن جان و مال و آبروی خویش، یا کسی که ارتباطی با او دارد، و یا شخص معین دیگری که ارتباطی هم با او ندارد می ترسد؛ و گاهی ترس او در مورد فرد یا جماعت ناشناسی است که طرفدار حق اند و در دست دشمنانشان محاصره شده اند و به واسطه عملی که دیگران در آن تقیه را ترک می کنند مورد عقاب قرار می گیرند.

اما قسم اول، اشکالی نیست که احکام تقیه در آن جریان دارد، بلکه از واضح ترین مصادیق تقیه است. و روایاتی که تقیه را

«جُنه» یا «تُرس» یا شبیه اینها می‌نامید آنرا تأیید می‌کند؛ علاوه بر آن در تعدادی از روایات به این قسم تصریح شده است :

۱. اعمش، از جعفر بن محمد علیهما السلام در حدیث شرایع الدین روایت کرده که فرمودند: در حالت تقیه کشتن هیچ کافر یا ناصبی جایز نیست مگر اینکه قتل انجام داده باشد یا تلاش در فساد داشته باشد، آن هم در صورتی که بر خودت و بر یارانت هیچ ترسی نداشته باشی؛ و عمل به تقیه در جایی که محل تقیه است واجب است... (۱).

و قدر متیقن از این روایت، ترس شخصی بر جان مؤمنین است.

۲. منصور، از عموی پدرش، از امام علی بن محمد، از پدرانش: روایت کرده که فرمود: امام صادق علیه السلام فرمودند: از ما نیست کسی که ملزم به تقیه نیست و ما را از مردم پست حفظ نمی‌کند. (۲).

۱- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۶۴، ح ۲۱، باب ۲۴ از ابواب امر به معروف ونهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۱۰، ح: ۲۱۳۷۷ «و یأیناده، عن الأعمش، عن جعفر بن محمد علیهما السلام، فی حدیث شرایع الدین، قال: ولا یحلُّ قتلُ أحدٍ من الكفارِ والنصابِ فیالتقیة، إلاَّ قاتل أو ساع فیفساد، و ذلک إذا لم تخف علی نفسک، ولا علی أصحابک؛ واستعمالُ التقیة فی دار التقیة واجب؛ ولا حنث ولا کفارة علی من حلف تقیة، یدفعُ ذلک ظلماً عن نفسه».

۲- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۶۶، ح ۲۷، باب ۲۴ از ابواب امر به معروف ونهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۱۲، ح: ۲۱۳۸۳ «الحسن بن محمد الطوسی، فی «مجالسه»، عن أبيه، عن الفحام، عن المنصور، عن عم أبيه، عن الإمام علی بن محمد علیهما السلام، عن آباءه قال: قال الصادق علیه السلام: لیس منّا من لم یلزم التقیة، ویصوننا عن سفله الرعیة».

۳. سخن امیر المومنین علیه السلام که در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام وارد شده که فرمودند: «تقیه از برترین اعمال مومن است که خود و برادرانش را از دست فاجران حفظ می کند، و برآوردن حاجت برادران از شریف ترین اعمال متّقین است»^(۱).

و همچنین روایات فراوانی که در باب ۲۸ از ابواب امر به معروف^(۲) وارد شده است دلالت بر این معنا دارد، و تقیه را با برآوردن حاجت برادران مؤمن قرین هم قرار داده است.

و احتمال دارد که مراعات تقیه بخشی از حقوق برادران ایمانی بوده، و مقارنه بین ایندو به این سبب باشد، زیرا واجب است که

- ۱- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۷۳، ح ۳، باب ۲۸ از ابواب امر به معروف ونهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۲۲، ح: ۲۱۴۱۱ «قَالَ: وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: التَّقِيَةُ مِنْ أَفْضَلِ أَعْمَالِ الْمُؤْمِنِينَ، يَصُونَ بِهَا نَفْسَهُ وَ إِخْوَانَهُ عَنِ الْفَاجِرِينَ؛ وَقَضَاءُ حُقُوقِ الْإِخْوَانِ أَشْرَفُ أَعْمَالِ الْمُتَّقِينَ، يَسْتَجْلِبُ مَوَدَّةَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ، وَ شَوْقَ الْخُورِ الْعَيْنِ».
- ۲- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۷۲؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۲۱، بَابُ وَجُوبِ الْإِعْتِنَاءِ وَ الْإِهْتِمَامِ بِالتَّقِيَةِ وَ قَضَاءِ حُقُوقِ الْإِخْوَانِ الْمُؤْمِنِينَ.

به واسطه تقیه از آنها محافظت کند. به عبارت دیگر، تقیه برای حفظ حقوق برادر ایمانی واجب است همان گونه که برای حفظ خودش و حقوقش واجب می باشد. هر چند قبلاً احتمال دیگری را در بیان این مقارنه گفتیم که اولی در مورد نسبت انسان با دشمنانش می باشد، و دومی در مورد نسبت انسان با دوستانش.

و همچنین است روایاتی که دلالت دارد بر اینکه ترک تقیه از مصادیق به هلاکت افکندن نفس می باشد (۱)، و این روایات نیز فراوان است. پس همان گونه که حرام است شخص خودش را در هلاکت بیفکند، همچنین به هلاکت افکندن برادر مؤمنش نیز حرام می باشد؛ یا اینکه اطلاق کلمه «ایدیکم» چنین دلالتی دارد زیرا غیر را نیز در بر می گیرد.

و اما قسم دوم، و آن ترس بر نوع انسان می باشد، به اینکه احتمال قابل اعتنایی بدهیم که ترک تقیه موجب می شود در زمان دیگری بر افرادی دیگر ضرر وارد شود؛ مانند اینکه در سرزمین خودش در برابر برخی از مخالفین تقیه را ترک می کند، ولی ترس از

۱- وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۶۷، ح ۳۵، باب ۲۴ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۱۳، ح ۲۱۳۹۱ «وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»، قَالَ: هَذَا فِي التَّقِيَّةِ».

این دارد که بربرادرانش وقتی به سرزمین های خودشان باز می گردند ضرری وارد شود، خواه نسبت به یک فرد باشد یا نسبت به افراد زیادی. ظاهر اینست که چنین تقیه ای نیز جایز است؛ به سه دلیل :

دلیل اول: بارها گفته ایم که ملاک تقیه از باب مراعات اَهِمِّ، و مقدم داشتن آن بر مهَمِّ است.

دلیل دوم: بر این مورد نیز عنوان ضرورت صادق است، بنابراین عموماتی که دلالت بر جواز تقیه در هر ضرورتی می نمود این جا را نیز در بر می گیرد.

دلیل سوم: بسیاری از روایات ابواب تقیه بر این امر و بلکه بر بیشتر از آن دلالت دارد :

۱. در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام (۱)، از حسن بن علی علیهما السلام

روایت کرده که فرمودند: در تقیه ای که خداوند بواسطه آن امتی را اصلاح کند، برای تقیه کننده همانند ثواب اعمال آن امت خواهد بود، و اگر تقیه را ترک کند، امتی را به هلاکت افکنده و ترک کننده آن شریک کسی است که آنها را به هلاکت می افکند... (۲).

۱- . التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری علیه السلام ، ص ۳۲۱

۲- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۷۳، ح ۴، باب ۲۸ از ابواب امر به معروف ونهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۲۲، ح: ۲۱۴۱۲ «قَالَ: وَقَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّا لَتَقِيَّةٌ يُصْلِحُ اللَّهُ بِهَا أُمَّةً لِمَا لَهَا، مِثْلُ ثَوَابِ أَعْمَالِهِمْ؛ فَإِنْ تَرَكَهَا أَهْلَكَ أُمَّةً، تَارِكُهَا شَرِيكُ مَنْ أَهْلَكَهُمْ؛ وَإِنْ مَعَرَفَهُ حُقُوقَ الْأَخْوَانِ يُحِبُّ إِلَى الرَّحْمَنِ؛ وَيُعْظَمُ الزُّلْفِيلِدَى الْمَلِكِ الدِّيَّانِ؛ وَإِنْ تَرَكَ قَضَائِهَا يَمُتُّ إِلَى الرَّحْمَنِ، وَيُصَغِّرُ الرَّتْبَةَ عِنْدَ الْكَرِيمِ الْمَنَّانِ».

۲. مرحوم شیخ قدس سره در «مجالس»^(۱) به سند خودش، از منصوری، از عموی پدرش، از امام علی بن محمد علیهما السلام از پدرانش روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: «بر شما باد به رعایت تقیه، چرا که از ما نیست کسی که تقیه را جامه زیرین و روین خود قرار ندهد، حتی نسبت به کسانی که از آنها ایمن است؛ تا اینکه برای او عادت شود در برابر کسانی که از آنها بر حذر می باشد»^(۲).

مفاد این روایت بسیار وسیع تر از آن چیزی است که ما در صدد اثبات آن هستیم، زیرا این روایت دلالت دارد بر اینکه به هنگام شدت تقیه رعایت آن در برابر کسی که از او ایمن است نیز واجب است تا مقدمه ای شود بر اینکه عادت کند بر تقیه در برابر کسی که

۱- الأمالی (للشیخ الطوسی)، ص ۲۹۳.

۲- وسائل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۶۶، ح ۲۸، باب ۲۴ از ابواب امر به معروف ونهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۱۲، ح: ۲۱۳۸۴ «وَبِهَذَا الْأَسْنَادِ قَالَ: قَالَ سَيِّدُنَا الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَلَيْكُمْ بِالتَّقِيَّةِ، فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَجْعَلْهَا شِعَارَهُ وَدِتَارَهُ، مَعَ مَنْ يَأْمَنُهُ، لِتُكُونَ سَجِيَّتَهُ مَعَ مَنْ يَحْذَرُهُ».

از او بر حذر می باشد؛ و ترک تقیه در این حال، سبب می شود که تقیه را در موارد لزوم و وجوبش ضایع کند. فتأمل. این روایت تعارضی هم با روایت علی بن موسی الرضا علیهما السلام - در حدیثی که ایشان نسبت به جماعتی از شیعه بی توجهی کردند و آنها را به حضور نپذیرفتند بخاطر اینکه در جایی که تقیه واجب نبود تقیه کرده بودند(۱) - ندارد.

۱- . مراجعه شود به پاورقی ۲، صفحه ۱۰۲.

تنبیه ششم: در موارد وجوب تقیه، تقیه واجب نفسی است یا غیری؟

آیا تقیه در مواردی که واجب می شود، واجب نفسی است و آثار واجب نفسی - از جمله عقاب در ترک - بر آن بار می شود؟ یا اینکه واجب غیری است و آثار آن را دارد؟

در ابتدا از ادله تقیه استفاده می شود که واجب غیری باشد، زیرا تقیه بخاطر حفظ خون ها و محافظت از ضرر دینی یا دنیوی - بدون هیچ وجهی - تشریح شده است. و دلیل عقلی ای که بر تقیه دلالت داشت نیز بیش از وجوب مقدمی اقتضائی کند؛ و هم چنین ادله ای که دلالت می کرد بر اینکه ترک تقیه از موارد به هلاکت افکندن نفس می باشد، و تقیه از باب مقدمه برای حفظ نفس از هلاکت، واجب می باشد.

ولی انصاف اینست که بگوییم تقیه واجب نفسی است و اثر آن را دارد، به دو دلیل :

اولاً: ظاهر اطلاقات ادله اینست که تقیه به هنگام خوف از ضرر واجب نفسی است، خواه بر ترک آن ضرری مترتب بشود خواه نشود؛ و آنچه در ادله ذکر شده - از قبیل حفظ خونها و امثال آن - از باب حکمت حکم است نه علت آن، و به همین سبب به کسی که تقیه را ترک کند وعده عذاب داده شده است، مانند روایتی که در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام وارد شده که: «...پس بزرگترین

واجبات خدا بر شما بعد از وجوب موالات ما و دشمنی دشمنانتان، به کارگیری تقيه بر جان و مال و معارف و حفظ حقوق یاراتان می باشد؛ و خداوند بعد از عمل به این واجبات هر گناهی را می آمرزد، و سخت گیری نمی کند؛ و اما این دو، کم کسی می شود که از آن نجات پیدا کند مگر بعد از عذاب شدیدی». (۱)

و همچنین ادله ای که دلالت داشت بر اینکه ترک تقيه مانند ضایع کردن حقوق برادران ایمانی است، مانند آنچه در تفسیر مذکور از قول علی بن الحسین علیهما السلام آمده بود که فرمود: «خداوند بر مومن هر گناهی را می آمرزد و او را در دنیا و آخرت پاک می گرداند مگر دو گناه: ترک تقيه و ضایع کردن حقوق برادران ایمانی». (۲)

۱- . وسائل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۷۵، ح ۱۳، باب ۲۸ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۲۴، ح: ۲۱۴۲۱ «ثُمَّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: وَلَوْ شَاءَ لَحَرَّمَ عَلَيْكُمْ التَّقِيَّةَ، وَ أَمَرَكُمْ بِالصَّبْرِ عَلَى مَا يَنَالُكُمْ مِنْ أَعْدَائِكُمْ عِنْدَ إِظْهَارِكُمْ الْحَقَّ؛ أَلَا- فَأَعْظَمُ فَرَائِضِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ بَعْدَ فُرُضِ مَوَالِنَا، وَ مُعَادَاهِ أَعْدَائِكُمْ، اسْتِعْمَالُ التَّقِيَّةِ عَلَيَانُفْسِكُمْ وَ أَمْوَالِكُمْ وَ مَعَارِفِكُمْ؛ وَ قَضَاءُ حُقُوقِ إِخْوَانِكُمْ؛ وَ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ كُلَّ ذَنْبٍ بَعْدَ ذَلِكَ، وَ لَا يَسْتَفْصِي. وَ أَمَّا هَذَا، فَقَلَّ مَنْ يَنْجُو مِنْهُمَا إِلَّا- بَعْدَ مَسِّ عَذَابٍ شَدِيدٍ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ لَهُمْ مَظَالِمٌ عَلَى النَّوَاصِبِ وَ الْكُفَّارِ، فَيَكُونُ عِقَابُ هَذَيْنِ عَلَى أَوْلِيائِكَ الْكُفَّارِ وَ النَّوَاصِبِ بِقِصَاصٍ بِمَا لَكُمْ عَلَيْهِ مِنَ الْحَقُوقِ، وَ مَا لَهُمْ إِلَيْكُمْ مِنَ الظُّلْمِ؛ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَتَعَرَّضُوا لِمَقْتِ اللَّهِ بِمَرْكَ التَّقِيَّةِ، وَ التَّقْصِيرِ فِي حُقُوقِ إِخْوَانِكُمُ الْمُؤْمِنِينَ».

۲- . مراجعه شود به پاورقی ۳، صفحه ۷۷.

و آنچه ابن ادریس، در آخر کتاب «سرائر» (۱) از علی بن محمد علیهما السلام نقل کرده که به داود صرمی فرمودند: «اگر بگویم که تارک تقیه مانند تارک نماز است راست گفته ام» (۲).

و امثال این روایات که با تتبع می توان بر آنها دست یافت؛ تمام اینها دلالت دارد بر اینکه وجوب تقیه وجوب نفسی است.

و ثانیاً: ترک تقیه که همان ضد فعل تقیه است به خودی خود القای نفس در تهلکه می باشد، نه اینکه مقدمه آن باشد؛ و معلوم است که به هلاکت افکندن نفس به خودی خود حرام است؛ پس ترک تقیه به خودی خود حرام بوده و عقاب بر آن مترتب شده و موجب فسق می شود. به عبارت دیگر، انجام تقیه عین مصداق حفظ نفس، و ترک آن عین مصداق ضایع کردن نفس و به هلاکت افکندن آن است؛ و در اینجا از مقدمه بودن اثری نیست.

۱- السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۳، ص ۵۸۳.

۲- وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۶۶، ح ۲۶، باب ۲۴ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۱۱، ح: ۲۱۳۸۲ «مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِيسَ، فِي آخِرِ «السَّرَائِرِ»، نَقَلَ مِنْ كِتَابِ مَسَائِلِ الرِّجَالِ وَ مَكَاتِبَاتِهِمْ مَوْلَانَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، مِنْ مَسَائِلِ دَاوُدَ الصَّرْمِيِّ قَالَ: قَالَ لِي: يَا دَاوُدُ، لَوْ قُلْتُ إِنَّ تَارِكَ التَّقِيهِ كَتَارِكَ الصَّلَاةِ، لَكُنْتُ صَادِقًا».

تنبیه هفتم: آیا تقیه فقط در برابر کفار است؟

آیات قرآن کریم و بسیاری از روایاتی که به آنها استدلال کردیم در مورد تقیه از کفار و امثال آنها وارد شده است؛ همانند تقیه عمار یاسر و بسیاری از مسلمانان صدر اول، از مشرکین؛ و آنچه در مورد عمل مسیلمه کذاب نقل کردیم. این امر باعث شده که گروهی از اهل تسنن تقیه را تنها در برابر کفار جایز بدانند.

ولی با توجه به آنکه دانستیم تقیه پوشاندن عقیده یا عمل دینی در مواردی است که اظهار آن موجب ضرر می شود، و ملاک تقیه در اصل قاعده اهم و مهم - و ترجیح محذور کمتر برای دفع محذور مهم تر - است، و این قاعده ای عقلی است که تمام عقلا - با تمام اختلاف در مذاهب و روش هاشان - آنرا قبول دارند؛ بنابراین ملاک حکم در تقیه عام بوده و تفاوتی بین کفار و غیر آنها باقی نمی ماند؛ بلکه گاه می شود خطر مسلمانی که شرور است از خطر کفار هم بیشتر است.

به عبارت دیگر، علت تعمیم حکم اینست که فلسفه تقیه در برابر کفار - که همان مخفی نگه داشتن عقیده به سبب حفظ نفس از ضرر است - در تقیه در برابر مسلمان هم وجود دارد. (و ما نمونه هایی از آن را در نحوه رفتار معاویه و عمال او با پیروان اهل بیت علیه السلام نقل کردیم). (۱)

همین برداشت از برخی بزرگان اهل تسنن نیز نقل شده است. فخر رازی، در تفسیر خود در حکم چهارم از احکام تقیه می نویسد: «...چهارم: ظاهر آیه (۲۸ آل عمران) دلالت دارد بر اینکه تقیه فقط در برابر کفار مخالف جایز است؛ ولی مذهب شافعی رضی الله عنه اینست که اگر حالت بین مسلمانان شبیه حالت بین مسلمانان و مشرکان شود، تقیه بخاطر حفظ نفس جایز خواهد بود».^(۱)

و در حکم ششم، از حسن بصری حکایت کرده که گفت: «تقیه برای مؤمنین جایز است تا روز قیامت». سپس می گوید: و این قول اولی است زیرا دفع ضرر از نفس تا جایی که ممکن باشد واجب است. و با توجه به اینکه کلام حسن بصری مطلق است هر نوع تقیه ای را شامل می شود.

گذشته از اینها، در سیره صحابه و تابعین عمل به تقیه وجود داشته و این خود دلیل بر مشروعیت آن در میان مسلمانان است؛ که در اینجا نمونه هایی از آنرا نقل می کنیم:

۱. تقیه ابوهریره، از عمر: در کتاب «البدایه و النهایه» آمده است: «ابوهریره همیشه می گفت: من احادیثی را نقل می کنم که اگر در زمان عمر یا نزد عمر آنها را می گفتم سرم را می شکست».^(۲)

۱- . تفسیر الرازی، ج ۸، ص ۱۴.

۲- . البدایه و النهایه، ج ۸، ص: ۱۰۸ «ان ابا هریره کان یقول: أنى لاحدث احادیث، لو تکلمت بها فى زمان عمر او عند عمر، لشج رأسى». ذهبى می گوید: روایت فوق صحیحه است.

این روایت نشان می دهد که ابو هریره از پیشوایش تقیه می کرد، چه رسد به تقیه مسلمان از مسلمان عادی. البته این نکته هم باید بررسی شود که مضمون احادیث او چه بوده است که او نمی توانست در مقابل عمر افشا کند!

۲. تقیه حذیفه، از عثمان: ابو نعیم اصفهانی، از علماء اهل تسنن در کتاب «حلیه الاولیاء» از نضال، نقل می کند: «با حذیفه در کنار خانه خدا بودیم؛ عثمان به او گفت: حرفهایی از تو نقل می کنند، آیا تو آنها را گفته ای؟ حذیفه گفت: من نگفته ام. عثمان گفت: تو از آنها راستگوتر و نیکوتری. وقتی عثمان رفت از او پرسیدم: آن حرف ها را تو نزدی؟! گفت: بله، گفتم؛ ولی کمی از دینم را دادم تا مبادا کل دینم (و جانم) از بین برود».^(۱)

در این روایت حذیفه که از صحابه است از عثمان که خلیفه وقت است تقیه می کند. همچنین در کلام حذیفه یک نوع استدلال عقلی وجود دارد و آن اینکه اگر امر بین اهم و مهم دایر باشد، باید مهم را رها کرد و به اهم عمل نمود. این نکته در همه جا راه دارد. این دلیل عقلی در تقیه از کافر و در تقیه از مسلمان و در همه جا وجود دارد.

۳. تقیه جابر بن عبدالله انصاری: جابر بن عبدالله، که از صحابه رسول

۱- . حلیه الاولیاء، ابو نعیم اصفهانی، ج ۱، ص: ۲۷۹ «... قال: بلی و لکن اشتری دینی ببعضهمخالفه ان یذهب کله».

خدا صلی الله علیه و آله است از بسر بن ارطاه، که فردی بسیار شرور و خون ریز بوده و از ناحیه معاویه به امارت منصوب شده بود، تقیه می کند. یعقوبی، در تاریخ خود می نویسد: «جابر بن عبد الله انصاری، نزد أم سلمه، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و گفت: از طرفی می ترسم مرا بکشند، و از طرف دیگر این بیعت، گمراهی است (از قراین استفاده می شود که مراد او بیعت با یزید بوده است) ام سلمه گفت: بیعت کن؛ تقیه اصحاب کهف را واداشت که همیشه لباس صلیب می پوشیدند و در جشن های قومشان شرکت می کردند».^(۱)

در این روایت ام سلمه به جابر دستور تقیه می دهد، آن هم نسبت به حکومت وقت.

۴. تقیه و قوف کنندگان در عرفات از معاویه: نسائی، از سعید بن جبیر، نقل می کند: «با ابن عباس در عرفات بودیم، به من گفت: صدای لیبک مردم را نمی شنوم! (زیرا هر چند در ظهر روز عرفه باید لیبک را قطع کرد، ولی چون حاجیان قبل از ظهر عرفه وارد عرفات می شدند تا ظهر لیبک را ادامه می دادند). گفتم: از معاویه می ترسند (اودستور داده بود که چون علی علیه السلام لیبک می گفت: کسی نباید لیبک بگوید). در این هنگام ابن عباس از خیمه خارج شد و گفت: لیبک

۱- . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص: ۱۹۷ «... قالت: اذا فبايع، فان التقيه حملت اصحاب الكهفالي ان كانوا يلبسون الصليب، و يحضرون الاعياد مع قومهم».

اللهم ليبيك؛ اينان سنت را بخاطر دشمنی با علی ترک کرده اند».(۱)

این نشان می دهد که تمام حاضرین در عرفات از حکومت وقت تقیه می کردند.

۵. تقیه ابوالدرداء، از مردم مدینه: ابوالدرداء از صحابه معروف است که از مردم مدینه تقیه کرد. ابن عساکر، نقل می کند: «ابودرداء گفت: آیا نمی خواهید از علامت عاقل به شما خبر دهم؟ عاقل کسی است که نسبت به برتر از خود تواضع کند، نسبت به زیردستان عیب جویی نکند و آنها را تحقیر نکند، حرف زیادی نزنند، با اخلاق مردم هماهنگ باشد (و مسامحه و مساهله کند)، و با این حال ایمان خود را بین خود و خدا حفظ می کند، و در دنیا با تقیه و کتمان قدم بردارد».(۲)

این نوع تقیه که در میان صحابه بوده است، به مقدار وسیعی در میان تابعین نیز رواج داشته، که نشان می دهد تقیه کردن جزو سیره مسلمین بوده است. و این روایات که از اهل تسنن نقل شده است نشان می دهد که تقیه مخصوص به کفار نیست. بنابراین وهابی ها

۱- سنن نسائی، ج ۵، ص: ۲۵۳ «... فخرج ابن عباس عن فسراطه فقال: ليبيك اللهم ليكفانهم قد تركوا السنه عن بغض علي». این روایت صحیح است.

۲- تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۴۷، ص: ۱۵۷ «... و يحتجز الايمان في ما بينه و بينه جل و هو يمشي في الدنيا بالتقيه والكتمان».

که تقیه کردن را بر شیعه خرده می گیرند حتی از کتاب های معروف خودشان هم بی خبر می باشند.

نتیجه اینکه، تقیه هم در برابر کفار جایز است، هم در برابر مخالفین با مذهب، مانند وهابیت تکفیری و مسلمانان متعصب، و هم در برابر اهل مذهب خود انسان (تقیه شیعه از شیعه و سنی از سنی). مثلاً در میان اهل سنت در سابق نزاع عظیمی بوده است که آیا کتاب الله حادث است یا قدیم. بعضی می گفتند کتاب الله حادث است و از یک سری اصوات و نقوش تشکیل شده است، ولی بعضی مخالف آن بودند و می گفتند کتاب الله مانند ذات خداوند قدیم است. سال ها بر سر این بحث بی فایده با هم نزاع کردند و یکدیگر را می کشتند و یا به هم آسیب می رساندند.

خطیب بغدادی می نویسد: «عمر بن حماد بن ابی حنیفه، به مجلس ما آمد و گفت: از پدرم، حماد، شنیدم که می گفت: ابن ابی لیلی، شخصی را نزد ابو حنیفه فرستاد و نظر وی در مورد قرآن را پرسید؛ ابوحنیفه پاسخ داد: قرآن مخلوق است. ابن ابی لیلی گفت: یا توبه می کنی و یا علیه تو اقدام می کنم. به همین سبب ابوحنیفه از او پیروی کرده و گفت: قرآن کلام خداست. سپس ابوحنیفه را در شهر می گرداندند تا به مردم بگویند که وی از اعتقاد به مخلوق بودن قرآن توبه کرده است. پدرم گفت: به ابوحنیفه گفتم:

چرا این کار را کردی و از او تبعیت نمودی؟ ابو حنیفه پاسخ داد: فرزندم! ترسیدم که علیه من اقدامی انجام دهند، به همین جهت به وی از روی تقیه پاسخ گفتم» (۱).

همچنین در میان شیعه ممکن است کسی بگوید قمه زدن واجب است! و اگر کسی با آنها مخالفت کند ممکن است به او آسیب برسانند؛ در این حال تقیه جایز است و لازم نیست شخص، عقیده خود را که برخلاف آنهاست اظهار کند.

مهم این است که باید جان را در برابر شخص خطرناک حفظ کرد چه آن فرد مسلمان باشد و یا کافر. حتی در بعضی موارد قیاس اولویت نیز جاری می شود و آن جایی است که خطر مسلمان از کافر بیشتر باشد. همانند وهابی های تکفیری که از هر کافری خطرناک تر می باشند.

علاوه بر همه اینها، اهل تسنن قیاس ظنی غیر اولویت را حجت می دانند؛ بنابراین باید قیاس قعطی اولویت را به طریق اولی قبول داشته باشند. به هر حال، در بحث ما قیاس از باب اولویت است و شکی در سرایت حکم تقیه به موارد دیگر وجود ندارد.

۱- تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص: ۳۸۷ «... فقلت لأبي حنیفه: کیف صرت إلی هذا وتابعته؟ قال: یا بُنی، خفت أن یُقَدِم عَلَیَّ فأعطیته التقیه».

تنبیه هشتم: آیا تقیه به مخالف در مذهب اختصاص دارد؟

از آنجا که اکثر روایات باب در مورد حکم تقیه در برابر مخالفین است، ممکن است این توهم را ایجاد کند که تقیه اختصاص به ایشان داشته و در غیر آنها جاری نمی شود.

علامه انصاری قدس سره در رساله ای که در این مسئله تهیه کرده این گونه می نویسد:

«در اول (یعنی ادله ای که بر اذن شارع بر تقیه دلالت دارد) شرط است که تقیه در برابر مذهب مخالفین صورت گیرد، زیرا قدر متیقن از ادله ای که عبادات بوجه تقیه را اجازه داده همین مقدار است، زیرا متبادر از تقیه از مذهب مخالفین است. بنابراین در تقیه از کفار، وستمگران از شیعه، جاری نمی شود. ولی در روایت مسعده بن صدقه، که خواهد آمد چیزی است که از آن عموم حکم برای غیر مخالفین فهمیده می شود؛ علاوه بر اینکه عمومات تقیه برای این منظور کافی است».^(۱)

منظور ایشان از روایت مسعده بن صدقه، که خواهد آمد، روایتی است که مسعده، از امام صادق علیه السلام در تفسیر آنچه از آن تقیه می شود روایت کرده که فرمودند: «قوم بدی باشند که ظاهر حکم و فعلشان غیر

۱- . رسائل فقهیه، ص ۷۹.

از حکم و فعل حق باشد، پس هر آنچه مومن در میان آنها به خاطر تقیه انجام می دهد، اگر منجر به فساد در دین نشود جایز است»^(۱).

ما می گوییم: شک نیست که تقیه در لغت، و اصطلاح، و از نظر ادله، اختصاصی به تقیه در مقابل مخالفین در مذهب از اهل تسنن ندارد. زیرا همان گونه که در تنبیه قبل گفتیم تقیه پوشاندن عقیده یا عمل دینی در مواردی است که اظهار آن موجب ضرر می شود، و ملاک تقیه در اصل قاعده اهم و مهم است، و این قاعده ای عقلی است که تمام عقلا آنرا قبول دارند؛ و اگر بعضی به زبان به جهت برخی انگیزه ها آن را انکار کنند همانها نیز به آن ایمان قلبی دارند و به هنگام اضطرار در اعمال و احوالشان ظاهر می شود.

و واضح است که هیچ یک از این موارد اختصاصی به مخالفین ندارد، بلکه فرقی بین آنها و بین کفار و ستمگران از شیعه نیست.

۱- وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۶۹، ح ۶، باب ۲۵ از ابواب الامر بالمعروف والنهی عن المنکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۱۶، ح ۲۱۳۹۷ «وَعَنْهُ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مَسِيْعَةَ بْنِ صِدْقَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ: أَنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا أَظْهَرَ الْإِيمَانَ ثُمَّ ظَهَرَ مِنْهُ مَا يَدُلُّ عَلَى نَقْضِهِ، خَرَجَ مِمَّا وَصَفَ وَأَظْهَرَ، وَكَانَ لَهُ نَاقِضًا، إِلَّا أَنْ يَدْعَى أَنَّهُ إِنَّمَا عَمِلَ ذَلِكَ تَقِيَّةً؛ وَ مَعَ ذَلِكَ يُنْظَرُ فِيهِ، فَإِنْ كَانَ لَيْسَ مِمَّا يُمَكِّنُ أَنْ تَكُونَ التَّقِيَّةُ فِي مِثْلِهِ، لَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ ذَلِكَ؛ لِأَنَّ التَّقِيَّةَ مَوَاضِعَ، مَنْ أزالَهَا عَنْ مَوَاضِعِهَا لَمْ تَسْتَقِمْ لَهُ. وَ تَفْسِيرُ مَا يُتَّقَمُّ أَنْ يَكُونَ قَوْمٌ سَوَاءَ ظَاهِرٌ حُكْمِهِمْ وَ فِعْلِهِمْ عَلَى غَيْرِ حُكْمِ الْحَقِّ وَ فِعْلِهِ، فَكُلُّ شَيْءٍ يَعْمَلُ الْمُؤْمِنُ بَيْنَهُمْ لِمَكَانِ التَّقِيَّةِ مِمَّا لَا يُوَدَّى إِلَى الْفَسَادِ فِي الدِّينِ فَإِنَّهُ جَائِزٌ».

علاوه بر اینکه بسیاری از روایات باب، و بلکه بعضی از آیات قرآن کریم، در مورد تقیه از کافران و امثال آنها وارد شده است؛ مانند تقیه حضرت ابراهیم علیه السلام از قومش، و تقیه مومن آل فرعون از فرعونیان،

و تقیه عمار یاسر و بسیاری از مسلمانان صدر اول از مشرکین. و تمام این آیات و روایات را در ابتدای بحث نقل و بیان کردیم. حتی لفظ «تقیه» یا «تقاه» که در یک مورد در قرآن بکار رفته درباره تقیه در مقابل مشرکین است؛ بنابراین شکی در عموم حکم باقی نمی ماند و نیازی به خصوص روایت مسعده بن صدقه، یا اطلاعات و عمومات روایات باب، نداریم.

از این ادله معلوم می شود که تفاوتی ندارد که امری که از آن تقیه می شود، جزو مذهب آنها باشد یا نباشد؛ مثلاً ترک حج تمتع، و تکتف در نماز، مذهب همه فرقه های اهل سنت نیست، چرا که بعضی علمای آنها ترک هر دو را جایز می دانند؛ ولی گاهی برخی عوام هستند که این کار را بر نمی تابند و آن را «رافضی گری»! می پندارند. و گاهی عادت دینی خاصی است که عوام آن را لازم دانسته و دلیلی بر عقیده به مذهب خود می دانند، که رعایت آن عادات موجب ترک بعضی واجبات، یا تغییر در انجام آن، یا انجام بعضی محرمات می شود، شک نیست که همه اینها به هنگام اضطرار از باب تقیه و به استناد ادله تقیه جایز است.

تنبيه نهم: آیا قسم چهارمی برای تقیه وجود دارد؟

از مباحث گذشته معلوم شد که تقیه سه نوع است: تقیه خوفی، تقیه تحبیبی و تقیه تدبیری. تقیه خوفی آنست که غرض از آن حفظ جان و مال و آبرو و دین است؛ و تقیه تحبیبی آنست که هدف آن جلب مودت و وحدت کلمه و ائتلاف و یکسانی صفوف مسلمانان - با تمامی اختلافاتی که در مذاهبشان مشاهده می شود - در برابر دشمنان اسلام و مخالفان حق می باشد؛ و تقیه تدبیری که بیشتر در مخفی نگهداشتن موضوعات خارجی به منظور مصالح دیگری مانند تبلیغ رسالت به نحو احسن بکار می رود؛ و دانستیم که هر کدام جایگاه خاص خود را دارد.

برخی می گویند که نوع چهارمی نیز برای تقیه وجود دارد و آن در برابر افشا و نشر سرّ است، که حکمی سیاسی است و برای حفظ مذهب وضع شده، هر چند خوفی بر کسی نبوده و مجالی نیز برای جلب مودت و وحدت کلمه نباشد، و مصلحت دیگری نیز آن را اقتضا نکند.

در «وسایل الشیعه» بابی را به آن اختصاص داده و روایاتی را در آن وارد کرده که دلالت بر مقصود می کند :

۱. محمد خزاز، از ابی عبدالله امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «هر کس حدیث ما را فاش کند همانند کسی است که حق ما را انکار کرده است».(۱)

۲. ابن ابی یعفور، روایت کرده که ابو عبدالله امام صادق علیه السلام فرمودند: «هر کس حدیث ما را فاش کند خداوند ایمان را از او سلب می کند».(۲)

وامثال این دو مورد که مفاد آن وجوب کتمان عقیده حق و اظهار غیر آن در مواردی است که آن عقیده از اسراری است که کتمان آن از غیر اهلش واجب است؛ چرا که فاش کردن آن نزد غیر اهلش موجب ضرر است. این نیز یک نوع تقیه است و تعریف تقیه بر

۱- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۹۵، ح ۱۱، باب ۳۴ از ابواب امر به معروف ونهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۵۰، ح ۲۱۴۸۷ «وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ مُحَمَّدِ الْخَزَّازِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامَ قَالَ: مَنْ أَدَاعَ عَلَيْنَا حَدِيثَنَا فَهُوَ بِمَنْزِلِهِ مَنْ جَحَدَنَا حَقًّا. قَالَ: وَقَالَ لِلْمَعْلَى بْنِ خُنَيْسٍ: الْمُدَيْعُ لِحَدِيثِنَا كَالْجَاهِدِ لَهُ».

۲- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۹۵، ح ۱۲، باب ۳۴ از ابواب امر به معروف ونهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۵۰، ح ۲۱۴۸۸ «وَبِالْأَشَيْنَادِ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَدَاعَ عَلَيْنَا حَدِيثَنَا، سَلَبَهُ اللَّهُ الْإِيمَانَ».

آن منطبق است، و با این وجود داخل در هیچ یک از سه قسم گذشته نیست.

ولی انصاف اینست که نمی توانیم این را قسم مستقلی بدانیم، و در حقیقت به قسم اول که همان تقیه خوفی باشد بر می گردد؛ چرا که اطلاق عنوان سرّ تنها در مواردی است که اظهار حق یا اظهار بعضی از عقاید دینی موجب ضرر و خوف بر نفس و آبرو و دین شخص باشد؛ و گرنه در آنچه ضرری نباشد سرّی نیست و داخل در عنوان کتمان سرّ و افشای سرّ نمی شود؛ بنابراین این قسم به قسم خوفی باز می گردد.

شاهد بر این سخن بسیاری از روایات همان باب است که برخی از آنها را ذکر می کنیم:

۱. یونس بن یعقوب، از بعضی از اصحابش، از ابی عبد الله امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «کسی که حدیث ما را افشا کند ما را به قتل خطا نکشته بلکه به قتل عمد کشته است».^(۱)

۱- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۹۵، ح ۱۳، باب ۳۴ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۵۰، ح: ۲۱۴۸۹ «و بِالْإِسْدِنَادِ، عَنْ یُونُسَ، عَنْ یُونُسِ بْنِ یَعْقُوبَ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَا قَتَلْنَا مَنْ أَدَاعَ حَدِيثَنَا قَتْلَ خَطَا، وَ لَكِنْ قَتَلْنَا قَتْلَ عَمْدٍ».

این روایت دلالت دارد بر اینکه افشای حدیث در مواردی که باید کتمان نمود ضررهای عظیمی دارد که چه بسا به حد قتل می رسد! و از آنجا که فاعل این کار عالم به این اثر است در واقع قاتل به عمد محسوب می شود؛ و آیا این چیزی جز مصداق ترک تقیه خوفی است؟ و قبلاً گفتیم که خوف گناه ممکن است بر جان دیگری باشد.

۲. محمد بن مسلم، روایت کرده که از ابا جعفر امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: «روز قیامت بنده را محشور می کنند در حالیکه خونی نریخته است، چیزی شبیه شیشه حجامت یا بیش از آنرا به او می دهند و به او می گویند: این سهم تو است از خون فلانی. او می گوید پروردگارا تو می دانی که جان من را قبض کردی در حالیکه خونی نریخته بودم؛ پس می گوید: بله، ولی تو از فلانی روایتی را شنیدی، و آن را از او روایت کردی تا اینکه به فلان ستمگر رسید و او را به خاطر آن کشت، و این سهم تو است از خون او» (۱).

۱- وسائل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۹۵، ح ۱۴، باب ۳۴ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۵۱، ح: ۲۱۴۹۰ «و بِالْإِسْنَادِ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ الْعَلَاءِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: يُحْشَرُ الْعَبْدُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ مَا نَدَادَمًا، فَيُدْفَعُ إِلَيْهِ شَبْهُ الْمَحْجَمَةِ أَوْ فَوْقَ ذَلِكَ؛ فَيَقَالُ لَهُ: هَذَا سَيْهْمُكَ مِنْ دَمِ فُلَانٍ. فَيَقُولُ: يَا رَبِّ، إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّكَ قَبَضْتَ تَنِي وَ مَيَا سَيْفَكَ دَمًا؛ فَيَقُولُ: بَلَى، وَ لَكِنَّكَ سَمِعْتَ مِنْ فُلَانٍ رَوَاهُ كَذَا وَ كَذَا، فَرَوَيْتَهَا عَلَيَّ، فَنَقَلْتُ عَلَيْه حَتَّى صَارَتْ إِلَى فُلَانِ الْجَبَّارِ، فَفَتَلَهُ عَلَيْهَا؛ وَ هَذَا سَيْهْمُكَ مِنْ دَمِهِ».

آیا این چیزی جز ترک تقیه ای است که موجب به هلاکت افکندن نفس است؟!

۳. اسحاق بن عمار، از ابی عبد الله امام صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت در حالیکه این آیه را تلاوت می فرمود: (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ) (۱) فرمود: به خدا سوگند آنها را با دست هایشان نمی کشند

و با شمشیر هاشان نمی زنند؛ لکن احادیث آنها را می شنوند پس آنها را فاش می کنند و به این خاطر دستگیر شده و کشته می شوند پس (این افشای حدیث تبدیل به) قتل و تجاوز و معصیت می گردد». (۲)

۱- .سوره بقره (۲)، آیه ۶۱.

۲- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۹۵، ح ۱۵، باب ۳۴ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۵۱، ح: ۲۱۴۹۱ «و بِالْأَسْنَادِ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ مَسْكَانَ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ»، قَالَ: وَاللَّهِ مَا قَتَلُوهُمْ بِأَيْدِيهِمْ، وَلَا ضَرَبُوهُمْ بِأَسْيَافِهِمْ، وَ لَكِنَّهُمْ سَمِعُوا أَحَادِيثَهُمْ فَأَدَّعَوْهَا، فَأُحِذُوا عَلَيْهَا، فَفُتِلُوا، فَصَارَ قَتْلًا وَ اغْتِدَاءً وَ مَعْصِيَةً».

به اضافه روایات دیگری در همین معنا و همه آنها دلالت دارد بر اینکه افشای سرّ تنها در عقایدی است که اگر آشکار شود، برای صاحبش ضرری به همراه دارد؛ پس نقل آنچه مشتمل بر این اسرار است با تقيه - ای که به هنگام ترس بر خود و بر غیر به آن امر شده است - منافات دارد. پس این قسم چهارمی جدای از سه قسم اول نیست.

تنبیه دهم: ذکر نام حضرت مهدی علیه السلام در عصر ما

در میان گروهی از محدثین، مشهور است که نامیدن حضرت مهدی (ارواحنا له الفداء) با نام خاص ایشان حرام است، ولی با القاب معروف ایشان اشکالی ندارد. آیا - آن گونه که علامه مجلسی در جلد ۵۱ «بحار الانوار» از بعضی این نظر را نقل کرده اند - این حکم مخصوص زمان غیبت صغرای ایشان بوده و ربطی به زمان غیبت کبری ندارد؟ یا اینکه حکم عامی است که تمام زمان ها و مکان ها را شامل می شود تا زمانی که حضرتش ظهور کند و زمین را پر از قسط و عدل نماید آن گونه که پر از ظلم و جور گشته؟ یا اینکه حرمت این کار دائر مدار تقیه و خوف می باشد؛ اگر ترسی در کار نباشد جائز، و به هنگام ترس از خطر حرام است؟

البته این حکم اختصاص به حضرت مهدی (ارواحنا فداه) نداشته و در مورد سایر ائمه علیه السلام نیز جاری است؛ این قول را مرحوم شیخ حرّ عاملی، در «وسایل» اختیار کرده اند.

در ابتدا روایات این باب را ذکر می کنیم و سپس نظر خود را بیان خواهیم کرد.

روایات این باب به چند گروه تقسیم می شود:

گروه اول: روایاتی که به طور مطلق - بدون هیچ تقیه ای از نظر زمان و مکان - بر حرمت نامیدن حضرت به اسم شریف ایشان دلالت دارد، و هیچ علت خاصی را برای آن ذکر نکرده اند.

۱. مرحوم کلینی قدس سره از علی بن رئاب، از ابی عبد الله امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: صاحب این امر را کسی بنام نمی خواند مگر کافر. (۱)

۲. مرحوم کلینی قدس سره از ریان بن صلت، روایت کرده که گفت: از ابوالحسن امام رضا علیه السلام شنیدم - درحالیکه از قائم از ایشان سوال کرده بودند - فرمودند: جسمش دیده نمی شود و بانامش نامیده نمی شود. (۲)

۳. مرحوم صدوق قدس سره در کتاب «اکمال الدین» (۳) از صفوان بن مهران،

۱- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۸۶، ح ۴، باب ۳۳ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۳۸، ح ۲۱۴۵۶ «وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ ابْنِ رِئَابٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ لَا يُسَمِّيهِ بِاسْمِهِ إِلَّا كَافِرٌ».

۲- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۸۶، ح ۵، باب ۳۳ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۳۹، ح ۲۱۴۵۷ «وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي حَبَابَةَ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرضا عليه السلام، وَسُئِلَ عَنِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ فَقَالَ: لَا يُرَى جِسْمُهُ وَلَا يُسَمَّى اسْمُهُ».

۳- . کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۳۳.

از امام صادق علیه السلام روایت کرده به حضرت عرض شد که آیا مهدی از فرزندان شما است؟ حضرت فرمودند: فرزند پنجم از هفتم است که شخص او از شما غایب بوده، و بر شما حلال نیست که او را به اسم بنامید. (۱)

۴. مرحوم صدوق قدس سره در «اکمال الدین» (۲) از محمد بن عثمان عمری،

روایت کرده که گفت: توقیعی به خط حضرت که می شناسم خارج شد که نوشته بود: هر کس نام مراد جمع مردم ببرد لعنت خدا بر او باد. (۳)

بنابر اینکه این حکم مخصوص همان زمان نباشد؛ همان گونه که ظاهر اطلاق آن اینچنین است.

۱- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۸۸، ح ۱۱، باب ۳۳ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۴۱، ح ۲۱۴۶۳ «وَعَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مَهْرَانَ، عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَنَّهُ قِيلَ لَهُ: مَنْ الْمَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِكَ؟ قَالَ: الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ، يَغِيبُ عَنْكُمْ شَخْصُهُ، وَلَا يَجِلُّ لَكُمْ تَسْمِيَّتُهُ».

۲- . کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۸۳.

۳- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۸۹، ح ۱۳، باب ۳۳ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۴۲، ح ۲۱۴۶۵ «وَعَنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَمَّامٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَيْرَانَ الْعَمْرِيِّ، قَالَ: خَرَجَ تَوْقِيعٌ بِخَطِّ أَعْرَفُهُ: مَنْ سَمَّانِي فِي مَجْمَعٍ مِنَ النَّاسِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ».

۵. مرحوم صدوق قدس سره در «اکمال الدین»^(۱) از عبدالعظیم حسنی، از محمد بن علی بن موسی علیهم السلام، در مورد قائم علیه السلام روایت کرده که فرمودند: ولادتش بر مردم مخفی، و شخص او از مردم غایب است؛ و بر آنها حرام است که او را به اسم نام ببرند، و او هم نام رسول خدا و هم کنیه او است.^(۲)

گروه دوم: روایاتی که تصریح دارد به اینکه نباید حضرت را به اسم نامید تا زمانی که قیام کند و زمین را همان گونه که پر از ظلم و جور شده پر از عدل نماید:

۱. علامه مجلسی قدس سره در «بحار الانوار»^(۳) از محمد بن زیاد ازدی، از موسی بن جعفر علیهما السلام، به هنگام ذکر قائم (عج) روایت کرده که فرمودند: ولادتش بر مردم مخفی است، و نامیدن حضرت بر مردم حلال نیست تا خداوند او را ظاهر گرداند پس زمین را پر از قسط و عدل کند همان گونه که پر از ظلم و جور شده است.

۱- . کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۷۸.

۲- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۸۹، ح ۱۴، باب ۳۳ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۴۲، ح: ۲۱۴۶۶ «وَ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ السَّنَانِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَدِيٍّ اللَّهِ، عَنِ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَدِيٍّ الْعَظِيمِ الْحَسِينِيِّ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ يُنْمُو سَيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ذِكْرِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: يَخْفَى عَلَى النَّاسِ وَلَا دُنُوَّهُ، وَ يَغِيبُ عَنْهُمْ شَخْصُهُ، وَ تَحْرُمُ عَلَيْهِمْ تَسْمِيَّتُهُ، وَ هُوَ سَمِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ كَثِيرُهُ؛ الْحَدِيثُ».

۳- . بحار الأنوار (بیروت)، ج ۵۱، ص ۳۲.

۲. علامه مجلسی قدس سره از عبد العظیم حسنی، از ابی الحسن الثالث امام هادی علیه السلام روایت کرده که در مورد قائم (عج) فرمودند: «ذکر او با اسم حلال نیست تا زمانی که خروج کند پس زمین را پر از قسط و عدل کند همان گونه پر از ظلم و جور شده است... (۱).

۳. مرحوم کلینی قدس سره به سند خود، از ابی هاشم داود بن قاسم جعفری، از ابی جعفر امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: شهادت می دهم بر مردی از فرزندان حسن که (به نام) نامیده نمی شود و با کتبه خوانده نمی گردد تا زمانی که امر او ظاهر گردد، پس زمین را پر از عدل کند همان گونه که پر از جور شده، او قائم است به امر حسن بن علی علیه السلام. (۲).

۴. مرحوم صدوق قدس سره در کتاب «اکمال الدین» (۳) به سند خودش، از عبد العظیم حسنی، از علی بن محمد علیه السلام روایت کرده که عبد العظیم اعتقاد و اقرارش به ائمه علیه السلام را به حضرت عرضه کرد تا اینجا که گفت: سپس شما ای مولای من. امام به او فرمودند: و بعد از من فرزندانم

۱- . بحار الأنوار (بیروت)، ج ۵۱، ص ۳۲.

۲- . وسائل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۸۶، ح ۳، باب ۳۳ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۳۸، ح: ۲۱۴۵۵ «وَعَنْ عِدِّهِ بْنِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْبُرْقِيِّ، عَنْ أَبِي هَاشِمِ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثِ الْخِصْرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: وَ أَشْهَدُ عَلَى رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ، لَا يُسَمَّى وَلَا يُكْنَى، حَتَّى يَظْهَرَ أَمْرُهُ، فَيَمْلَأَهَا عَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا، إِنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.»

۳- . کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۸۰.

حسن، و چگونه خواهند بود مردم با جانشین بعد از او؟ گفتم :

چگونه است؟ فرمودند: زیرا شخص او دیده نمی شود و یاد کردن او به اسم حلال نیست تا زمانی که خارج شود و زمین را پر از قسط و عدل کند. تا اینکه فرمودند: این دین من و دین پدران من است. (۱)

گروه سوم: روایاتی که دلالت دارد بر اینکه در صورت وجود ترس، نامیدن حضرت به اسم جایز نیست :

۱. مرحوم کلینی قدس سره با سند خود، از علی بن محمد، از ابی عبدالله صالحی روایت کرده که گفت: اصحاب ما از من درخواست کردند که بعد از ابی محمد علیه السلام از اسم و مکان امام سوال کنم؛ پس جواب آمدم: اگر بر اسم دلالت کنم آنرا فاش می کنند؛ و اگر مکانش را بدانند به سمت او دلالت می کنند. (۲)

۱- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۸۸، ح ۹، باب ۳۳ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۴۰، ح: ۲۱۴۶۱ «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، فِي كِتَابِ «إِكْمَالِ الدِّينِ» وَ فِي كِتَابِ «التَّوَجِيدِ»، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ الدَّقَاقِ، وَ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ سَيِّدِنَا عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ عَرَضَ عَلَيْهِ اعْتِقَادَهُ وَ إِقْرَارَهُ بِالْإِئْمَةِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، إِلَى أَنْ قَالَ: ثُمَّ أَنْتَ يَا مَوْلَايَ؛ فَقَالَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ مِنْ بَعْدِي ابْنِي الْحَسَنُ؛ فَكَيْفَ لِلنَّاسِ بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِهِ. قُلْتُ: وَ كَيْفَ ذَلِكَ؟ قَالَ: لِأَنَّهُ لَا يَرَى شَخْصَهُ، وَ لَا يَحِلُّ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ، حَتَّى يَخْرُجَ فِيمَلَأَ الْأَرْضَ قَسِيطاً وَ عَدْلًا؛ إِلَى أَنْ قَالَ: فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَذَا دِينِي وَ دِينُ آبَائِي».

۲- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۸۷، ح ۷، باب ۳۳ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۴۰، ح: ۲۱۴۵۹ «وَ عَيْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّالِحِيِّ قَالَ: سَأَلَنِي أَصْحَابُنَا بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ أَسْأَلَ عَنِ الْإِسْمِ وَالْمَكَانِ؛ فَخَرَجَ الْجَوَابُ: إِنَّ دَلَّتْهُمْ عَلَى الْإِسْمِ أَذَاعُوهُ، وَ إِنْ عَرَفُوا الْمَكَانَ دَلُّوا عَلَيْهِ».

مرحوم شیخ حُرّ عاملی قدس سره بعد از نقل این حدیث می نویسد: این روایت دلالت دارد بر اینکه نهی از نامیدن حضرت، مختص موارد خوف و ایجاد مفسده است.

۲. مرحوم کلینی قدس سره از عبدالله بن جعفر حمیری، از محمد بن عثمان عمری، روایت کرده که به او گفتند: تو جانشین را دیده ای؟ گفت: آری بخدا سوگند - تا اینکه گفت - اسم حضرت چیست؟ گفت: بر شما حرام است که از اسم او سوال کنید، و این را از خودم نمی گویم چرا که من حق حلال و حرام کردن ندارم، بلکه از حضرت علیه السلام نقل می کنم. چرا که امر به دست سلطان است، همانا ابا محمد رفت و فرزندش بر جای نگذاشت - تا آنجا که گفت - اگر اسم آورده شود بدنبال او خواهند گشت، از خدا بترسید و دست از این کار بردارید. (۱)

۱- . وسائل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۸۷، ح ۸، باب ۳۳ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۴۰، ح ۲۱۴۶۰: «وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، وَمُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، جَمِيعاً، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ الْعُمَرِيِّ، فِي حَدِيثٍ، أَنَّهُ قَالَ لَهُ: أَنْتَ رَأَيْتَ الْخَلْفَ؟ قَالَ: إِي وَ اللَّهِ. إِلَى أَنْ قَالَ: قُلْتُ: فَالاسْمُ؟ قَالَ: مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ أَنْ تَسْأَلُوا عَنْ ذَلِكَ. وَلَا أَقُولُ هَذَا مِنْ عِنْدِي، فَلَيْسَ لِي أَنْ أُحْلِلَ وَلَا أُحَرِّمَ؛ وَلَكِنْ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ فَإِنَّ الْأَمْرَ عِنْدَ السُّلْطَانِ. أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ مَضَى وَ لَمْ يُخَلِّفْ وَلَدًا. إِلَى أَنْ قَالَ: وَإِذَا وَقَعَ الْإِسْمُ وَقَعَ الطَّلَبُ؛ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَمْسِكُوا عَنْ ذَلِكَ».

این روایت تقریباً صراحت دارد بر اینکه نهی از نامیدن حضرت به خاطر خوف بر ایشان است، و اینکه اگر اسم ایشان برده شود به دنبال او خواهند گشت؛ به این جهت از نام بردن حضرت نهی کرده بلکه آنرا در هاله ای از ابهام گذارده تا کسی که نمی داند اطلاع پیدا نکند و کسی که می داند بر او حرام شود.

۳. مرحوم صدوق قدس سره در «اکمال الدین»^(۱) از علی بن عاصم کوفی،

روایت کرده که گفت: در توقیعات صاحب الزمان (عج) آمده است که ملعون است ملعون است کسی که من رادر جمع مردم بنام بخواند.^(۲)

قید «در جمع مردم» دلالت دارد بر اینکه در غیر جمع آنها این کار جایز است؛ و - بنابر اینکه قید در این گونه موارد دلالت بر

۱- . کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۸۲.

۲- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۸۸، ح ۱۲، باب ۳۳ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۴۲، ح: ۲۱۴۶۴ «وَعَيْنِ الْمُظْفَرِ بْنِ جَعْفَرِ الْعَلَوِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ، وَ حَيْدَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنْ آدَمِ بْنِ مُحَمَّدِ الْبُلْخِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الدَّقَّاقِ، وَ إِبرَاهِيمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَا: سَمِعْنَا عَلِيَّ بْنَ عَاصِمِ الْكُوفِيِّ، يَقُولُ: خَرَجَ فِي تَوْقِيعَاتِ صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ سَمَانِي فِيْمَحْفَلٍ مِنَ النَّاسِ».

مفهوم داشته باشد - نهی از نام بردن حضرت صرفاً به جهت تقیه از مردم است.

۴. مرحوم صدوق قدس سره از محمد بن همام، از محمد بن عثمان عمری روایت کرده که گفت: توقیعی به خط حضرت صادر شد که: هر کس مرا در جمع مردم به نام بخواند پس لعنت خدا بر او باد. (۱)

دلالت این روایت مانند روایت سابق است.

۵. در «بحار الانوار» (۲) از ابی خالد کابلی، روایت کرده که گفت:

زمانی که علی بن الحسین علیهما السلام رحلت فرمودند، بر محمد بن علی

۱- . وسائل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۸۹، ح ۱۳، باب ۳۳ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۴۲، ح ۲۱۴۶۵ «وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَمَّامٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ الْعَمَرِيِّ قَالَ: خَرَجَ تَوْقِيعٌ بِحِطِّ أَغْرِفُهُ: مَنْ سَمَّانِي فِي مَجْمَعٍ مِنَ النَّاسِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ».

۲- . بحار الأنوار (بیروت)، ج ۵۱، ص: ۳۱ «الغيبه، للنعماني عُبْدُ الْوَاحِدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْخَنْعَمِيِّ، عَنِ الضَّرِيرِيِّ، عَنْ أَبِي خَالِدِ الْكَابِلِيِّ، قَالَ: لَمَّا مَضَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، دَخَلْتُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَدْ عَرَفْتُ انْقِطَاعِي إِلَى أَبِيكَ وَأُنْسِي بِهِ وَوَحْشَتِي مِنَ النَّاسِ. قَالَ: صَدَقْتَ يَا بَا خَالِدٍ، تُرِيدُ مَاذَا؟ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَدْ وَصَفَ لِي أَبُوكَ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ بِصِفَةٍ لَوْ رَأَيْتَهُ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ لَأَخَذْتُ بِيَدِهِ. قَالَ: فَتُرِيدُ مَاذَا يَا بَا خَالِدٍ؟ قَالَ: أُرِيدُ أَنْ تُسَمِّيَنِي لِي حَتَّى أَعْرِفَهُ بِاسْمِهِ. فَقَالَ: سَأَلْتَنِي وَاللَّهِ يَا بَا خَالِدٍ عَنْ سُؤْلِ الْمُجْهَدِ، وَ لَقَدْ سَأَلْتَنِي عَنْ أَمْرِ مَا لَوْ كُنْتُ مُحَدَّثًا بِهِ أَحَدًا لَحَدَّثْتُكَ، وَ لَقَدْ سَأَلْتَنِي عَنْ أَمْرِ لَوْ أَنَّ بَنِي فَاطِمَةَ عَرَفُوهُ، حَرَصُوا عَلَيَّ أَنْ يَقْطَعُوهُ بَضْعَةً بَضْعَةً».

امام باقر علیهما السلام وارد شدم و عرض کردم: فدایت شوم می دانی که به پدرت وابسته بودم و به او انس داشتم و از مردم وحشت داشتم؛ امام فرمودند: راست می گویی ای ابا خالد، چه می خواهی؟ عرض کردم: فدایت شوم، پدرت برای من صاحب این امر را به صفتی توصیف کرده که اگر او را در بعضی از راه ها بینم دستش را خواهم گرفت. امام فرمودند: پس چه می خواهی ای ابا خالد؟ عرض کردم: می خواهم که نام او را به من بگویی که او را به نام بشناسم. حضرت فرمودند: ای ابا خالد، به خدا قسم سوال سختی پرسیدی و از امری سوال کردی که اگر به احدی گفته بودم به تو نیز می گفتم؛ و از امری سوال کردی که اگر بنی فاطمه آنرا می شناختند میل داشتند بر اینکه او را قطعه قطعه کنند.

بنابر اینکه سخن حضرت: «اگر بنی فاطمه...» دلالت کند بر اینکه بعضی از آنها قصد بر ضرر زدن به او دارند، چه برسد به غیر بنی فاطمه؛ به همین خاطر از ترس ضرر زدن به حضرت، نام ایشان را نبردند تا پوشیده بماند و شناخته نشود و دست مخالفین به او نرسد.

از تمامی این روایات استفاده می شود که مخفی نگهداشتن اسم حضرت به علت امر خاصی که تعبدی باشد نیست، بلکه بر اساس تقیه است با همان شرایط تقیه، نه چیز دیگر.

گروه چهارم: روایاتی که دلالت دارد بر اینکه ائمه علیه السلام یا اصحاب

ایشان در موارد فراوانی حضرت را به اسم نامیده اند بدون اینکه نهی ای از آنها صادر شده باشد.

۱. مرحوم صدوق قدس سره در «اکمال الدین»^(۱) با سند خود، از محمد

بن ابراهیم کوفی روایت کرده که ابا محمد حسن بن علی العسکری علیهما السلام برای برخی از افرادی که نام آنها را بردند گوشت قربانی فرستادند و فرمودند: «این عقیقه فرزندم محمد است».^(۲)

در این روایت صراحتاً نام حضرت را برده اند و تلویحاً هم اجازه تصریح به اسم را به دیگران داده اند.

۲. مرحوم صدوق قدس سره از ابی غانم خادم روایت کرده که گفت: برای ابی محمد علیه السلام فرزندی به دنیا آمد پس او را محمد نامید و روز سوم او را به اصحاب خود نشان داد و فرمود این صاحب شما (بعد از من) است.^(۳)

۱- . کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۳۲.

۲- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۸۹، ح ۱۵، باب ۳۳ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۴۳، ح ۲۱۴۶۷ «وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْكُوفِيِّ، أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيِّ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، بَعَثَ إِلَى بَعْضِ مَنْ سَمَّاهُ، شَاةً مَذْبُوحَةً، وَقَالَ: هَذِهِ مِنْ عَقِيْقَةِ ابْنِ مُحَمَّدٍ».

۳- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۸۹، ح ۱۶، باب ۳۳ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۴۳، ح ۲۱۴۶۸ «وَعَنْهُ، عَنِ الْحَمِيرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِيِّ، عَنْ أَبِي عَمَانٍ الْخَادِمِ، قَالَ: وَوَلِدَ لِأَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَوْلُودٌ، فَسَمَّاهُ مُحَمَّدًا، وَعَرَضَهُ عَلَيَّ أَصْحَابِهِ يَوْمَ الثَّلَاثِ، وَقَالَ: هَذَا صَاحِبُكُمْ».

این حدیث هر چند دلالت بر نامیدن حضرت از جانب ائمه علیه السلام ندارد، ولی اگر این کار ممنوع بود ابوغانم خادم به آن پیشی نمی گرفت، پس دلیلی بر اینست که امام عسکری علیه السلام برای او وامثال او به نام حضرت تصریح کرده است.

۳. مرحوم کلینی قدس سره از علّمان رازی، از بعض اصحاب ما، روایت کرده است زمانی که جاریه ابی محمد علیه السلام حامله شد، حضرت به او فرمود: فرزندی را حمل خواهی کرد و اسم او محمد است و او قائم بعد از من است. (۱)

و اینکه راویان، این روایت را یکی پس از دیگری نقل کرده اند، شاهد خوبی بر جواز نامیدن حضرت به اسم می باشد.

۴. مرحوم صدوق قدس سره از ابی نصره، از ابی جعفر امام باقر علیه السلام، از جابر بن عبدالله روایت کرده که نزد فاطمه علیها السلام صحیفه ای از دره

۱- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۹۰، ح ۱۷، باب ۳۳ از ابواب امر به معروف ونهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۴۳، ح: ۲۱۴۶۹ «وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامٍ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ، عَنِ عَلَّانِ الرَّازِيِّ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، أَنَّهُ لَمَّا حَمَلَتْ جَارِيهَا بِى مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَتَحْمِلِينَ وَلَدًا، وَاسْمُهُ مُحَمَّدٌ، وَهُوَ الْقَائِمُ مِنْ بَعْدِي».

یافته که در آن اسامی ائمه از فرزندانش وجود داشته، پس آن را خوانده است تا آنکه می گوید: ابوالقاسم محمد بن الحسن، حجه الله علی خلقه، القائم؛ مادر او جاریه ای است که اسم او نرجس است. (۱)

نقل همه راویان روایت و همچنین نقل جابردلیل بر آنست که منعی برنامیدن حضرت به اسم در تمامی حالات و موقعیت ها وجود ندارد.

۵. مرحوم صدوق قدس سره از ابی جارود، از ابی جعفر امام باقر علیه السلام، از پدرانش: روایت کرده که فرمود: امیرالمومنین علیه السلام بر منبر فرمودند: در آخر الزمان مردی از فرزندان من خواهد آمد، و صفات و احوال قائم را ذکر فرمود تا جایی که فرمودند: او دو اسم دارد: اسمی که مخفی است و آن احمد است، و اسمی که آشکار است که محمد است. (۲)

۱- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۹۰، ح ۱۸، باب ۳۳ از ابواب امر به معروف ونهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۴۳، ح ۲۱۴۷۰: «وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الطَّلَقَانِيِّ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْقَطَّانِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ أَبِي عَمْرٍو، عَنْ صَدَقَةَ بْنِ أَبِي مُوسَى، عَنْ أَبِي نَضْرَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ فَاطِمَةَ ۳ أَنَّهُ وَحَدَّ مَعَهَا صَاحِبَةً مِنْ دُرِّهِ، فِيهَا أَسْمَاءُ الْأَيْمَةِ مِنْ وُلْدِهَا، فَقَرَأَهَا إِلَيَّ أَنْ قَالَ: أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِ، الْقَائِمُ، أُمُّهُ جَارِيَةٌ اسْمُهَا نَرْجِسٌ».

۲- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۹۰، ح ۱۹، باب ۳۳ از ابواب امر به معروف ونهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۴۴، ح ۲۱۴۷۱: «وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبُرْمَكِيِّ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَالِكٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ، عَنْ آبَائِهِ: قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلِيُّ الْمُنْتَبِرِ: يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ؛ وَذَكَرَ صِفَةَ الْقَائِمِ وَأَحْوَالَهُ إِلَيَّ أَنْ قَالَ: لَهُ اسْمَانِ، اسْمٌ يَخْفَى وَاسْمٌ يَعْلَنُ، فَأَمَّا الَّذِي يَخْفَى فَأَحْمَدُ، وَأَمَّا الَّذِي يَعْلَنُ فَمُحَمَّدُ؛ الْحَدِيثُ».

۶. مرحوم صدوق قدس سره با سندهای فراوان، از حسن بن محبوب، از ابی جارود، از ابی جعفر امام باقر علیه السلام، از جابر روایت کرده که گفت: بر فاطمه علیها السلام وارد شدم در حالیکه جلوی حضرت لوحی بود که در آن اسامی اوصیای فرزندان او وجود داشت. دوازده نفر شمردم که آخر آنها قائم بود، نام سه تای آنها محمد، و چهار تای آنها علی. (۱)

۷. مرحوم صدوق قدس سره از مفضل بن عمر، روایت کرده که گفت: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و گفتم: کاش جانشین بعد از خودتان را برای ما مشخص می فرمودید. حضرت فرمودند: امام بعد از من فرزندم موسی است. و آن جانشینی که امید به آنست و در انتظار

۱- . وسائل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۹۰، ح ۲۰، باب ۳۳ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۴۴، ح: ۵۲۱۴۷۲ «وَبِأَسَانِيدِهِ الْكَثِيرَةِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ أَبِي الْجَارُودِ، عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ جَابِرٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ ۳ وَبَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ، فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهَا، فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ، آخِرُهُمُ الْقَائِمُ؛ ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ، وَارْبَعَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ».

آنند محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی است. (۱)

۸. مرحوم طبرسی قدس سره در «اعلام الوری» (۲) از محمد بن عثمان

عمری، از پدرش، از ابی محمد حسن بن علی علیهما السلام در خبری که حضرت آن را از پدرانش: روایت کرده آورده است که: زمین از حجت خدا بر خلقش خالی نمی شود و هر کس بمیرد و امام زمان خویش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است؛ پس فرمود: این سخن حق است همان گونه که روز حق است. گفته شد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله حجت و امام بعد از تو کیست؟ فرمود: فرزندم محمد، او امام و حجت بعد از من است؛ پس هر که بمیرد و او را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است. (۳)

۱- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۹۱، ح ۲۲، باب ۳۳ از ابواب امر به معروف ونهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۴۵، ح ۲۱۴۷۴ «وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الدَّقَاقِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَدِيٍّ اللّهِ، عَنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ، عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ: لَوْ عَاهَدْتِ الْإِنْبَاءَ فِي الْخَلْفِ مِنْ بَعْدِكَ فَقَالَ: الْإِمَامُ بَعْدِي ابْنِي مُوسَى، وَ الْخَلْفُ الْمَأْمُولُ الْمُتَنْظَرُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى».

۲- . اعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۵۳.

۳- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۹۱، ح ۲۳، باب ۳۳ از ابواب امر به معروف ونهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۴۶، ح ۲۱۴۷۵ «وَبِإِسْنَادِهِ، عَنِ ابْنِ بَابُوَيْهٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِيِّ، عَنْ أَبِي عَلِيِّ مُحَمَّدِ بْنِ هَمَّامٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ الْعُمَرِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْخَبَرِ الَّذِي رُوِيَ عَنْ يَأْتِيهِ: أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، وَ أَنَّ مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً. فَقَالَ: إِنَّ هَذَا حَقٌّ كَمَا أَنَّ النَّهَارَ حَقٌّ. فَقِيلَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَمَا الْحُجَّةُ وَ الْإِمَامُ بَعْدَكَ؟ فَقَالَ: ابْنِي مُحَمَّدٌ؛ هُوَ الْإِمَامُ وَ الْحُجَّةُ بَعْدِي، فَمَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْهُمَا مِيتَةً جَاهِلِيَّةً».

صاحب وسایل، در آخر باب ۳۳ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر، سخن خوبی دارد آنجا که می نویسد: «احادیثی که تصریح به اسم مهدی محمد بن حسن علیهما السلام دارد و امر به نامیدن حضرت نموده - خواه به طور عموم یا خصوص، تصریحی یا تلویحی، از جهات فعل یا تقریر - در روایات و زیارات و دعاها و تعقیبات و تلقین و غیر اینها جداً فراوان است». سپس در حاشیه بر آخر احادیث این باب اضافه کرده اند که: «گروهی از علمای ما در کتاب های حدیث و اصول و کلام و غیر آن به اسم حضرت تصریح کرده اند از جمله آنها علامه محقق، و مقداد، و مرتضی، و ابن طاووس، و...؛ و کسی که منع کرده باشد نادر است. و ما در رساله مجزایی این بحث را تحقیق کرده ایم».

این بود آنچه در این باب از روایات و کلمات اصحاب وارد شده است.

شک نیست که قول به ممنوع بودن نامیدن حضرت به اسم، به عنوان حکمی تعبیدی، کلامی است خالی از تحقیق؛ هر چند بعضی بزرگان به آن تصریح کرده اند. بلکه ظاهر اینست که ممنوع بودن این کار دایر مدار وجود و عدم ملاک تقیه است، و در جایی که ملاک تقیه وجود نداشته باشد - مانند زمان ما - منعی نیز وجود نخواهد داشت.

و آنچه علامه مجلسی قدس سره - بعد از ذکر بعضی روایات که دلالت بر نهی از نامیدن حضرت تا زمانی که قائم ظهور کند دارد - افاده فرموده به اینکه: «این روایات صراحت دارد بر اینکه قول کسانی که ممنوعیت نامیدن حضرت به اسم را، مخصوص زمان غیبت صغرا می دانند - و برای اثبات آن به علت های من درآوردی و دلایل

وهمی (۱) اعتماد کرده اند - صحیح نیست»، جداً ممنوع است؛ زیرا دانستیم که این سخن از سر علل من درآوردی و دلایل وهمی نیست، بلکه در روایات فراوانی به آن تصریح شده که کم از سایر روایات ندارد؛ علاوه بر اینکه روایاتی که دلالت بر جواز تسمیه و تصریح به اسم حضرت داشت - و در گروه چهارم گفتیم - از نظر تعداد بیشتر و از نظر دلالت قوی تر از سایر روایات بود.

۱- «العلل المستنبطه، و الاستباعات الوهمیه».

نتیجه اینکه منع از نامیدن حضرت به اسم، دایر مدار خوف بر حضرت علیه السلام، یا خوف بر ما، بر اساس موازینی است که در تقیه معتبر است، به چند دلیل :

۱. این راه تنها راه جمع بین اخبار، و حمل روایات مطلق بر مقید است. بنابراین روایات گروه اول، و بلکه گروه دوم نیز که جزو روایات مطلق می باشند - چرا که از ناحیه وجود خوف و عدم آن مطلق می باشند، هر چند منع در آنها تا زمان ظهور حضرت است و این قید منافاتی با تقیید به آنچه ذکر کردیم ندارد - با روایات گروه سوم که دلالت بر دَوْران حکم بر مدار تقیه داشت، مقید می شوند.

و اگر این گونه نشود، یا با هم تعارض کرده و ساقط می شوند

- اگر قائل شویم که هر گروه از روایات، به سبب اینکه متضافر است قطعی یا شبیه قطعی محسوب می شود - و یا بنا بر اینکه اسناد روایات ظنی است، قائل به تخییر می شویم؛ که در اینصورت می توان حکم به جواز داد.

وازقوی ترین قرینه هابراه جمعی که ذکر کردیم روایات گروه چهارم است که فی الجمله تصریح به جواز تسمیه داشت؛ و کاش می دانستیم کسانی که قائل به حرمت تسمیه بطور مطلق شده اند، در مورد این گروه از روایات که جداً متضافرند چه می گویند؟ آیا کنار گذاردن همه این روایات با وجود فتوای بسیاری از اصحاب بر طبق

آنها، امکان دارد؟ یا ترجیح غیر این روایات بر اینها ممکن است؟ هرگز؛ هیچ راه حلی نیست مگر آنچه که ذکر کردیم.

۲. روایات فراوانی از طرق اهل بیت علیه السلام و اهل سنت وارد شده که در آنها تصریح شده است به اینکه نام مهدی نام پیامبر صلی الله علیه و آله و کنیه او کنیه پیامبر صلی الله علیه و آله است. و معلوم است که این گونه روایات نیز کم از تسمیه ندارد، زیرا ظاهر بعضی از روایات که دلالت بر عدم ذکر اسم داشت بخاطر عدم دلالت بر حضرت بود، به نحوی که مخاطب نداند که اسم حضرت چیست، نه اینکه صرف تلفظ به اسم ممنوع باشد. مگر بگوییم که این سخن اگرچه مفاد بعضی از اخبار باب است، ولی با بعض روایات دیگر که دلالت بر حرمت تلفظ دارد، - نه حرمت دلالت بر حضرت، هر چند به کنایه باشد - منافات دارد.

۳. اینکه بخواهیم بگوییم که تلفظ به اسم شریف حضرت بدون تقیه و هر محذور دیگری، حرام است، با وجود اینکه دلالت بر حضرت با کنایه، یا با مثل م ح م د جایز است، نیاز به تعبد شدیدی دارد. چه مشکلی در ذکر اسم شریف حضرت در لفظ وجود دارد وقتی ذکر آن با کنایه جایز است؟! مانند اینکه بگوییم اسم حضرت اسم جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله است، یا اینکه با حروف جداگانه نام حضرت را ذکر کنیم، آن هم در فرضی که هیچ محذوری در ظاهر وجود ندارد. کجای احکام اسلام شبیه چنین حکمی می توان یافت؟

و این استبعاد اگرچه به خودی خود در احکام فقهی دلیل محسوب نمی شود، ولی می تواند تأییدی برای آنچه ذکر کردیم تلقی شود.

ورویاتی که در عدم جواز تصریح به اسم سایر ائمه علیه السلام به هنگام تقیه وارد شده نیز موید سخن ما است؛ مانند آنچه مرحوم کلینی قدس سره با اسناد خودش، از عنبسه، از ابی عبد الله امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: از ذکر نام علی و فاطمه علیهما السلام بپرهیزید، چرا که چیزی به مانند نام علی و فاطمه مردم را به خشم نمی آورد! (۱)

و تعجب از مرحوم صدوق قدس سره است که طبق آنچه از ایشان حکایت شده بعد از اعتراف به تصریح به اسم حضرت در روایت لوح، گفته اند: این حدیث، این گونه در تسمیه قائم وارد شده است، ولی نظر من نهی از تسمیه است. (۲) در حالیکه دانستیم که تصریح به

۱- . وسایل الشیعه (اسلامیه)، ج ۱۱، ص ۴۸۶، ح ۲، باب ۳۳ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر؛ وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۳۸، ح ۲۱۴۵۴ «وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ صَاحِبِ الْحَبْنِ السَّنْدِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ عَبَسَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامَ قَالَ: إِيَّاكُمْ وَذِكْرَ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ ۳؛ فَإِنَّ النَّاسَ لَيْسَ شَيْءٌ أَبْغَضَ إِلَيْهِمْ مِنْ ذِكْرِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ ۳».

۲- . البته این سخن ایشان به معنی اینست که روایات منع کننده را قوی تر می دانند و عمل بر طبق آنها را ترجیح می دهند. متن عبارت ایشان این گونه است: «قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله جاء هذا الحديث هكذا بتسميه القائم عليه السلام ، والذي أذهب إليه ما روى في النهيمن تسميته، وسيأتي ذكر ما روي في ذلك من الأخبار في باب أضعه في هذا الكتاب لذلك، إن شاء الله تعالى ذكره». (كمال الدين و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۰۷).

اسم شریف حضرت منحصر به روایت لوح نبوده، و دلیل ما منحصر به روایات گروه چهارم - که تصریح به اسم داشت - نیست؛ با این وجود چرا ایشان قول به جواز به هنگام عدم تقیه را اختیار نکرده اند آن گونه که صاحب وسایل اختیار کرده و از ظاهر قول بسیاری از اصحاب بر می آید؟ شاید دلیل آن رعایت احتیاط بوده است؛ ولی هر چند این قول موافق احتیاط است اما احتیاط در عمل خود شخص حرفی است و فتوای به احتیاط حرف دیگر؛ خلاصه اینکه این احتیاط احتیاط ضعیفی است و مراعات آن واجب نیست.

نتیجه تمام آنچه گفتیم این می شود که نامیدن حضرت به اسم شریفشان که همان محمد بن حسن عسکری (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است در امثال زمان ما که از این جهت تقیه ای وجود ندارد، جایز است.

بحث از احکام تقیه و فروع آن در اینجا به پایان رسید.

جمادی الاولی ۱۳۹۲ هجری قمری. و الحمد لله.

ترجمه و تحقیق این قاعده در صبح پنجشنبه ۱۵ اسفند ماه ۱۳۹۲ هجری شمسی (جمادی الاولی ۱۴۳۵ ه. ق) پایان یافت.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

فهرست منابع

١. القرآن الكريم.
٢. نهج البلاغه، گردآورنده فرمايشات امام، امير المومنين عليه السلام، سيد رضى، محمد بن حسين موسى. موسسه نهج البلاغه، قم، ١٤١٤ق.
٣. أحكام القرآن، أحمد بن على الرازى الجصاص أبوبكر، دارإحياء التراث العربى، بيروت، ١٤٠٥ ق.
٤. أسباب رفع العقوبه، شيخ الإسلام ابن تيميه، على بن نايف الشحود.
٥. أسد الغابه فى معرفه الصحابه، عز الدين بن الأثير أبو الحسن على بن محمد الجزرى، دارالفكر، بيروت، ١٤٠٩.
٦. إعلام الورى بأعلام الهدى، طبرسى، فضل بن حسن، آل البيت، قم، ١٤١٧ ق.
٧. الاحتجاج، طبرسى، احمد بن على، نشر مرتضى، مشهد، ١٤٠٣ق.
٨. الإرشاد فى معرفه حجج الله على العباد، مفيد، محمد بن محمد، كنگره شيخ مفيد، قم، ١٤١٣ ق.

٩. الاستقامه، أحمد بن عبد الحلیم بن تیمیه الحرانی أبو العباس، جامعه الإمام محمد بن سعود، المدینه المنوره، ١٤٠٣ ق.
١٠. الأمالی، طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، دار الثقافه، قم، ١٤١٤ ق.
١١. الإمامه و السياسه، ابن قتیبه دینوری، دار الاضواء، بیروت، ١٤١٠ ق.
١٢. البدايه و النهايه، أبو الفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر الدمشقی، دار الفكر، بیروت، ١٤٠٧ ق.
١٣. البیان، عاملی، شهید اول، محمد بن مکى، محقق، قم، ١٤١٢ ق.
١٤. التبیان فی تفسیر القرآن، طوسی، محمد بن حسن، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
١٥. التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری علیه السلام، حسن بن علی علیه السلام، امام یازدهم، مدرسه الإمام المهدي (عج)، قم، ١٤٠٩ ق.
١٦. التفسیر الكبير، فخرالدین الرازی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ١٤٢١ ق.
١٧. الجامع لأحكام القرآن، أبو عبد الله محمد بن أحمد بن أبی بکر بن فرح الأنصاری الخزرجی شمس الدین القرطبی، دارعالم الکتب، الرياض، ١٤٢٣ ق.
١٨. الخصال، ابن بابویه، محمد بن علی، جامعه مدرسين، قم، ١٣٦٢ ش.

١٩. الدر المثلث، عبد الرحمن بن الكمال جلال الدين السيوطي، دار الفكر، بيروت، ١٩٩٣ م.
٢٠. السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى، حلي، ابن ادریس، محمد بن منصور بن احمد، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ١٤١٠ ق.
٢١. السنن الكبرى وفي ذيله الجوهر النقي، أبو بكر أحمد بن الحسين بن علي البيهقي، مجلس دائره المعارف النظاميه، حيدر آباد، هند، ١٣٤٤ ق.
٢٢. الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربيه، جوهري، اسماعيل بن حماد، دار العلم للملايين، بيروت، ١٤١٠ ق.
٢٣. الغدير، علامه اميني، مركز الغدير، قم، ١٤١٦ ق.
٢٤. القواعد و الفوائد، عاملي، شهيد اول، محمد بن مكي، كتابفروشي مفيد، قم.
٢٥. الكافي، كليني، ابو جعفر، محمد بن يعقوب، دار الحديث للطباعة و النشر، قم، ١٤٢٩ ق.
٢٦. الكافي، كليني، ابو جعفر، محمد بن يعقوب، دار الكتب الإسلاميه، تهران، ١٤٠٧ ق.
٢٧. الكامل في التاريخ، عز الدين أبو الحسن علي بن ابي الكرم المعروف بابن الأثير، دار صادر، بيروت، ١٣٨٥.
٢٨. المبسوط، شمس الدين أبو بكر محمد بن أبي سهل

السرخسى، دار الفكر للطباعه والنشر والتوزيع، بيروت، ١٤٢١ ق.

٢٩. المَجْتَبَى من السنن، أحمد بن شعيب أبو عبد الرحمن النسائى، مكتب المطبوعات الإسلاميه، حلب، ١٤٠٦ ق.

٣٠. المحاسن، برقى، ابو جعفر، احمد بن محمد بن خالد، دار الكتب الإسلاميه، قم، ١٣٧١ ق.

٣١. المَصْنَف، أبو بكر عبد الله بن محمد بن أبى شيبه العبسى الكوفى، دار القبله.

٣٢. الموسوعه الفقهيه الكويتيه، وزاره الأوقاف والشئون الإسلاميه، جلد ١ تا ٢٣، دار السلاسل - كويت، جلد ٢٤ تا ٣٨، دار

الصفوه - مصر، جلد ٣٩ تا ٤٥، الوزاره، كويت، از ١٤٠٤ تا ١٤٢٧.

٣٣. انوار الأصول، مكارم شيرازى، ناصر، تقارير قدسى، احمد. مدرسه الامام على بن ابى طالب عليه السلام، قم.

٣٤. أوائل المقالات فى المذاهب و المختارات، شيخ مفيد، المؤتمر العالمى للشيخ المفيد، قم، ١٤١٣ ق.

٣٥. بحار الأنوار، مجلسى، محمد باقر بن محمد تقى. دار إحياء التراث العربى، بيروت، ١٤٠٣ ق.

٣٦. تاريخ اليعقوبى، احمد بن أبى يعقوب بن جعفر بن وهب المعروف باليعقوبى، دار صادر، بيروت.

٣٧. تاريخ بغداد، البغدادى، أحمد بن على أبو بكر الخطيب، دارالكتب العلميه، بيروت.

٣٨. تصحيح اعتقادات الإماميه، مفيد، محمد بن محمد، كنگره شيخ مفيد، قم، ١٤١٤ ق.
٣٩. تفسير العياشي، عياشي، محمد بن مسعود، المطبعه العلميه، تهران، ١٣٨٠ ق.
٤٠. تفسير القرآن العظيم، القرشي الدمشقي، إسماعيل بن عمر بن كثير أبو الفداء، دار الفكر، بيروت، ١٤٠١ ق.
٤١. تفصيل وسائل الشيعه إلى تحصيل مسائل الشريعة، عاملي، حرّ، محمد بن حسن، مؤسسه آل البيت عليه السلام، قم، ١٤٠٩ ق.
٤٢. تهذيب الأحكام، طوسي، ابو جعفر، محمد بن حسن، دار الكتب الإسلاميه، تهران، ١٤٠٧ ق.
٤٣. جامع الاحاديث (الجامع الصغير وزوائده والجامع الكبير)، سيوطي، جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر.
٤٤. جامع المقاصد في شرح القواعد، عاملي، كركي، محقق ثاني، علي بن حسين، مؤسسه آل البيت عليه السلام، قم، ١٤١٤ ق.
٤٥. جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، نجفي، صاحب الجواهر، محمد حسن، دار إحياء التراث العربي، بيروت، ١٤٠٤ ق.
٤٦. حليه الأولياء وطبقات الأصفياء، أبو نعيم أحمد بن عبد الله الأصبهاني، دار الكتاب العربي، بيروت، ١٤٠٥ ق.
٤٧. رجال الكشي - اختيار معرفه الرجال، كشي، ابو عمرو، محمد بن عمر بن عبدالعزيز، مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، مشهد، ١٤٩٠ ق.

۴۸. رسائل ابی بکر الخوارزمی، دارالمکتبه الحیاه، بیروت، ۱۹۷۰م.

۴۹. رسائل فقهیه، دزفولی، مرتضی بن محمد امین انصاری، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، قم، ۱۴۱۴ ق.

۵۰. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، العلامه أبی الفضل شهاب الدین السید محمود الألوسی البغدادی، دار إحياء التراث العربی، بیروت.

۵۱. روض الجنان فی شرح إرشاد الأذهان، عاملی، شهید ثانی، زین الدین بن علی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۰۲ ق.

۵۲. سایت اینترنتی پایگاه اطلاع رسانی حوزه www.hawzah.net.

۵۳. سایت اینترنتی دانشنامه اسلامی www.wiki.ahlolbait.com.

۵۴. سایت اینترنتی ویکی فقه www.wikifegh.ir.

۵۵. شرح نهج البلاغه لابن أبی الحدید، ابن أبی الحدید، عبد الحمید بن هبه الله، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۴ ق.

۵۶. صحیح البخاری، البخاری الجعفی، محمد بن إسماعیل أبوعبدالله، دار ابن کثیر، بیروت، ۱۴۰۷ ق.

۵۷. صفات الشیعہ، ابن بابویه، محمد بن علی، أعلمی، تهران، ۱۳۶۲ ش.

۵۸. عاشورا، سعید داوودی و مهدی رستم نژاد، انتشارات امام علی بن ابیطالب علیه السلام، قم، ۱۳۸۷ ش.

۵۹. علل الشرائع، قمی، صدوق، محمد بن علی بن بابویه، کتابفروشی داوری. قم. ۱۳۸۶ ق.
۶۰. فتح الباری شرح صحیح البخاری، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل العسقلانی الشافعی، دار المعرفه. بیروت، ۱۳۷۹ ق.
۶۱. فرائد الأصول، انصاری، مرتضی بن محمد امین، مجمع الفکر الاسلامی، قم.
۶۲. کتاب الطهاره، دزفولی، مرتضی بن محمد امین انصاری، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، قم، ۱۴۱۵ ق.
۶۳. کفایه الأثر فی النصّ علی الأئمه الإثنی عشر، خزاز رازی، علی بن محمد، بیدار، قم، ۱۴۰۱ ق.
۶۴. کمال الدین و تمام النعمه، ابن بابویه، محمد بن علی، تهران، ۱۳۹۵ ق.
۶۵. کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، الهندی، علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۹ ق.
۶۶. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، طبرسی فضل بن حسن، انتشارات ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۲ ش.
۶۷. مجموع الفتاوی، تقی الدین أبو العباس أحمد بن عبد الحلیم بن تیمیه الحرانی، دار الوفاء، ۱۴۳۶ ق.
۶۸. مختصر البصائر، حلی، حسن بن سلیمان بن محمد، موسسه النشر الإسلامی، قم، ۱۴۲۱ ق.

٦٩. مدارك الأحكام في شرح عبادات شرائع الإسلام، عاملي، محمد بن علي موسى. مؤسسه آل البيت عليه السلام، بيروت، ١٤١١ ق.

٧٠. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، نوری، محدث، میرزا حسین، مؤسسه آل البيت عليه السلام، بيروت. ١٤٠٨ ق.

٧١. معانی الأخبار، قمی، صدوق، محمد بن علی بن بابویه، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ١٤٠٣ ق.

٧٢. مفاتیح الغیب، محمد بن عمر التمیمی الرازی الشافعی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ١٤٢١ ق.

٧٣. مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، علامه، قم، ١٣٧٩ ق.

٧٤. من لا يحضره الفقيه، قمی، صدوق، محمد بن علی بن بابویه، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، سال چاپ، ١٤١٣ ق.

٧٥. منهاج السنه النبويه، أحمد بن عبد الحلیم بن تیمیه الحرانی أبوالعباس، مؤسسه قرطبه، ١٤٠٦.

٧٦. نرم افزار الشامله.

٧٧. نرم افزار جامع فقه اهل البيت ٢.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

